



\*  
ISLAM  
folio  
DS485  
O94 A7  
1876



142 6350

14

ALPHABET

Amir 'Alī, Khan Bahadur  
Vazīr nāmsh

DS485  
094A7  
1876  
plus

Islamic

POU

29-5-86

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَنْشَاءُ اللَّهِ كَذَلِكَ اللَّهُ

احمد که کتاب ستار بنظر انظار ادلی الالباب گدسته فصاحت شماره نسخ بلانعت ختایه



با تمام راجی غفران محمد عبدالرحمن بن محمد و خان مغفور بواسطه عزیز شیخ محمد یوسف منصف

مطبعه انظار اول کانیون حجاز مطبوعه

AMERICAN SERIBER LIBRARY

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد

ای آنکه بشان کبریائی	جز تو که زنده دم از خدائی
ای عرش مجید بارگاهت	وی عرض بیط کارگاہت
ای و طلبت با ولین کام	گم گشته ز راه عقل ناکام
زان اوج کمال کبریائی	غنقای نظر بنارسانی
تا باز و پرزدن کند باز	صد عقده فتد بیبال پروا
ماند کیمت دنارسانی	دستش نرسد مگر بجائی
روشن تبو شمع لاله در باغ	گلشن تبو سینهای پراغ

جز تو بنظر درگزنیاید	گر دیده دل کسی شاید
ذات تو محیط جمله اشیا	با وحدت مطلق است حاشا
بیرنگی و جلوه ات به رنگ	ای جلوه گر جمال نیزنگ
در جلوه بشکلهما در آئی	تا از پس پرده رخ منائی
صد جلوه بیک نظر فروشی	در پرده حلق رخ بپوشی
چون لاله جگر بدایغ دوزی	رخساره چو گل چو بر فروزی
ازفتنه هزار درکشائی	وزیره نفتاب گرکشائی
محمود خود می خود ایاری	سرمایه صد نیاز و نازی
که لیلی و گاه قیس نمکین	که کوه کنی و گاه شیرین
عشق از تو اسپرچ و تابانی	حسن از تو برج گرفت آبی
که در دشوی و گه دوانی	که صورت قهر و گه رضائی
که گریه بلبل خرزین	که خنده گل بگلزین
خود بلبل زار و بقراری	خود گل شده رونق بهاری
که دانه شوی و گاه دامی	که باده شوی و گاه جامی

از تو شده ممکنات موجود	مبدای وجود مبدی بود
بی چیز و بی مکان وجودی	بی جسمی و بی روان وجودی
جسم از تو شد و روان هم از تو	کون از تو شد و مکان هم از تو
گرسنا را به بینم و اگر گل	باشند جز از حقیقت کل
هر شی چه بلند می و چه پستی	از حکم تو یافت فیض هستی
ای ذات ترانه چند و نی چون	از حد تعینات بیرون
از درک عقول بیش باشی	بر اوج وجود خویش باشی
آسجا که توئی بعز و تکین	که عقل رسد بیامی چو بین
در راه تو پای عقل لنگ است	بر خورده بصد هزار سنگ است
موجود بحق تو باشی اسے حق	دیگر همه ذوق است و بق بق
خاموش امیر این سخن چند	جای ادب است لب فرو بند

## در پاسگزار می سجناب از دیوباری

آن ناطقه از کجا بیارم	تا شکر عطاے حق گزارم
-----------------------	----------------------



<p>         وی خالق جان جن و آدم          بودت ز حد سپاس بیرون          آن کیست که از تو بی نیازست          اے جملہ جهان فدای نامت          در آنکہ فیلسوف حیران          تاج شرفش بسر نہادے          منتقح کنوزد و جهان است          خوش آلہ انتبہ خلق است          سرمایہ لطف ذواجلال است          زوگشت دلائی تے بے سلام          عقل است کہ شد دلیل این راہ          بی عقل بود اساس آن است          عقل از پے علم ہم کفیل است          وے اکرم جملہ کریمان       </p>	<p>         اے مالک ملک ہر دو عالم          احسان تو از قیاس بیرون          دست کرمت بحسب سلیقہ بازست          شد نظم جهان بغیض عامت          اے کردہ مخلوق نوع انسان          تاجو ہر پاک عقل زادے          عقل است کہ شاہ ملک جان است          عقل است کہ خضر راہ خلق است          عقل است کہ آئیہ کمال است          زوگشت نظام ملک اجسام          گے بود کس از رہ تو آگاہ          ایمان کہ بہین عنایت مست          علم ارچہ عطیہ خیریل است          امی خالق علم و عقل و ایمان       </p>
--	---

زین جمله نعم که از درتست  
 با آنکه بشکر ترز با نعم  
 یک شکر تو از هزار شاهان  
 من خود کیم و زبان من چیت  
 چون شکر تو نیست طاقت کس

هر موسی تم نشناگر تست  
 در هر سر موسی من خواهم  
 هیسات ز من نشد مؤدا  
 شکر تو محال هیچکس نیست  
 خاموشی من حد بیان بس

در نعمت حضرت سرور کائنات  
 علیه افضل الصلوة و التلیمات

ای حساتم انبیاء مرسل  
 وی صاحب تاج قاب قوسین  
 باشد صفت ز ایزد پاک  
 تا وصف احد با حمد آمد  
 امکانی و نظیرت دم شد  
 نام تو انیس انس و جان است

ذکر

باران پین سجا را اول  
 سر چنین پیمبران بدارین  
 لولاک لسا خلقت الافلاک  
 نامش بزبان محمد آمد  
 امی و مسلم امم شد  
 نام تو عن زیزد و جهان است

هر حرف مقطعات قرآن	رفری بیسان استت و سبحان
ای تسلزم علم و دانش و داد	هر قول و عمل زرتت ارشاد
ای اکرم اگرین تر حکم	ای اشرف مرسلین حشرم
نامت که رؤف و بهم رحیم است	ز اسما و صفات آن قدیم است
بان رحمت عالمی تو لاریب	ای ذات تو پاک از همه عیب
شاها کر می بحال عاصی	تا نیک شود مال عاصی
در روز جزا شفعا تم کن	در پیش خدا حمایتیم کن
بر نام تو صد سلام و صلوات	بر آل و صحابه نگو ذات

در منقبت جمله آل اطهار علیهم الصلوٰة والسلام من العفّاء

اولاد نبی که بسمله نوراند	گو مختلف از ره ظهوراند
چون اصل همه ز نور پاک است	نی زاتش و باد و آب و خاک است
یکذات همه باسل ذات اند	مقصود خلق کائنات اند
یک نور که چند پاره کردند	پیدا از قمر ستاره کردند

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

گلهامی نبوت و شمارش

باشم هزارجان شمارش

اخلاف نبی بامر و ارشاد

بر جمله در و دبیعد و باد

در تنقبت امام همام زوج بتول ابن عم رسول علیه الصلوٰة

والسلام

آن خسر و کشور و لایست

در روز جزا بلند رایت

آن صاحب بل آفتی با بنزاد

آن واقف راز عالم راز

گنجور کنوز بی مشالی

همین نام خدا علی عالی

لاریب حلیفه پیمبر

مقبول خدای خلاق رهبر

آن صاحب ذوالفقار و دل

در قبضه قدرتش جزو کل

بادی گروه انس و جنی

مصدق حدیث انت منی

ممدوح ببحر کائنات اوست

موصوف بوصف لافعی اوست

نوریکه فروغ شمع عرش است

در جلوه زعرش تا بفرش است

هستی دو کون سایه اوست

از هر چه بلند پایه اوست

حق با صفتی که آن سریدش

جز دیده مصطفی اندیش

حدیث انت منی و انما یراه

<p>رازیت نمان کسی چه داند          پوشیده به شبنم آفتاب          در قبضه دست قدرت اوست          گنجور خزینة هدایت          نامش همه دفع النوائب          در روز جزا حکم حق اوست          حلال عقود مشکلات است          خوش گن بهدیة سلاش</p>	<p>وصفش بزبان کسی چه اند          انگنده ز جلوه بانقابه          ملک دو جهان ز مغز تا پوست          شاهنشیه کشور و لایت          شانش همه منظر العجائب          مختار بنزای دشمن و دوست          نامش که وسیله نجات است          یارب زمین کهین غلاش</p>
--	--

در مدح قیصر زمان ارادربان حضرت سلطان عالم و عالمیان

<p>زینده چیت سرور و نوق تخت          سر دست صنف شهر یاران          دارای جهان نامداری          بی مثل و همتا جرداری</p>	<p>سلطان جوان خرد جوان بخت          سرمایة فخر تاج داران          خورشید سپهر کامگار ی          با فضل و کمال شهریاری</p>
---	---

کشتاف دستایق ریاست  
 کسری بعد الت وفتوت  
 سلطان تبار ترکسانی  
 افضل گمش بگو هر فضل  
 هر خطه کماش اوج براوج  
 تاگو هر پاشش آفریدند  
 دل وقت ولای اهل بیت است  
 شیدای علی و آل اطهار  
 یارب بطیفیل شاه مردان  
 سلطان که تراست بنده خاص  
 خواهم ز تو حل مشکل او  
 این بنده که برگزیده هست  
 بنو ختیشن بتاج شاهی  
 آن تاج و نگین ملک رانی

دانای غوا مضیسیاست  
 حاتم بسخاوت و مروت  
 زیبنده تاج خسروانی  
 سرتاج ششان بجو هر فضل  
 چون بحر سیطاموج در موج  
 در وی دم معرفت میدیدند  
 جانفش بقدای اهل بیت است  
 در الفت گل چو بلبل زار  
 آن دولت فرته بازگردان  
 دارد بدل از تو نور خنلاص  
 چون غنچه شگفتن دل او  
 از چشم قبول دیده است  
 دادی لقب جهان پناهی  
 کوس و سلم جهان ستانی

<p>از در گه تو امیر و ام افضال تو زودتر بر آرد بخشی بد و از نشاط گنج دست تو کمال دستکاری در حضرت حق کنه مناجات</p>	<p>یارب ز تو چشم فضل دارم هر مقصد و مطلبی که دارد نغمگین نشود دلتش بر بنج ای کرده بهج شهر یارے آن دست زنی بعرض حاجات</p>
<p>مناجات بدرگاہ قاضی الحاجات</p>	
<p>وے دارِ غلظتِ بلا یا یارب تو بحق رحمت خویش بر من در فضل برکشائی یارب بچہ سارده تن پاک در بوته عشق جگندگان کن شکل من بہت ام آسان خواہم ز تو ختم نامہ خویش بکشای دلم بفیض شاہی</p>	<p>ای متاضی حاجت بر ای یارب تو بحق عظمت خویش یارب بجمال کبریائی یارب بجمال شاہ لولاک یارب بصفای پاکبازان یارب تو بہ فیض جملہ خاصان خواہم مددی بخاتمہ خویش چون گل نسیم صبحگاہے</p>

گر لطف تو خضر راه گردد

این نامه قبول شاه گردد

از حسن قبول ده جالش

تا جلوه دهد رخ کمالش

ای بنده نواز جرم بخشا

این دعوت من قبول فرما

بعد تمیید تجمید ایزد کبریا و بسط بساط نعت سرور خاتم الانبیا و عرض منقبت حضرت

امام هدی علیه السلام آلاف التحية والثناء میگوید فقیر حقیر امیر علی متوطن قصبه باره

از سواد خجسته بنیاد عظیم آباد و منصفات صوبه پربهار بهار که درین زمان به منیت

که ۲۰۰۰ یک هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری خوش گذران است و از نیرو

بخت سازگار نام نظام جمله مهام حضرت شاه بلند پایگاه خورشید کلاه مالک

رقاب مهر کاب قطب آسمان بختیاری مرکز دایره نامداری طراز کسوت اہبت

و فرمانروای نقش نگین سلطنت و کشور کشائی المولف

جان عالم شہ غلط ہم ملک با تمکین

آنکه نو ساخته دورانش کرم را این

آسمان مرتبه شاه منته خورشید کلمه

که امانت زمان اوزمین است این

هر دو دستش که با فاق کرم ابرویم است

آب بخش دم تیغ و گهر افزای نگین

موسی عهد سخا آنکه کف مهر ضیاش

بخش از نقش عصا سطح زمین ابروین



تاجمان گشت بهر گمش نور آگین	ظلمت غم همه از رو جهان گشت نهان
<p>زینت بخش سر سلطنت اقبال شمع افروز شبتان جاه و جلال منظر آیات  حشمت و کامگاری صب آیات مکننت و شهر یاری السلطان ابن السلطان  ابن السلطان ابو منصور ناصر الدین سکندر جاه بادشاه عادل  قیصر زمان سلطان عالم محمد و اجد علی شاه بادشاه اووده  لازاله شمس اقبال طلعت و بدو صاحب الم سلطنت</p>	
لمؤلفه	
<p>بیت ثانی سلمان بصورت یوسف ثانی  که طرح عدل حسان است آتش در جهان بنان  که خاقان درش از بهر مدح استد چون خاقان  بخود بالذریب لایش قبای سلطنت ران  برد از عارض تا بنده نخر شید تا بانی  جهان داران ازود انا آداب جهان بنان  اگر لاف سخن ران زنده جهان بنادان</p>	<p>سکندر صولتی در اشکوهی ظل سبحانی  جهان داری جهان بخشی در تاج جهان بنانی  بنظمت آسپان ممدوح اعیان آستان  کلاه خسروی در نازش از فرق بهایونش  فروغ آفتاب حسن وی عالم افروش  دل صافیدان دی کش صبا عرفانش  ز نقصان کمال خود سخن اند بر گاهش</p>

حسود از دور باش و نیاید از عدم بیرون  
 هر آنکس در زمین سینه تخم کینه اش کاود  
 بر آرد مدعا خلق پیش از عرض مقصودش  
 بر فوری همینت نشا افرانم گامش  
 بسنگ گرش هر کس چمن بندگی ساید  
 شبی که جلوه سازد و بر روی تاباش  
 بفصل گل بر آید از لبش گرجن او دی  
 سینه ختی که از بند حم زلفش را گرد  
 اگر باد حوادث تند خیزد از دمش  
 خیال ضربت تیغش درون قلعه روین  
 زره در پیکر خصمان روین تن کفن کرد  
 نه بروی کام نیسان گرنی از چشمه جودش  
 نواری جان نواز خسروی رگوش جان آرد  
 شنب شنی که نرم عشرت آراید ز بیانی

بر دسو عدم جان عنید آوای میدانه  
 درخت هستیش نارد و بخر بار پیشانی  
 کشاید این معماران نقش خط پیشانی  
 بدل شد در دیارمان دشوار آسانی  
 کند سیما خود چون چینه خورشید نورانی  
 بشمع صبحدم ماند جمال ماه کفانی  
 پرداز مغرم غان چمن هوش خوش اسکانی  
 چه در خواب و چه بیداری نه بیند خبر پیشانی  
 چو فصل برگ زیر بهمن آغاز دسر افشانی  
 عدد را در بدن تجلیل سازد روح حیوانی  
 دهد چون نخچیر تیز شن میسدان تن بعبکانی  
 بدی لطن صدق بی بهره از اثبات نیسانی  
 حیات جاودانی را بود هر کس که ارمانی  
 بگردد گردن برش ماه چون غول بیابانی

<p>بطوفان حوادث گره بودی لنگر طیش  بیانم در سخن سنجی بنظم شاه کی ماند  بلخ خسروی سرد فرشیوه زبانا نم  بمکین جهان داری و توفیق نکو کاری</p>	<p>شدی نزهت ورق بی بادبان چرخ طوفانی  رسد کی در صلاوت میوه بری به بستانی  بچشم مردم بینا نباشم کم زقا آنی  بقایش بادیارب تا بقای عالم فانی</p>
<p>بگفت اختیار و ارادت و قبضه ای و رویت این خاکساز زده بمقدار است خلوص  ارادتی که این هوانخواه دولت بلند صولت را با این شاه حجاجه جاگزین خاطر فاتراست  بر آن آورد که چنانکه درین قرب زمان کتابی موسوم به امیر نامه شعر حالات نسبت  حسب خاندان خویش و کیفیت حصول خدایات و تعلقات بسر کار دولت مدارانکاشیه  باجملی از حقائق حکمرانی گورنمنت برطانیه بملک هندوستان از بدایت کار تا این زمان  و دیگر مطالب متعلقه آن کسوت تالیف پوشیده است همچنان و جزیره محتوی بریانی  بواعث حضوری درین بارگاه فیض اکتناه و اطهار کیفیات انتظام هر گونه خدایات  و مهمام بانبذی از وقائع اجمالی ملک اوده و حکمرانی و فرمانروائی بادشاهان  این ریاست با فرسیاست از بدایت عهد حکومت و فرمان فرمائی این دو دمان  والاشان تا زمان سلطنت واجدیه که بقای منصب خطاب شاهی و سلطانی بالار</p>	

والاستحقاق این خاقان و ارادربان اینک هم باعث صدر امر اقامت قاطین هند و  
 دیار است هم ایجاز و مختصار است تصنیف و تالیف پذیرفته نقشی ازین سیه کار بر صفحه روزگار  
 بماند فلند احمد و البته که زبان لیسیر با وجود مشاغل کثیر زیبا باشد این مدعا بچنان آوان  
 میمنت تو امان از کس قوه نبضه ظهور جلوه گر آمد که از ما رزوه نوازی حضرت خاقان  
 و وفور مرام و تفضلات حسروانی این سلطان رفیع المکان بنده عقیدت نشان  
 را به نظم و تدارک خدایات و سایر مهات لقب وزیر السلطان موجب حصول اغزاز و امتیاز  
 فراوان بین الامثال و الاقران است و ازین رُوبه وزیر نامه موسوم گشت  
 و بر چهار باب نقش ترتیب و ترتیب پذیرفت **باب اول** مشتمل بر خلاصه  
 حالات خاندان شاهی از بدایت طلوع نیز اقبال و سلطنت قراو سفیه تا نهایت  
 عهد سلطنت و احدیه و تصریح هر گونه محامد جمیله و کمالات نبیله این پادشاه حجه  
 و خلاصه کیفیات ورود مسعود حضرت پادشاه حجه بدر سلطنت کلکته با جمیله  
 متعلقات آن **باب دوم** در بیان تشریح بری جناب عالیّه متعالیه  
 والده ماجده حضرت پادشاه حجه بولایت انگلستان متضمن شرح حالات اجمالی  
 آنجا از کیفیت ملاقات جناب عالیّه متعالیه با علیا حضرت ملکه معظمه شهنشاه

خورشید کلاه کشور هند و کیفیت کارروائی مقدمه سلطنت او ده و احوال انتقال  
 جناب عالیّه متعالیه و جناب مرزا اسکندر حشمت بهادر و دفن گردیدن این هر دو حضرات  
 عالی درجات بدر سلطنت فرانس بانندی از کیفیت قلعه نشینی بندگان سکندر شاکر  
 پیام غدربندوستان **باب سوم** محتوی بزرگوار جمالی حالات کارپردازان  
 سابق بادشاهی و بواعث حضوری این خیرخواه درین بارگاه فیض اکتناه و اطمینان  
 کیفیات انتظام هرگونه خدمات و مهام و طریق رجوع و انفصال مقدمات دیون  
 و غیره در محکمت سرکار دولتمدارانگریزی و ترقیات خودم بقدرافرازی شاهی  
**باب چهارم** بهیمنی بزرگبرخی از کلام فیض نظام حضرت قدر قدرت سرسره  
 کرامت و کلام ناتمام این زولیده بیان پیچیده کوتاه لسان باپاره از انتخابات  
 کلام بعض اساتذہ بلند نام امید از کرم و افضال داور بهیما و تفقدات خسرو آن  
 حضرت شهنشاه ذوالمجد و الاقبال چنانست که پرتوانوار قدر دانی حضرت خاقان  
 زمان شبستان حال این ناسخه مقال زودتر برتابد و گاستان پیام بوزیدن نسیم  
 قبول عواطف شمول از مهب کرم و اخلاق خسرو یگانه آفاق تازه آب رنگی درین  
 تا به تشریف مسرت و اقتحار در چارسوی روزگار سرفراز و ممتاز گردیده علم انوار این

خجسته گفتار انجل حمایت حضرت شهنشاه خورشید کلاه تاسر مهر و ماه برافرازم  
 و غلغله نگو نامی درین کهنه گلزار لبان عند لیبان فصل نو بهار بلند سازم اکنون سر کلاه  
 مدعای کشایم و بذر با هوالمقصود نشاط خاطر شتاقان قدردان برافرازم تا توفیق الالباب

باب اول مشتمل بر خلاصه حالات خاندان شاهی از آغاز  
 درخشندگی خورشید مهینشید دولت قرایوسفی رافق

این کهن گیتی

واضح باد که در ذکر شرف نسبی گرامی نژاد شاهان او ده هندوستان بیشتر موخرین این  
 طرف ممالک و زمان جولان شهبانیر خامه بمیدان بیان کشاده سلسله این نسب  
 والا نسب ابانکه اختلافی از میر محمد امین المخاطب سعادت خان برهان الملک است  
 تا بجانب امام همام موسی کاظم علیه السلام رسانیده اند و حالات امارت و سلطنت  
 آبابئی ایشان را که بجانب ترکمانان بانام و نشان سیر سعادت نامی درست نکرده  
 حالانکه در اصل گوهر سلطنت و ریاست از اولین طبقه اسلاف آبابئی زین طره  
 دستار این برچیده تبار است و از رومی کتب مبسوطه سیر بدایت دولت را درین

دودمان فرخنده فال قریب به پنجاه سال گذشته و سپری گشته است که  
 از عفو ان جهان بینی صاحبقران امیر تیمور گورگان حسابش توان کرد بلکه بیشتر  
 از ان هم ریاست و امارت این دودمان با غر و اجلال را با اختلاف اقوال در  
 از مننه و اکنه متفرقه نشان می توان یافت اکنون می توانم گفت که این همه  
 فروسیاست و عظمت و ریاست این خاندان از عهد دنیاکان لایسما از زمان  
 توامان ابوالمظفر مغزالدین شاه زین غازی الدین حیدر بادشاه خلد مکان که  
 تاج و او رنگ سلطنت و عظمت و شان اندرین شاستان بفرق همایون و  
 بالای و الایش از سر نو آرایش و نمایش یافته همانا از میاسن همان اوست فرمانروا  
 و تاج داد بخشی و کشور کشائی پیشین اسلاف این دودمان و الا شاست که تو گوئی  
 بوراشت از ابامی کرام طراز ظهورت و نقش سکه و خطبه بنام نامی این دودمان گرامی  
 از حسن اتفاق بارش و استحقاق نبشت است حاصل از عظمت شوکت آبابی این دودمان  
 هر آنچه بیگانه ریب آشکار است سلسله وار زبان کلک است گفتار سپرده می آید  
 باید دانست که امیر کبیر قرا یوسف بن قرامحمد ترکمان از فرقه ترک قرا قونیا است  
 و پدرش از شجاعان اولوالعزم و امرای محتشم سلطان ایلیکانی بوده و وی پس از پدر

کنن چید و بجوارم قد آبا و اجداد خود بمقام اجیس ستر بالین آن سایش ابدی بنهاد چنانکه گفته اند شمس

وفات میر یوسف شاه تبریز	کتابت شد بتاریخ کتابت
-------------------------	-----------------------

و بعد ظهور انقلاب بدو دمان ترا که در فتح اتفاق و مرافقت ذات لبین در سال  
هشت صد و سی و یک هجری امیر اسکندر ترکمان از سپهران امیر کبیر قرا یوسف بهاد  
رایات نصرت و پیروزی بجد و آذربایجان برافراشته قلعه محکم سلطانیه گرفت و بر ممالک  
قره وین و زنجان و غیره با احتشام و الوس حکمرانی کرد و بجدال و پیکار سرگرم گشته با بسا  
سلاطین روزگار در آوینت و بر مملکت آران و بلاد شیروان و غیره نیز متصرف شد  
و هر آنچه از فتح و نهیمت و دار و گیر پیش آمد بر وفق ایام و روداد بان حنت آرمی

بفتح و نهیمت نبود کارشسان را	این طائفه از روزازل عاشق عزم است
------------------------------	----------------------------------

همدین نزدیکی در سال هشت صد و سی و سه هجری در هنگام زمستان شاه رخ بادشاه  
گورگان به قشلاق قراباغ آران حکومت ممالک آذربایجان و اطراف آن امیر یوسف  
بن امیر کبیر قرا یوسف از زانی دشت و امیر یار علی برادر امیر کبیر قرا یوسف حاکم قلعه تیره تو  
کما بیش با واسطه نهمین قرن شهر هرات را زیر فرمان خود در آورده با رعایا و توسل  
و بیات و سپاهان خود بیعت نیکو و پسندیده در حکومت و کامرانی ایام زندگانی را



خوش بسم بر دتا اینکه با و آخر ذی حجه شصت هشتصد پنجاه و دو هجری یار علی رکاب آ  
 که به ندیمی وی سر فرزند بود از رگدز کورنگی با افسران عساکر مرزا با بر تیموری که آتش کین  
 از دستبر و حریت بمعامله هرات در کانون ل سوزان پنهان داشتندی در ساخت و  
 در لوزینه خداوند نعمت خود انداخت و بنا کرد دنیا که آن خدانا ترس را نبستی مرگشت  
 تا آنچه منظور خدای غفور بود بدین بهانه نقش ظهور گرفت میرزا جهان شاه از سپران  
 امیر قرا یوسف بهادر بنگامیکه ممالک آذربایجان و نواحی آن به بعضی وجوه بالاخص  
 زیر نگین شاه رخ بادشاه در آمده بود بفضل کار ساز بهمال و رهنمونی همت و تبال  
 بحکومت تبریز و متعلقات آن علم جهانبانی با زبرافراشت و بر حکام و تاجداران آنخود  
 بجنگ و پیکار منظر و تصور بوده که بیش سی و دو سال با دولت کامرانی کمال چنانکه  
 خواست گیهان آفرین بود بداد بخشی پرداخت و در اوایل شصت هشتصد بنقاد و دو  
 هجری بتقریبی از دست شاه حسن بیگ یکی از ملوک ترک آق قویونلو شربت شهادت  
 چشید و بفر دوس برین جاگزید و پس از شهادت شاه سبزواری و فرمان روایش  
 بذات با کمالات حسن علی مرزا که چنانچه شهبستان آن شهید سلطان بود زیب و  
 زینت یافت در عهد وی سپاه و خلایق آسوده حال و ممالک آفاق از ترقیات

مال مال بود اندرین اثنا که ایام کامرانی و مدت زندگانی سلطان ابوسعید سرآمد شاهزاده  
 والا نعمت بعراق رونق افروز گشت و با انبوه کثیر از حشم و الوس بمالک شانی صرف  
 اوقات میفرمود تا بصافی در همان با احمد بیگ بن اغزلو محمد نبیره حسن بیگ از  
 نشیب فراز زمانه گلگون اقبالش سکندری خورد و در حالت استیلائی کمال غیبت  
 و غضب از دست خود جان شیرین بجان آفرین بسپرد و شاهزاده ناصر مرزا پس از  
 وی تحت حکومت پیشینیان را به بین آئین نو آگین کرد لیکن آغاز حکمرانی سالی  
 هشتصد هفتاد و سه هجری کار بند فرمان قضاگر دیده دست از سلطنت و حکومت  
 برداشت و نام نیکو از خود در پس ماندگان یادگار گذاشت منصور مرزا ترکمان پسر  
 که انوار اقبال از ناصیه حال وی تابان بود بعد از پدر نامور ایام سلطنت خود را  
 با همه ارجمندی بگذراند و تیریز و غیره تازمانی بسپرد در شجاعت و مروت باین رفعت  
 و جاه و کثرت حشم و سپاه بی عدیل بود و وی خاتم دولت ترک قراقونیلو بوده است  
 و چون این عجزه عروس هزار داماد با سلاطین ایران زمین و خاندان صفویه عقد  
 موصلت بست و بر وفق شیوه قدیمه خود از اغوش پیشین که خدایان رو بر پشت  
 بکنار حکومت و اقتدار شاه عباس اول نبیره شاه طهماسب است شاهزاده منصور مرزا

که بشا به غداریهای زمانه دون بغایت خسته خاطر و مخزون بود از رزم و نیزگان و بیگان  
 بود و دانش و رحم دلی رسیدگی خاطر بحد وافر داشت زمانیکه شاه کجگاه ایران عثمان خورش  
 نهیمت بسمت تبریز یافت راه مراقت و سعادت با پادشاه ممدوح پیود و مشمول  
 گوناگون عواطف خسرو می گشته با جاه و احترام و دولت و صولتیکه دشت همراه عشاق  
 و قبائل در نیشاپور تزلزل اجلال فرمود و شهر و شهریان اعطوفت و نوال بخت  
 و از مرام و تفقدات حاکمانه بغایت آسوده بال و خوشحال ساخت اگر چه از همین ایام  
 جمله بالی این قبیله نبیایه ترک قراقرنیلو جاجا با عیال خود با متفرق شدند اما هر س  
 هر جا که بود فراخور حوصله مهت و دلیری خود با مارت و خوشحالی با بسری برد و از رگدز  
 اعزاز و افتخار پیشین تبار در نظر اهل روزگار کمال عزت و اعتبار رسیدت اصحاب شهر  
 تربت به نیشاپور از عهد شاهزاده منصور مزاشرف اندوز بمقدم اعیان این خسته دو دان  
 گشت محمد قلی بیگ خان فرزند دل بند شاهزاده منصور مزنا و بعد از آن  
 جعفر بیگ خان نوه پسر می شان سپس محمد بیگ قلی خان پسر جعفر بیگ خان باز  
 جعفر بیگ خان ثانی پسر محمد بیگ قلی خان در شهر نیشاپور و ساده آرای ریت  
 و کامرانی کمال عز و سرور مانند مزرا نصیر والد ماجد میر محمد امین و سجاد خان

برهان الملک که از سادات کرام رضویست و از چند پشت در نیشاپور مقیم بود و با  
 ریاست و احترام تمام بسبری برد جعفر بیگ خان ثانی را که علاوه نسب عالی و امارت  
 و عظمت آبابی در علم و دانش و دیگر انواع صفات محمود بالذات بود سزاوار پیوند و دامن  
 خود مشاهده فرمود و بساعتی سعید و آوایی حمید بوصلت و قرابت خود برگزید و در دانه  
 بحر مجید و اعتمار که نور دیده آن سیادت انما بود و بعد از دوشش در داد و ازین قرابت  
 پیوند بهین دو دمان حضرت سید الانس ایجان تاج شرف فرید جدید بر سران الاکبر  
 بنام دقا از لطن آن سیده محترمه میرزا محمد مقیم صفدر جنگ بهادر آوایی که  
 میر محمد امین برهان الملک در مرز و بوم هندوستان بنصب یاست فائز و کامران بود  
 متولد شد و آضح باد که نسل اجداد مادری سلاطین اوده با سلاطین زادگان با فروشان  
 ترکمانیه از همین جا مختلط شد و اولاد و احفاد ایشان از هر دو جانب پدری و مادری چه  
 بشرف خسرو نژادی با همه عظمت و احترام و چه بفضل سیادت و انتساب بذات تقدس آیات  
 حضرت نبوی علیه الصلوٰة و السلام جامع فضائل هر دو سر دنیا و آخرت گشتند هم بهر  
 امارت و نبوی پاک داشته اند و هم تاج سیادت اخروی بر سر داشته اکنون نسب اجداد  
 مادری دو دمان بادشاهان اوده را چنانکه از کتب معتبره عطیه حضرت بادشاه جمجاه

قیصر زمان خاقان ابن خاقان ولی نعمت بوفیق و مقابله با دیگر کتب متعدد سیرو  
 تواریخ دست و صحیح دریافت ام و آلا از میرزا نصیر مرحوم مبرور تا حضرت امام بهام علیه السلام  
 و پس از آن از میر محمد امین برهان الملک حسد آشیان خلف ارشد میرزا نصیر مدوح  
 مغفور تا حضرت قدر قدرت جهان پناه سلطان عالم سکندر جاه با خرد از دیگر حالات و  
 احوالات و مناسبات عهد هر یکی بسک تحسیر و سلسله تسلط در می کشم میرزا محمد نصیر  
 از عظامی محترم و امرای محترم نیشاپور پسر محمد امین پسر محمد جعفر پسر قاضی میر شمس الدین  
 شهید پسر سید محمد پسر غیاث الدین محمد پسر سید علی پسر سید سراج الدین علی پسر سید سراج  
 پسر سید محمد پسر سید محمد پسر سید غیاث الدین پسر سید محمد ثانی پسر سید سید علی پسر سید  
 پسر سید علی ثانی پسر سید جعفر پسر سید حسین المقدم پسر سید سید احمدی پسر سید سید سید  
 پسر سید عبدالقادر پسر سید تاج الدین پسر سید فخر الدین پسر سید زید پسر عالیجناب  
 امام بهام حضرت موسی کاظم علیه السلام میباشد و میرزا محمد نصیر مرحوم را دو پسر و دو دختر  
 بودند نام پسران میر محمد باقر سیادت خان میر محمد امین برهان الملک  
 سعادت خان است و از هر دو دختران یکی حلیه حلیه جعفر بیگ خان در میرزا محمد تقیم  
 صفدر جنگ فردوس آرمگاه بود و دیگری خاتون عفت مشحون میرزا شاه میرزا ابو

بن میر محمد امین پدر میرزا محمد نصیر مدوح مبرور و کیفیت ورود ایشان بدین طرف  
 هندوستان چنین نشان میدهند که میرزا محمد نصیر از نیشاپور در عهد شاه عالم بهادر  
 در سال یک هزار یکصد و بیست و هجری با مهین پسر خود میر محمد باقر نیرنگا بعلماقه هندوستان  
 دیار در رسید ناظم صوبه جنت البلاد دنگاله نواب شجاع الدوله بهادر باستماع خبر  
 ورود آن یکتای زمان تبار آرزو خدمت هماننداری ایشان بر خود گرفت و در سواد  
 عظیم آباد که خیلی جاے پاکیزه و دلکش بود و آب و هوا خوش داشت فرود آورد

### ذکر نواب برهان الملک سعادت خان خلدیگان

نام نامیش میر محمد امین است وی کمین فرزند دلبند جناب میرزا نصیر مدوح بود در سال  
 یک هزار یکصد و بیست و هجری آرزوی ملازمت پدر بزرگوار بابر ادعای مقدارت ترک وطن گفته  
 بهنگامی در عظیم آباد رسید که جناب میرزا مبرور پدر نامورش داعی اجل البیک است  
 گفته بود آخر کار این هر دو برادر با وقار بسوی دار السلطنت دہلی ره نورد شدند و باطراف و  
 حوالی آن شهر بعضی منصب اگر چه در خور حوصله بلند ایشان نبود روزی چند بسره بزرگ بشارت  
 خاص درآمدند و تا زمان سلطنت محمد معظم بهادر شاه و محمد فرخ سیر بادشاه با امرا و اراکین  
 سلطنت در ساخته بنیاد متکلفه روزگاری خوش گذرانیدند و بهمین اثنا میر محمد امین <sup>علی</sup> بجا

تحصیل و فوجداری هندون بیانه و غیره از مضافات صوبه اکبر آباد جمعی هفتده هجده  
 روپیه بدست آورده نظم و نسق همان علاقه با عساکر و عیال اشتغال میداشت تا آنکه با آن  
 سرآرانی فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه هنگام شورش سید عزت خان کشته شد  
 حسین علی خان و میر کاشغری و غیره با جمعیتی که از سلطنت آن نامی داشتند همراه داشت  
 بجمعه های پابرجا درنگدشت حقوق بادشاه سرآرا و هرگونه مدافعت شورشیان نمود  
 کالاکوشیده در جلدوی آن بمنصب پنجهزاری با پنجهزار سوار و خطاب بهادری علم و  
 تقاره ناموری سرسپینو کشید و نیز در سال یکینزار یکصدوسی و یک هجری چون فیروزندی  
 و دولتخواهی در محاصره سلطان ابراهیم از وی بطور آمدن بمنصب هفت هزار هجرت هزار  
 سوار و خطاب نواب سعادت خان برهان الملک بهادر جنگ باز سرافراز گردید  
 و سید محمد باقر ب خطاب سیادت خان ممتاز شد اول سبب تعلق صوبه اری خام  
 دار اختلاف شهرت بهر دلی اقامت جای نواب برهان الملک بهادر بود پس از آن  
 باز دیار منصب میرآتش همراه رکاب نظر انتساب هرگاه بطیبه از بعض مفسدان بعلت  
 صوبه او ده پدید آمد در اوائل سال سی و دوم بالای نیکزار یکصد هجری خلعت صوبه داری  
 ممالک او ده پوشیده با عساکر و افواج و توپخانه و دیگر انواع تجملات حاکمانه طبل شادکام

نو از ان بسز زمین اترنگه اوده در سید و هما نجا رخت اقامت انداخت و بانگ نامه  
 از حسن تدابیر و قوت سیاست آن حدود را از خس و خاشاک پاک ساخت و در پنج اضلاع  
 آن ملک که رانگه اوده و خیر آباد و کچننا پور عرف لکھنو و بهرائچ و معظم آباد عرف گورکھ پور  
 نام داشت با نظام شایسته کوشیده محاصل هر پنج را که از هفتاد ملک سالانه زان پیش  
 بیش نبود بهین افزایش داد و زاید از یک کر و در سبزه عامه شاهي فرستاد و از میان <sup>شفقت</sup>  
 و مرحمت بر حال رعایا و بریای در رونق و آبادی ملک و کثرت و اقرونی محاصل مزارعت  
 بگونه گون ترقیات تازه آب و رنگی بر روی کار آورد تا آنکه بسال خوش محض از سعی  
 جمیل خود بلاجبر بر احدی از زمینداران و جاگیرداران و غیره آمدنی آن ممالک از کورید و  
 رسانید و مورد فراوان عواطف خیرانی گردید اندرین اثنا بسا دیگر کمات و کارهای نمایان  
 از تنبیه مرطبه با و گوشتال راجپوتان ناسر که تفصیلاتش بن تطویل می انجامد نیز از و  
 بروفق و سرگرمی تمام حسن سر انجام یافت و بهین قرب ایام میرزا محمد مقیم خواهرزاده خود  
 از برای نواب بیگم صاحبه الخطاب نواب عالییه که عزیزترین دختران و نورعین امارت و پیش  
 بود بغزو احترام تمام از وطن خود طلبید و بعد چند گاه این گوهر یکدانه صدق عصمت و  
 عظمت را بساعتی همایون و زمانی با سعادات مقرون بسک از دواج آن جوان سال



فرخندہ فال کشید و چون انوار فراست و کامگاری از ناصیہ احوال آن حمید خصا  
 فروزان یافته بود بہ نیابت و پیشدستی خودش برگاشت و بفرگفتن قواعد سلطنت و  
 جہان بینی و درس فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشتغول شد در سال پنجاہ و کم  
 بالای یک ہزار و یکصد ہجری مطابق سال سبت و یکم از جلوس بہمنت مانوسنگامیکہ  
 نادر شاہ افشار قہرمان ایران از ایران زمین متوجہ ہندوستان گردیدہ خلی جانفشانی  
 و عرق ریزی ہا در برابر مراتب دولتخواہی و حفظ و احراز مآرب حضرت ظل آئی بتقدیم <sup>نہ</sup>  
 و از شکستہ ابتدا بفرز انگیسا و راستہ خدمات شایان بمنصہ ظہور آورد و جای نیکوتر سجا  
 اقدس حضرت فردوس امگاہ پیدا کرد و بہمان سال تاریخ نہم ذیحجہ ہزار ہجری آن داز جہان بگذ  
 و بگذر شایان بلقب گشت تاریخ ارتحالش بعضی از شاعران ہند اینچنین بقلم سپردہ اند

قطعہ تاریخ

ہوئی جن م کتاب اجد عمر	ادیب مرگ کے ہاتھوں سے اتر
پی تاریخ کی جو نگر شایان	ہو اس سال ام ہی سے انکے ظہر
قلم نے دال ملفوظی کے اعداد	کیے ہم سعادت خان سے باہر

با جملہ نواب برہان الملک مغفور مدت نوزدہ سال بصوبہ دارے

ممالک اوده و نه سال قبلش بدرگ مناصب جلیده مختلفه همگی بست و هشت سال  
از ایام عمر خود با همه عشرت و شادمانی بداددهی و حکمرانی بسر برده است حسن و نشاط  
را تمام رعایا و اهلای عصر خیزی می ستودند و بدل و جان همگان مداح و ثنا خوانش بودند

### ذکر نواب صفدر جنکها در فرودس آرامگاه

اسم گرامی وی میرزا محمد تقیم است پسر جعفر بیگان و نوه دختر میزرا محمد نصیر  
در زیر کی قنات و دیگر اصناف اوصاف از ابتدای عمر متصف بوده طلب  
نواب برهان الملک خلد اشیان در عهد سرآرانی محمد شاه فرودس آرامگاه  
از ولایت خود برآمد و بسواد جنت نشان هندوستان در سیدتاپس این هنگامی  
بایا میکه شهره فراست و ارجمندی وی به طرفی و کنفی فرارفته بود نواب بان الملک  
را جلوه دهی زیبا و نسیه منویر برنصنه ظهور منطور افتاد و بعد ترضا از حضرت خاقانی  
بشوکت و شان و جمعیت و سامانیکه در خیال پیر جهان دیده فلک هم گنجی عقد و پیوند  
ثمره القواد خود با آن گل نوشگفته آسبال اقبال بست و بدین عقد و پیوندره از  
غنچه سر بسته تمنای خاطر خاطر خویش بکشاد جمله رعایا و متوسلین از اقران این و  
نیر اوج سعادت و اجلال کلکل شگفته گلبانگ سرت و شادمانی بر آسمان سیند

الملخص میرزا محمد تقی از حکم شہریاری بہ نیابت صوبہ داری کا فرما بود بالآخر بقصد  
 خدمات شایان و کارہای نمایان مورد مراحم بادشاہی گشتہ بعد جامہ گذشتن نوب  
 بر بان الملک بہادر بخلعت صوبہ داری ممالک اودھ پیرایہ غزو اقیانوس در بر شہید  
 در سال یکہزار پنجاہ و پنج ہجری حسب فرمان معالی بلک علی وردیخان ناظم صوبہ بنگالہ و  
 دفع شورش قوم مرہٹہ علم نصرت برافروشت و بجلد وی آن بر قلم رہتاس چنار گڑھ  
 حکمران شد و سال دوشم بخلعت میرآلشی حضور مورد مہابہات نامحور گشتہ در اوائل  
 سال یکہزار یکصد شصت و یک ہجری ہنگامیکہ احمد شاہ درانی بقصد ہند از قندھا  
 اینطرف لاہور باجمعی از عساکر آمد و فتنہ اندران سزین برپا شد بروفق ایماے  
 ولی نعمت سرآرامی سلطنت بدو پیوستہ کارے نمایان کرد و عساکر خضم را  
 تابسر ہند پس گردانید و بدولتخواہی پائی استقامت را کمال استحکام بر جاداشت  
 و بعد ما و دت آن شاہ درانی عرصہ ماہی کما بیش گذشتہ باشد کہ بتاریخ بستہ بقلم  
 ربیع الثانی سال مرقوم بادشاہ با فر و تکمین بفر دوس برین جاگزین شد و شاہنہاد  
 بلند ارادہ ابوالنصر مجاہد الدین احمد شاہ غازی اورنگ جہانبانی رازیب و زینت  
 بخشیدہ در انوقت این گرامی میرزا مسند نشین وزارت گشت و بخطاب وزیر الممالک

منصور علیخان بهادری صفدر جنگ ملقب و مخاطب گردید و با انواع عواطف شاهی مبارک  
 و در عهد وزارت خود بفضای محاللات احمدخان نگیش داد مردانگیها و فرزانیکیها  
 داد و باز چون خان نگیش باغوا می هم قومان سرشورش فتنه برداشته بود ملهار  
 هو لکر و دیگر سرداران مستعد را با خود گرفته تبندیه و سر کوبی افغانه پرداخت جمعیت  
 ایشان را متفرق و منزوم ساخت و از انجا بصوبجات آله آباد و او دهر و لوق <sup>افروز</sup>  
 گشته روزی چند به راندنشی و داد بخشی بسر برد و بالاخر بسال یکیزا کشتیدت  
 و هفت هجری بهنقد هم روزیچه در مقام پاپر گھاٹ که بانذک فاصله از شهر لکنهو  
 واقع است بلجوق عوارض جسمانی رحلت ازین جهان فانی کرد و در جوار رحمت  
 حضرت رب الغزت جاگزید و ملقب بفر دوس آرامگاه گردید جسم لطیفش را  
 اولاً با تمام تمام زمین فیض آباد بردند و از انجا بشاهجهان آباد رسانیده فنش  
 بهمان شهر لطافت بهر کردند و گویند که سپس استخوانهای آن مغفور برور را بودی <sup>مقدس</sup>  
 که بلا برده همدان خاک پاک بسپرده اند ایام حکومت و وزارت آن ستور و الاحا  
 عالی پایگاه از اوان نیابت خلد اشیان نواب بران الملکات آخرینین عم کماش  
 هجده سال بوده ذات والا درجات جناب وی جامع لباصفات و کمالات

بود و در دلیری و مردانگی و سرانجام مهمات ملکی همت و استقلال بحکمال  
داشت و در عهد وی راجه کچھی زاین و راجه نول رامی از عماید کار گزاران بودند

### ذکر نواب شجاع الدوله بهادر عرش منزل

وی فرزند جگر پویند جناب وزیر الممالک فردوس آرامگاه بوده نام نایش  
میرزا جلال الدین حیدرست بنزار و صد و چهل و چهار از سنین هجرت حضرت  
رسول مختار صلعم هنگامیکه کارکنان جلوه گاه نیزنگ قدرت غلغله مقدم بها  
در چار سو می روزگار انداخته و از هر طرفی ساز و برگ عیش و طرب برآید  
عالمیان مهیا ساخته بودند از شیشه اقبال قدم بشکوی جاه و جلال نهادند  
مصرع

برآمد آفتاب از مطلع نور

تا ریخ ولادت سراسر سعادت

وی یافته اند میرزای مدوح اول در حدیث سن با کتاب فنون کمال  
اشتغال فرمود و از عنفوان شباب به نمایش عیار قابلیت و از جنبدی بود  
عوطف شاهنشاهی و مطرح انظار مرام حضرت ظل الهی گشت عقد موصلت  
با امته الزهر نواب بهو بیگم صاحبه دخترهایون اختر موتن الدوله عمده الممالک  
نواب محمد اسحاق خان بهادر شوستری دیوان خالصه بادشاهی خواهر فرزند نظر

ذوالفقار الدوله مؤمن الملک نواب سید اسدخان خاننمان بهادر سالار جنگ  
 بنحمت ایمای حضرت بادشاه دین پناه بپسته شد نشان و تجلیل آن جشن عروسی  
 از کمال جلالت و اقتضای منصبش انامیان روزگار است خاتم کجج زبان یار  
 آن ندارد که ادنی کیفیت را از وفور شوکت و شان آن زمان بشرح و بیان تواند سپرد  
 اسحق کمال عظمت و شوکتش را از همین جا قیاس باید کرد که جشن شادی وزیرزاده  
 حشمت آماده از جشن عروسیهای شانزادگان عالیشان نیز بهر گونه جلالت و فر  
 فائق تر افتاده بود گویند که تخمیناً چهل و شش لک روپیه بلوازم آن شادبخت  
 مبادی با وصف ارزانی هر گونه اجناس در آن زمان و موجود بودن بسیاری از سازو  
 سامان صرف گردیده اگر چه دولتخواهان ممالک هندوستان فرط تکلفات و تصلفات  
 را بهیچو موقع در جمله از منہ و ادوار بکار می برده اند بلکه بسا اوقات نام آوران عالی  
 حوصله قدم بهت از حد اعتدال بهم فراتر نهاده اند و چه دادند بل و اسراف که نداده  
 ولیکن با اینهمه تضرع اینگونه تجملات و تحشمت بعدی از عهود نصیب تماشائیان  
 این کمنه خاکدان نگشته بود و حاصل این نواب مستطاب بعمر بست و شش سالگی  
 و آغاز سال یکینز یکصد و هفتاد و هجری بعد وفات پدر نامور خود در مقام فیض آباد

فرخنده بنیاد و ساده آرامی منصب به اری ممالک اوده به گونه اغاز و امتیاز گردید و در  
 عهد سلطنت و فرمانروائی حضرت اغزال دین عالمگیر ثانی دوزان و لیعهدی شاهزاده بلند اختر  
 شاه عالم عالی گوهر لطر و فتنه پرداز بهیامی علیمردان رو بهیل و دوندی خان و گروه  
 و دفع بسا شور و مفاسد دیگر بهمت برگماشت و بهر طرفیکه عطف عنان توجه مینمود  
 علم نصرت و فیروز مندی تبدایر شایسته و دار و گیر بایسته برمی افراشت خصوصاً  
 هنگامیکه باز احمد شاه درانی با شجاع مقصد افغانان بنگش و هجوم قوم مرهه متوجه  
 هندوستان شد در خط و حرمت حدود ممالک دفع هر گونه مفاسد و ممالک و رفت  
 و مراعات بادرنیان بدانچه مناسب آن هنگام بود بفر و فرزانگیها پرداخت و بانهمه  
 بطلب مرضیات حضرت خاقان زمان نیز کوشیده از کمال دوست کامی کوشش ببلند می  
 در چار سوی خلق نبواخت تا آمدن لبست کشاد سال بکینار یکصد هفتاد و سه سحری  
 منصب والای وزارت بهت بذات فیض آیاتش قرار گرفت و بوزیر الممالک  
 شجاع الدوله ابوالمنصور خان بهادر اسد جنگ مخاطب گردید و علاوه صوبه اختر نگار و  
 دیگر بسا اضلاع و قطع را که حدود چکله کوثره و فتحپور و اناوه و بنارس و مرزا پور و <sup>عظمت</sup> <sub>مکرم</sub>  
 و فرخ آباد و بریلی و رامپور و مراد آباد و پبلی بهت میباشند در صله حسن سر انجام ممالک

بدست آورد و ملحق بجزه تصرف خود کرد و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیله خود  
 از تند باد حوادث و موج خیز طوفان بی تمیز برپا دار بانیده طرح امن و امان سپارید  
 شایسته<sup>له</sup> بیستاند و چون در سال کینار یکصد هفتاد و هشت هجری قاسم علیخان  
 عالیجاه ناظم صوبه بنگاله از جنگ و پیکار با افواج انگلشیه بسته آمد و پامی از  
 جاده استقلال برچید و بامید دستگیری پناه بجنور شجاعت معمو نواب وزیر المملک  
 بهادر بر نواب وزیر المملک بهادر از غایت مرام و اتفاق نظر بجلالت خاندان  
 و علو شان نش فرموده فی الفیور بقصد اعانت آن مستمند آماده سفر فیروزی اثر با همه  
 دنگ و دوال و عساکر و اقبال گردید و هر چند بهادران او ان بطهور بعض امور گردید  
 از طرف ناظم موصوف بدامان خاطر عاطر نواب مستطاب نشست و لیکن با زمان  
 ازین اراده بعد از آنکه جمله سامان همجا خاسته و ساز و برگ غم سلخووران آراسته بود  
 پسندیده همت علیای نواب و الاجناب نیفتاده لند اجنبش افواج نظر امواج  
 ناچار برومی کار آمد و با آنکه اکثر سرداران افاغنه و کار پردازان هند و تراد از غایت  
 تنگ نظر فی بطمع دنیوی قلوب مغشوش دران وقت میداشتند و حقیقت معاملایان  
 نبرد با معان نظر خالی از خوف و خطر نمی نمود فاما چون نیر سخت و اقبال نواب

۲  
 خاستان  
 یعنی خاستان  
 دفتر



فلک جناب از افق سعادت تابان بود کجرا بر رویهای نمک بجرمان کاری نکرد  
 تا آنکه بعد طی بسامرا حل آشتی و زرم که تفصیلش بتطویل می انجامد آب صلح و وفاق  
 بر آتش بغض و نفاق افتاد و دانش آگاهان جانبین دست از خونزیری خلائق بازدا  
 و بهین اثنا با اشاره صواب نمایی خاقان هند و انگلند ما بین سرکار نواب وزیر الممالک  
 بهادر و سرکار کمپنی انگلیز بهادر معاهده صلح و محبت با حکام شرانط چن در مصداقت  
 از سر کمال موافقت و اتحاد حسن انقضا یافت و وزیر لسنی سرکار دولتدار برطانیه  
 در بارگاه با عظمت و جاه مملکت اوده قائم گردید پس عمده گوزری هم از حضور فیض معمور  
 بادشاه حجه انگلستان اندرین کشور جنب نشان هندوستان باه اگست ششم  
 یکم از هفت صد هفتاد و سه عیسوی مقرر شد و اولین ملاقات نواب گوزر خیرل بهادر  
 با نواب ستطاب معالی جناب وزیر الممالک بهادر در مقام بنارس منصبه ظهور آمد و هر گونه  
 مراسم لطف و مراعات اندرین ملاقات از هر دو طرف با غر و شرف بوقوع رسید و  
 اگر چه پیش ازین تاریخ هم چند سران عساکر انگلیزی مثل جنرال کلاو و غیره بسترگ خطاب  
 لارڈ مشهور بودند اما اصل تقریر منصب گوزر خیرلی بدین با اختیارات نظم و نسق امور  
 عظیمه بهین ایام فرخنده فرجام طره دستار اعتبار گشت نواب وزیر الممالک بهادر

پس از طی این جمله مراحل معاودت مستقر السیست خود فرمود و با همه کروف  
 و خدم و حشم در خسته بنیاد فیض آباد رسیده و بسند راحت و آسایش جاگزیده توجه شت  
 بانتظام مهام ملی و ملکی منبذول شت اما آنکه بعد چهل و پنج سال تبارخ بست و چهارم  
 از ماه ذیقعد سال یکینار و یکصد و هشتاد و هشت هجری مطابق سی و یکم خوزی  
 ۵۰۰۰ یکینار بقصد و پنچ عیسوی شبانگاه داعی اهل البیک اجابت گفته  
 صباح آن در مقام کلاب باڑی سر بر بالین استراحت جاوید بنیاد و بلقب و الا  
 عرش منزل ملقب گردید دست ریت این نواب مغفرت مانع زده سال بوده <sup>منشی</sup> رادی  
 و اولوالغری را همواره درین زمان معدلت اقران مطرح نظر بلند و مطرح همت آسمان  
 خود داشت و تعمیر بسا عمارات رفعت قرن بسا تین تربت آگین قلعه جلا بنیاد  
 و شهر پناه فیض آباد بذل توجه فرموده یادگاری از خود درین جهان گنبد <sup>شت</sup> گنبد

### ذکر نواب آصف الدوله بهادر عدل مقام

نام نامی این رئیس گرامی صاحب دل خلف اکبر حضرت عرش منزل محمد کجی غن  
 میز امانی بوده در او اخر سال یکینار یکصد و هشت و یک هجری صبح وجود با جودش از  
 مشرقستان غزوا قبال می شد شبتان رزومی الدین جد و الایش ابا نشان دن

لواء فرج و سرور لایع النور کرد اول این چشم و چراغ دو دمان غرت و امارت بظرافان  
 ناز و نعم در ممد عواطف بزرگان پرورش یافت تا به سن تمیز رسید و تعلیم آموختن  
 و شهر استادان از هر گونه علوم و فنون بهره مند گشت سپس بروی پدر بزرگوار خود  
 بانواب شمس النساء بیگم دختر سعادت اختر نواب نظام الدوله خاندانان بهادری خلف  
 نواب اعتماد الدوله وزیر الممالک خاندانان سید قمر الدین خان بهادری حضرت جنگ زنگاه  
 زهره و مستری راقران سعادت بود که خدا شد محافل عیش و نشاط و مجالس عشرت و  
 انبساط این جشن عروسی روزها و شبها در تمامه شهر بهنگامه سور و سرور گرم کرده بود و  
 و آراستگی مکانات و طرق و شوارع بهر طرفی تازه لطفی نمود عظمت و وقار  
 این طوی میمنت نمود زیاده ازین چه باشد که چون از حسن اتفاق بقبری دران  
 خجسته آوان سواد فرخنده بنیاد فیض آباد بورد مسعود خسر و گردون چشم حضرت  
 شاه عالم بادشاه حجه سر آرای ممالک خبت نشان هندوستان سعادت <sup>ت</sup>ین  
 و فیض آگین گشته بود خود آن بادشاه خورشید کلاه با همه خدم و چشم این مجلس  
 طرب منزل القدر و میمنت لزوم نواخت و به تشریف قبول دعوت سراء از و  
 افتخار مهمانان و میزبانان را بفرق فرقدان رسانید احوال جشن این شادی بفیض و رؤ

مسعود حضرت خدیو عصر طرفه آرایشی و افزایشی داشته بود و از کثرت و اجتماع امر او  
 اراکین باغ و تکمین شاهی و هجوم افواج و عساکر حضرت ظل الهی بهر جا تازه رونق  
 و بهادر چشم اهل نظر جلوه گر میشد از دحام خنیاگران پری سپیکر عالم پرستان تماشا  
 عرضه میداد و از دحام لعبتان غیرت شمس و قمر داغ رشک و حسد بر دل روشنان فلک  
 می نهاد با جمله چون در بیان حالات جشن این شادی عبارت از کمال سرخوشی بجا  
 نامه نیکنی رخت از وادی عروس شرح این دامادی بیرون کشیده لباس قلک  
 تحریر برابر بالای اصل سخن بازمی آرایم واضح باد که میرزای مدوح تبلیخ بست و نجم  
 ذیقده سنه یکصد و هشتاد و هشت هجری مطابق یکم فبروری سنه یکصد و هشتاد  
 هفتاد و پنج عیسوی بعد از حبت اشیان شدن طائر روح بر وقوع حضرت عرش منزل  
 تنگی و ساده دولت آن مبرور مغفور گشت و بخلعت فاخره صوبه داری ملک داده  
 و قلمدان وزارت سلطنت هند معز و سرافراز گردیده سر مبارکات از سماک افلاک  
 بگذرانید و بختاب وزیر الممالک آصف الدوله نواب محمد سیدی خان بهادر نهر جنگ طمش  
 تاریخ رونق افروزش ابر چار بالش وزارت بعضی سخن سنجان چنین نوشته اند  
 گشت از پاس آصف الدوله  
 رونق مسند وزارت است

این نواب والا جناب بعد جلوه افروز شدن بر مسند ریاست موروثی از  
 فیض آباد فیض بنیاد بشهر عشرت بهر لکھنؤ که تا آن زمان بنام سرکار و حویلی  
 شهرت داشتی قدم ارزانی فرمود و در آن سرزمین لطافت آگین بتعمیر عمارت  
 عالیه و باغات پرفضا و پل دریای گوتمی و دو تخانه و دیوان خانه سنگی و ایوان  
 هفت منزله و دیگر چند قصور رفیع و منیع که بیان هر یکی تفصیل و تطویل می خواهد  
 پرداخته همین خجسته مقام فرخنده فرجام راستقر دولت خود قرار داد و <sup>بجای</sup> منشی  
 این نواب معالی القاب ضرب المثل آفاق است و از کثرت جود و انفاق نام  
 نکویش آنچنان سعادت و کاین بخشها گشته که عوام سوقیان آن ملک تا  
 امروز هم چون هنگام صبح سر از بستر خواب بر میدارند بعد از ذکر نام پاک خدا اول  
 بذر نام نکویش رطب اللسان میگردد همانا الفاظ آن نام نامی و اسم گرامی را  
 بسان حروف قفل اسجد باعث فتوح ابواب مین و سعادت با اعتماد خود انگاشته  
 التزام و روش داشته اند از بسکه بارگاه فیض کارگاهش بسجا و کرم مرجع عالم  
 گشته بود محتاجان و ارباب هنر بر در فیضش از هر سمت جوق جوق گرد آمدند  
 و هر یکی از ایشان بیش از حوصله و چشم داشت خود نهال و مال مال میشدند

داد و دهش تمام سال آن بحر نوال چون شمار قطرات سحاب خارج از حد و حساب  
 بود بلکه هر قدر مال و زر از کف با جودش بدست سائلان هر روز می افتاد و در آن  
 آوردنش بر محاسبان روزگار دشوار می نمود و وظلال نوالش نه فقط بر سر ساکنان  
 ملک او ده و قاطنان کشور هند دراز کشیده بود بلکه نسیم لطفش دماغ عالمی را معطر  
 و شاداب می داشت و ابرکش چینستان مراد جهانی را آبیاری می کرد و حاتم طی که  
 در سخاوت و کرم بر زبانها افتاده است درین وقت اگر زنده می بود همانا درس  
 خوان دبستان اتناش میگردید و ریزه از خوان احساسش می چید از جمله  
 دریا و لیهای آن بحر موج جو و سخاکی آنت که چون خبر کیابی آب در نجف افت  
 سجدیکه یک قره آب به نیم روپیه حساب این ملک در آنجای ارزید قرع سمع الا  
 کرد قلزم کرش اجوشی پدید آمد و نظر ترجم رجال قاطنین مترددین آن اشرف البقاع  
 مبدول داشته نهری در آن سرزمین با عمق و وسعت مناسب تبوسط  
 غواص جداول دیانت و خیرسانی عمده التجار حاجی محمد طهرانی طیار کنانید نصاف  
 طیاریش پنج لک و بروایت بعضی هفت لک بوده هنوز آن نهر بجوار منرا حضرت  
 ساتی کوثر صلوات الله علیه فیض سان نزدیک و دور و با هم نهر آصفی ملقب و

مشهور است و چون ذات باصفا تشبانی سبانی خیر اقتاده بود مسافر خانه با و دیگر  
 بسا ابنیه خیر و کرم در عهد دولت ممدش بکثرت تعمیر گشته و از جمله عمارات موجوده اش  
 که بذرت و جلال در چارسوی روزگار شتهار دارد اول غراخانه امام بهام  
 حضرت سیدالشهدا علیه السلام است مشهور با نام باڑه کلان دوم باب لاجواب  
 مشتهر برومی دروازه این هر دو بنای رفیع از بلندیمی بانی لثانی نیکو یادگار آن  
 روزگار اند و چون رابطہ محبت و داد و واسطه تو داد و اتحاد فیما بین سرکار و الاتباء  
 او ده و سرکار دولتدار کمپنی انگریز بهادر زیاد و ترقی پذیرفت نظر بمصالح  
 ملکی و مراعات روابط تو واحد و کجستی ازین سواز غایت در یادلی علاقجات بنارس  
 و جونپور و غازی پور مع متعلقات و مضافاتش بسرکار دولت قرار از بل سیط  
 انڈیا کمپنی مفوض کرده شد و از طرف کار کمپنی در جلدومی اینگونه احسان نمایان  
 اقرا جدید بخصوص حفظ ملک مال جناب وزیر الممالک بهادر از هر قسم مخالفان  
 و بدخواهان درونی و بیرونی موثق گشته در مراسم و داد و لوازم تو واحد و اتحاد  
 کمال توکید و تشیید پدید آمد شهر لکهنو که پیش از ان بقریه هم نمی مانست بیمن  
 توجه و قدوم حشمت ازوم نواب و الاجناب از کثرت تعمیرات عالیہ و راستی

و درستی طرق و شوارع و اجتماع هرگونه خلایق علی الخصوص گروه گروه تجار هر ملک  
 دیار و جوق جوق ارباب صنعت و کار و اصحاب علوم و فنون یکتای روزگار  
 خیالی مرتب و مذهب گردیده بروز کی چند زینت البلاد بل جنت آباد گشت و از  
 غلغلۀ جو دو سخای نواب حشمت آاب در هر ملک و شهری بلند او گشته بود رونق  
 و ترقیش بگرد آمدن هر قسم مردمان جهان روز بروز می افزود تو گوئی آن شهر  
 با چندین وسعت بازاری بود بجز نعمای جهان آراسته و با اجتماع هر جنس بیداران  
 پیراسته و از اقسام خیر خوبی و رونق و خوش اسلوبی هر چه توان گفت در و  
 خاسته بهرین ایام فرخنده فرجام شانزده بلند اراده میرزا جوان نخب جماند شاه  
 بهادری حضرت شاه عالم بادشاه راهوای گلگشت لکنو بسیر پیچیده رایات  
 اقبال شانزده فرخ فال هنگامیکه امیر الامران نواب لارڈ کارنوالش بهادر گور  
 جنرل رونق افزای این شهر لطافت بهر شده بود سایه دولت برین سرزمین  
 بجهت قرن افکنند عالیجناب نواب وزیر الممالک بهادر با صاحب گرامی قدر  
 از سر کمال مسرت و عقیدت با استقبال شانزده بلند اراده پرداخته لوازم غز  
 و احترام آن والا مقام پیش از پیش تقدیم رسانید و تند و پیشکشهای شین بها



از انواع جواهر و قیمتی بجزور والامی شانزده بلنداراده بارادت و اخلاصیکه  
 شایان شان و زارش بود بگذرانید و شانزده والا مرتبت تن بقبول جمله ذوق  
 و هدایا در داده نشاط اقرای خاطر میزبان و الا شان گشت ذات فیض آیت  
 نواب و الاجاب نه صرف بیدل بی بدل بود بلکه بعدل هم عدیل خود داشت  
 ظلم و فلاکت بجوالمی مملکتش هرگز نمیگردید اگر فلک کجبر قار از روی رویه خود بطریق  
 شد و ذایمانا در جانی مصدر جو و جفائی میشدند ارک بی اعتدالی آن ستم پیشه  
 جفاندیشی فی القواز بارگاه فیض کارگاهش بنصنہ ظهوری آمد بهمت و معدلت نواب  
 مدوح رادق و فقر اگر بر شمارند هنوز حرفی از بابی و فقره از کتابی ننوشتند باشند  
 چون این کجج زبان لب و دندان بیانش ندارد زبان را ازین حرف و سخن درت  
 دندان گرفتن کام و ناکام مصلحت می انکار د نواب الاجاب علاوه علم و دانش  
 و فهم ذکا و دیگر انواع فضل و قابلیت با در فن سخن سنجی هم مذاقی نیکو میشدند  
 چنانچه این اشعار آید در اردو زبان یادگار از خامنه سحر نگار اوست شیع

آصف یہ شرط ہے کہ او دھر لوگی رہے

یون فکر گرچہ دلین تجھے سو لگی رہے

پر تجھ کو چاہیے کہ تگ دو لگی رہے

ملنے نکلنے کا تو وہ مختار آپ ہے

با آنکه چون هر ذبیحات را گذشتن ازین گذرگاه بی ثبات ناگزیر است نواب  
 والا جناب زاید از پنجاه و یک مرحله از مراحل سنین عمر شریف خود طی کرده بتاریخ  
 بست و هشتم ربیع الاول سنه یک هزار دو صد و دوازده هجری مطابق بستم  
 ستمبر سنه یک هزار هفتصد و نود و هفت عیسوی روز مبارک آدینه خت اقامت  
 ازین خاکدان ظلمانی بر بست و با علی علین پیوست و ملقب بحدن مقام  
 گردید جسم لطیفش را با نام باطنه متبرکه منیع بنا نهاد و خودش مدفون خت سازند  
 این اشعار آبدار از نتایج فکر گوهر بارشاعر اصفهانی ملا محمد نعیم ندیم تاریخ  
 لوح مزار آن مغفرت ذماتست قطعه

گلشن عشرت بتاریخ تران رفت ای تمیم  
 آصفی کین نه صدق را یک شهوار بود  
 لکهنوبی آصف است و آسمان آفتاب  
 دارد آصف عشرتی در صحن باغ خلد  
 نقد رحمت در کنار و فرخندش در بغل  
 نقشند کاف نون بر تربت آصف تو

شامه است شام حسرت بیناید از نسیم  
 آن در شهوار رفت از دست عالم بشیم  
 شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم  
 انبیا بهدم سلیمان بهنشین آصف ندیم  
 عاصیا از جنس غفار است اعطا کریم  
 بهنار روح و ریحان و جنات نسیم

مدت ریاست این نواب مغفرت آفتاب است و سه سال و چند ماه بوده از  
 اراکین عهد و تمکین عهد دولتش نواب حیدر بیگ خان بهادر  
 و سرتیپ از الدوله حسن رضا خان بهادر و مهاراجه کیت رای بهادر و  
 خان علامه تفضل حسین خان بهادر خلیفیم و عقیل و در جمله اموری و ملکی منتظم و دین

### ذکر مرزا وزیر علی خان بهادر آصف جاہ

چون نواب عدنان مقام وزیر الممالک آصف الدوله بهادر چراغی شهبستان  
 دولت نداشت که پس از وی کاشانه وزارت را فروغ و ضیاء بخشد ناچار  
 وزیر علیخان نام پسری را از خانواده شریف بفرزندی خود گرفته و بفرادان  
 ناز و تمیز پرورش فرموده پس از تعلیم و تربیت و لیعهد خود ساخته بود بعد  
 رحلت نواب غفران آفتاب نگاه که حسب مبارکش را فوجدار خان ارغون  
 مجلسه واقع آن طرف دریاعسل میداد و لیعهد ممدوح با اتفاق آرا  
 خان علامه و صاحب سیدنت بهادر رسد آرامی ریاست گردید و بلقب نواب  
 وزیر آصف جاہ شهرت یافت اما از افعال بیابکانه و مزاج طفلانہ و عدم سلیبت

باین دو دمان رفیع الشان هر کي را تنفري از زوی دامنگیر خاطر گشت علی الخصوص  
 طبع والای جناب نواب بهو بیگم صاحبه والده ماجده جناب مغفرت آتاب  
 بمشاهده بعضی بی اعتدالیها و استماع انواع شکایاتش خیلی بر آشفت تا اکثری  
 ازار اکین ریست و منتسبان خاندان وزارت سر از سری کردنش دازدند بلکه  
 مهر بار و جوه ناسرایش ثبت کردند و بهین نزاع خانگی شبهات سازش و مرآت  
 مخفی وی با دیگر رؤسا و ابالی ملک سیار نیس بندیکه گنبد و سیند هیاسبت اقبالی  
 وی اقتاد خلاصه اینکه بعد چهار ماه پنج یوم حسب ایامی عالیجناب نواب  
 گورنر جنرال مسٹر سر جان شور بهادر از منصب وزارت و ریست خارجش کردند  
 و پس از تقریر سه لک روپیه سالانه که از برای ذات خاصش بسند بود محل ایتش  
 با هر گونه اغزاز و احترام در مقام بنارس قرار دادند چون انحر سعادتش رو به پستی  
 داشته بود آنجا هم صدر همان قسم بی اعتدالیها شد چنانچه قصه قتل مسٹر مرصیا  
 ریڈنت و دو افسران دیگر و سر باورگی نهادنش در اطراف هند و گرفتار شدن  
 در مقام چیپور و اشغال آن از غایت شهرت محتاج بیان نیست سپس از او آخر  
 سال یکین اردو صده و سینزده سحری بجز است عساکر سرکار انگریزی مانده ببقده

سال و سه ماه چند روز در قلعه کلکته بتوقیر مناسب آرام تمام بسر برد و در ماه  
 شعبان سنه یکینزار دو صد سی و دو و هجری مطابق ماه جون سنه یکینزار هشتصد  
 هفتاد و عیسوی عمرش شش سالگی از قید حیات نجات یافت و بدار آخرت شتافت  
 تن بیانش را در محله کسپا باغ که بکناره حد جنوبی دارالسلطنه کلکته متعلق است و چهار  
 پرگنه واقع است باهما میکه شایان شانش بود زیر خاک سپردند انالند و انا الیه  
 راجعون تاریخ وفات وی که بر لوح مزارش کنده بود <sup>شصت</sup> بود

چوسوی خلد برین فت ازین سرانغ و

وزیر هند وزیر علی آصف جباه

نوامی واسے در یغاز جن انس و طیور

بگو شتم آمده ناگه بسوز و شیون و شین

چون روزهای مسند نشینی میرزا موصوف بس قلیل بود و عمائد و اراکین بارگاهش  
 با او ناموفق و نظم و نسق مهابانی جهانبانی تازه امری از وی بظهور رسیده که قابل دگابا

ذکر نواب حسین الدوله سعادت علی خان بهادر جنبت آرامگاه

جناب وی فرزند دومی نواب غفران آاب عرش منترل می باشد  
 زمان ولادت با سعادتش سال یکینزار یک صد شصت و هفت هجری

بوده در عین شباب با دقت مینت اختر و کیل سلطنت مدارالدوله مختارا  
 نواب سید یوسف علی خان بهادر صمصام جنگ بزرگ و تجملات هر چه  
 تمامتر گنجد شد و چند می به نیابت والد ماجد خود بحضور خدیو کیوان بارگاه  
 حضرت شاه عالم بادشاه حاضر مانده دستار اقتدار بر سر باغ و فرست  
 و پس ازان زمانی بنظامت اطراف بریلی و غیره پرداخت و بعد سندرانی  
 برادر بزرگ خلد مقام و ظهور بعضی بواعث و اسباب در آن هنگام که تفصیلاً  
 بس طویل است بسه لک روپیه سالانه که از برای مصارف ملازمان آن لاشا  
 مقرر گشته بود قناعت ورزیده و در مقامات اکبر آباد و عظیم آباد و بنارس و کلکتہ  
 بازمند متخلفه قیام گزیده با همه عز و تبار تماشای روزگار خوش می گذرانید  
 و از غایت زیرکی و بلند فطرتی که مقتضای طبع و الالیش بود نشیب و فراز  
 رانیکومی آزمود تا آنکه بعد ارتحال برادر بزرگ و غزل آصف جاه از مسند ریاست  
 حسب استرضای جناب عالیہ نواب بهو بیگم صاحبہ و اتهام ارباب گونہ گونہ  
 انگاشیه باز جوع بملکت موروثی کرده بمرکز حق خود قرار گرفت یعنی تباریح  
 سوم شعبان المعظم سال یک هزار و دو صد و دوازده هجری مطابقت

بست نیکم جنوری سنہ یکہزار ہفتصد و نو و ہشت عیسوی عہد گورنری  
 لارڈ جان شور صاحب بہادر در وقتیکہ زمانہ راروز بہار بود و نسیم طرب  
 بہر طرفی می وزید بہ تجمل و شانی کہ باید و شاید داخل شہر نرہت بہر اخترنگر  
 گردیدہ اولاً بحضور نواب بہو بگیم صاحبہ نذر گذرانید سپس و نق اسر و  
 دولت خانہ وزارت شدہ باین ستمہ ریاست و سادہ آرای منصب پذیرامور  
 خود گشت و از حضرت خسر و عالم پناہ شاہ عالم بادشاہ بخطاب مستطاب وزیر الملک  
 یمین الدولہ ناظم الملک نواب سعادت علی خان بہادر مبارز جنگ ملقب و  
 مخاطب گردید عمر شریفش در آن آوان چہل و پنج سال بودہ تا پنج سہ ماہ پیش  
 را بعضی از سخن سنجان چنین بسلاک نظم کشیدہ اند تا مریخ

حکومت ران صدوسی سال باشد	خداوند امین الدولہ در دہر
بجاہ و مسند و مقبال باشد	خردسال جلوس سندش گفت

ذات فیض آیات این نواب والا جناب در مروت و اخلاق یکتا می یافت  
 بود جملہ اہالی خاندان را بر وفق مدارج و شان نبواخت و سایہ عاطفت و  
 نوال بر سر سار متوسلان خیر سگال انداخت تا ہر کی سرمایہ سعادت و

شادمانی اندوخت و شمع مسرت و کامرانی بر بساط امن و آسایش برافروخت  
و چون خاطر عاظر این نواب استطاب را از نسبت و کشاد مہمات ملکہاری  
گونه فراخی حاصل آمد از آنجا کہ مراتب محبت و اخلاصش با سرکار دولتمدار  
انگریزی وافر و متکاثر گردیدہ بود مراعات ایفای بعض مواعید و عہود کہ  
سابق بمیان آمدہ مطمح نظر فیض اثرش افتاد بنا علی ذلک مبلغ نوزدہ لک  
بست و دو ہزار صد شصت و دو روپیہ سالانہ بر مبلغ پنجہ شش لک  
ہفتاد و ہفت ہزار و شصت و ہفت و پنیہ مہزار و سالانہ تنخواہ افواج کہ  
بقامات منڈیا ٹون و سیتاپور و غیرہ از برای حفاظت و اعانت سرکار او دہ  
متعین بود بقیہ و دو بنای مودت و معاہدت را فیما بین دولتین بہترین از نونو  
موتق تر ساخت و نیز از آنجا کہ بدانش و فرزانگی و حلم و دلیری از ابتدای عمر متصف  
بود روش و احوال عمال را یکسال در میزان فراست سنجیدہ حسب سہ  
رزمین خود با خزایش و درستی نظم و نسق پرداخت تا فرونیہا بخرنج ملک و کشایش  
و آسایش رعایا پدید آمد و چون با و آخر سال چہارم از جلوس مہمنت مانوس  
نواب معالی القاب عالیجناب مارکولس و لزللی بہادر گورنر جنرل ہند را گذر



بسوا نخبه بنیاد لکنه افتاد و هنگام ملاقات با نواب والا جناب ذکر  
 وجوه اقرونی مصارف سرکار دولتمدارانگری و استیاج نگهدشت افواج  
 در انگلستان بلجوق بعضی مهات پیش آمد از آنجا که نواب معالی القاب اسم  
 وزرای کشور خنت نشان هندوستان و مشیر تدبیر مملکت و ظمیر سریر  
 سلطنت بود لارڈ ممدوح طریق مشاورت با وی بمیان آورده از رگد کمال  
 محبت و اتحاد خواهان استمداد شد نواب وزیر الممالک نظر بنزید اتحاد  
 و مراعات مراتب و داد بعد غور و تامل بجواب فرمود که در مقدار مصارف  
 سالانه زیاده از آنچه مقرر است گنجایش افزایش نمبظر در نمی آید فاما از برای  
 تسهیل تحصیل وجه مقرر میکن که بعضی مصارف تنخواه افواج انگریزی متعینہ حرات  
 ملک اوده جمله ملک دو آب تا صوبہ آله آباد مع قلعه و فتح گڈه و چکله کوڑه و  
 کٹھرواٹا و ده و فتحپور و اعظم گڈه و بیول و کھیر گڈه و فتح آباد و تمامی حدود  
 روہیلکھنڈ از سپلی بھیت و بریلی و رامپور و شاهجهان پور و غیره موسوم بکٹھرو  
 محالات ریٹھ مع اخراجات تحصیل و مشاہرہ شانہزادگان اقامت گزین بنارس  
 و سالانه معمولات اولاد نواب ناصر جنگ و احمد خان بنگش و اولاد حافظ رحمت خان

و معاینه و جاگیرات و غیره که همه از خزانه وزارت داده میشود بکار پردازان  
 گورنمنٹ انگریزی مفوض کرده آید و بقیه ممالک یعنی تمامی صوبه اوده خاص  
 از گونڈه و بیسواڑه و خیرآباد و جگدیس پور و سلطان پور و چکله محمدی و سنید  
 مع رسول آباد و غیره و دریا باد و رام نگر و بانگرمو و گشائین گنج و غیره متعلقات  
 آن و املاک شاهجهان آباد موروثی قدیم و املاک بنارس خریدار موده  
 ذات خاص خود و دیگر چند تعلقات تحصیل حضور بعلاقه وزارت باشد چنانچه  
 تقسیم این هر دو حصص علی سبیل التخصیف بنحوشنودی خاطر هر دو سرکار و الاتبار  
 قرار یافت و بتاریخ سوم شهر ربیع سنه یک هزار دو صد و شانزده هجری موافق  
 دهم نومبر سال یک هزار هشت صد و یک عیسوی تقسیم مذکور منبصه ظهور هم آمد  
 و عهدنامه موکد مجددا از جانب سرکار انگریزی متضمن اقرار هر گونه حرمت این  
 ریاست از دشمنان درونی و بیرونی و اعانت و تکفل و ایان و الا شانش  
 از برای دوام کمال استحکام نوشته شده بدستخط نواب گورنر خیرالامثوق بمصدق  
 گردید نواب وزیر الممالک بهادر بعد طی اینجمله مدارج بهست و کشاد کار ریاست و  
 انتظام جمله اطوار سیاست توجبه بفرط فرموده در آرایش بلاد و آسایش کافه عباد

مساعی مشکور بنظر میسرسانید و از آنجا که ذات و الایش خیلی مدبر و دانش آگاه  
 بود و فراخور حوصله خود کارگذاران لائق و اولوالعزم ملازم داشته رونق و آباد  
 ملک را دو بالا افزود و بمجاصل و خراجش افزایشهای جدید پدید آورد تا آنکه در همین مقدار  
 بقیه ممالک با ابقای هرگونه مصارف فوجی و خانگی و جنگ و دو ال فراخور حال و  
 اجرای بساخرات و حسنات و انواع ابنیه و تعمیرات گویند که مبلغ یک کرو سالانه  
 یکم و بیش از آن بعد زمانی نسیس انداز و توفیر می گشت و نواب و الاجناب از کمالات  
 علوهبت و عظمت حوصله چنان منومی خاطر عاظمیداشت که ممالک وسیع هندوستان  
 را نوعیکه مستاجری از بل ایست اندیا کمپنی بهادرت از حضور بادشاه انگلستان  
 گرفته بحیطه تصرف و حوزه انتظام خود آرد تا آنکه تحریر کی هم اندرین خصوصین آید بود  
 و مرکوز خاطر فیض مظاہر وی آن بوده که مبلغ سی کرو روپیه پیشگی بسر کار انگیزی  
 امانت گذارد و گوهر مدارا بتائید آن زر فراخنگ آرد چنانچه کمابیش مبلغ پنجاه  
 روپیه از برای این کار در خزانه فراهم نیز آمده بود و بعد پانزده یا شانزده سال از  
 جلوس سمینت مانوس که از بسا مخارج ترسیم کنه عمارات و تعمیر انواع ایوانات و بسا  
 جدید کم کم فراغتی حاصل گشته مدخل فراہمی زر صورتی نیکو تر داشت و توسطیکه

برای حصول این مامول می بایست هم از میان حسن تدبیر نواب مستطاب بر  
 حسب بخواه صورت بسته بود ولیکن چون بمقتضای غرای مانشاء الله کان و  
 مالم یشاء لم یکن و فحوائی صدقت انتمای اراده الله غالب علی اراده الناس  
 کارکنان قضا و قدر سرگرم انتظامی دیگر بودند کشور چهار دانگ تن عنصرتین پیش از  
 سرانجام این مرام خارج از قبضه اختیار مستاجر جان مستعار گردید یعنی نواب الاجتباب  
 مدوح بعمیرت و سه سال و چند ماه در اوایل شهر رجب سنه یک هزار دو صد و سی و نه  
 هجری مطابق سال یک هزار و شصت و صد و بیست و هجده عیسوی روز چهارشنبه ازین سینهی سرا  
 بگذشت و بجای وزیر اعظم ملقب به نواب جنت آرامگاه گشت در عهد حکومتش  
 رخنه های تعدی و ارتشای قلم سد و می بود و بیدار مغزیش سجدی بوده که منهبان  
 اخبار را در اطلاع حالات و واقعات روز و شب مجاز حضور می بجناب و الا  
 خود داشتی و دقیقاً از دقیق تحقیق و تنقیح هرگز فرنگذاشتی و ایشفا و باره درمی  
 و جلوه خانه و دیگر سبب انبیه عالیه و گنجها و بازارها بعد سعادت ممدش حسن تعمیر یافت  
 بارگاه عرش اشتباه حضرت عباس علم بردار ابن حیدر کرار صلوات الله علیهما  
 نیز از جمله بناهای خیر همین عهد است ممد میباشد قبه رفیع و احاطه وسیع آن بارگاه

شرفین سزاوار هزاران هزار توصیف است و از کمال لطافت و لطافت و جلا  
 و نبالت که مرآن بارگاه فیض کارگاه راهم بصورت و هم حقیقت ثابت شأن  
 غیر محتاج به بیان سبک است حال این نواب و الاجناب بعضی شعری آن عصر

چنین بخت گم گرفت اند تا یسبح

ناگهان رحلت ازین عالم نمود	زینت افزا شد بفر دوس برین
من شنیدم سال تا بخش غیب	آه شد گنج سعادت در زمین

ایام دولت و حکومتش قریب تر بشان زده سال بود و از همین اراکین دولتش  
 سرفراز الدوله حسن رضا خان بهادر و مهاراجه کیت رامی در اول مشردگان  
 والا شان شمس الدوله انجم الملک میرزا احمد علی خان بهادر و نصیر الدوله  
 فارس الملک میرزا محمد علی خان بهادر و نیز رامی جی سکھر و راجه  
 دیاکرشن سپس کار فرمای مهمات مالی و ملکی دران عهد سعادت ممد مانند

ذکر ابولطف عنایری الدین جیدر بادشاه خلدگان

نام نامی و لقب گرامی می در او ان ولیعهدی رفعت الدوله رفیع الملک

غازی الدین حیدر خان بہادر شہامت جنگ بودہ وی خلف اکبر و تاجن  
 حضرت جنت آرام گاہ است بہ یکم روز عشرہ ثانیہ جمادی الاخری سنہ یکہزار  
 یک صد ہشتاد و ہشت ہجری مطابق سبت چہارم اگست سال یک ہزار  
 ہفتصد ہفتاد و چہار عیسوی روز چہار شنبہ شبستان جاہ و جلال ابہ فروغ  
 ولادت باغ و سعادت خود منور فرمود و ہنگامی کہ با پدر نامور خود در مقام  
 بنارس اقامت داشتی بہ سبت و دو سالہ عمر با صبیہ رضیہ منجم الملک بہتر خان  
 بہادر کتختہ شد و چہل و یک سالہ بود کہ پس از حضرت جنت آرام گاہ بتاریخ  
 سوم رجب سنہ یکہزار دو صد سبت و نہ ہجری مطابق سال یکہزار ہشت صد چہار  
 عیسوی ماہ جون و سادہ صوبہ داری ملک او دہ و سہ وزارت ہند را  
 بجلوس مہینت مانوس خود زینت و آرایش داد و بلقب نواب وزیر الملک  
 بہادر بلقب گشت بتاریخ جلوس وی برسند وزارت چنین گفتہ اند بتاریخ

زہی جلوس وزارت نمود بادل شاہ

وزیر غازی دوران و رستم آفاق

بگو سعید تہودایما وزارت باد

نڈا رسید ز ہاتف بمن کہ تارکش

از آنجا کہ نور ظفر و اقبال در ناصیہ حال فرخندہ فائش از اول می درخشید و

آفتاب توفیقات ازلی و تائیدات لم زلی ماه عزوجلش را بهر سال تازه فروغ  
 کمال می بخشید جناب وی را رعایت مراسم اتحاد و خلوص با گرامی سرکار بظا  
 زیاده تر از نیاکان و الاشان خود منظور نظر فیض اثر افتاد بسا مبلغ خیره خزانة  
 این سرکار دولتمدار ارسال فرموده وثیقه از برای اجرا و ابقای مشاهرت منتسبان  
 خاص خود گرفت و در مهم گور که و نیپال سه صد زنجیر فیل کوه شمال گیسل نمود و  
 بانواع طرق دیگر نیز بارها اعانت اولیای این دولت بلند صولت فرمود تا  
 بافضال ایزد بهیال و تائید بخت و اقبال و راشت پیشین نیاکان عالی زودمان  
 خود را که عبارت از منصب شاهی و لقب ظل اللی باشد باستحقاق فاتی و ظهور  
 کمال غروشان صفاتی بدست آورده حسب تسلیم و صوابدید کار فرمایان دولت علیه  
 برطانیه با همه سرت و کامرانی جلوه افروز تخت سلطنت و جهان بینی گشت و همین تقرب  
 میمنت قریب یک عدد قلع مرصع خوشنما با یک فرد لباده بیش بها که لباس خاص هنگام  
 اریکه آرائی سلاطین باغ و تمکین میباشند از طرف حضرت شهنشاه هند و ستان  
 بطریق ارمنان فرارسید و زیب سر و بر آن حسن و والا که گردید و سهدران وقت  
 اریکه جواهر نگار با چتر و شامیانه آویزه دار بصرف یک کرور و چند هزار مرتب و

فربیش در روز سعادت اند و جلوس مهینت مانوشش شنبه بیستم ماه <sup>یکم</sup> و یکصد  
سال یک هزار و دو صد بست و پنج هجری مطابق نهم اکتوبر سال یک هزار و شصت  
و نوزده عیسوی بود و لقب همایونش ازین هنگام فرخنده فرجام ابوالمظفر  
مغزالدین شاه زمن غازی الدین حیدر بادشاه غازی تدریفات  
تاریخ اریکه آرایش را بعضی شعر ابدین گونه نظم کرده اند تا شرح

بحمد الله که با اقبال دلش	بخت شه جلوس شاه گردید
زمین و آسمان یک زرم عیش است	ز ماهی خسته می تا ماه گردید
سبار کباد ای آفاق و عالم	طلوع آفتاب جاہ گردید
ندا آمد بگو شمش زود یارب	که شاه امر فرشا بنشاه گردید
سیم وزر بهر معدلت مهندس بدین که مسکوک شد شعرا	

سکه زو بر سیم وزر از فضل رفیق کهن	غازی الدین حیدر عالی نسب شاه زین
این بادشاه بلند پایگاه در جود و سخا مدوح آفاق بود در خزانه همواره بر اهل نیاز باز میداشت و محاصل ممالک از زمین آرزومی استمندان مانند قطرات سحاب بجساب می پاشید در عهد معدلت مهندس آبادی ملک و کامیابی رعایا	



واجتماع ارباب علم و هنر و اصحاب عقل و نظر را روز بازار بود بسا المکنه رفیعه و گنج  
 و باغ آنرومی دریامی گومتی به تعمیر و پذیرش زینت اقرامی و سلطنت گردید و آن  
 جمله بناهای زمان فیض اقرانش بارگاه هیست مشهور به نجف اشرف که مشابیه  
 آن مقام برکات و سعادات التیام کمال عمدگی و لطافت حسن تعمیر یافته  
 همانا این بارگاه فیض کارگاه عکسی است از نجف اشرف که بعد آینه خیال خسرو  
 نجسته خصال صورت بست و بزرگ تصویر فولگوگراف مشتاقان زیارت آن  
 مقام برکات و سعادات التیام را در پرده نقل جلوه از اصل بنمود عظمت جلالت  
 این بارگاه فیض کارگاه خارج از اندازه بیان را تمهید بیان است طبع و الای  
 این بادشاه خلی علم دوست و هنر پرور افتاده بود و علمای هر علم و فن و بلقا  
 شیرین سخن در عهد سعادت مهندسش بیشتر مجتمع می بودند نظم و نسق مملکت درین عهد  
 تعلق بدیوان وزارت داشت فلما حضرت بادشاه بذات خاص نصفت مختصا  
 خود نیز با کثرت اوقات توجی بان می فرمود عساکر شاهی با همه آراستگی زائد از پنجاه  
 هزار بشمار می آمد و مقدار حاصل ملک کم بیش یک کرو و هشتاد لک و پیه سالانه  
 بود معتاد دولت آغامیر بهادر معده وزارت درین عهد اغزاز و امتیاز داشته اگر چه

مورخین آن زمان خبری از فضل و کمالاتش نداده اند فاما اوصاف عقل و کیاست  
 و فهم فرستش بکمال اشتها مشهور و زکا است این وزیر با توقیر در مروت و  
 فتوت و جود و کرم خیلی علم بوده سخن سنجان آن زمان گوهر تاریخ وزارتش چنین

برشته نظم کشیده اند تاریخ

چون شاه ز من صاحب جود و انصاف	گر دید بر او رنگ مبع جاس
گر دید وزیر غمگینم جنگ	کو هست بمضار فرست فارس
از لطف شاه شد قوی به مظلوم	وز جود وزیر شد غنی به مفلس
سازد مردم شاه خدای ایاقوت	وز خاک در وزیر زر گرد دوس
تاریخ سعید کرد تاریخ تحریر	شاه اسکندر وزیر اسطاطاس

۱۲۳۸

حضرت نطل سبحانی خلیفه الرحمانی پنج سال و شش ماه بوزارت و صوبه داری  
 و هشت سال سه ماه به بادشاهی و جهان پناهی با همه عظمت و شوکت بسر برده  
 قریب پنجاه و پنج سال عمر داشت که با وایل سال نهم از جلوس به ایون بتاریخ  
 بست و هفتم ربیع الاول سنه یک هزار و دو صد و چهل و سه هجری روز شنبه  
 مطابق بستم اکتوبر سال یک هزار و شصت و هفت عیسوی رخت سفر از پنجاه

پرنظر لبست و با علی علین پیوست مرقدش همان مقام نجف اشرف تعمیر فرموده  
خودش قرار یافت و لقبش پس از جاگزین شدن بصدر جنان خلد مکان مشهور  
گشت تاریخ رحلتش از شیخ امام بخش چنین منقول است قطعه تاریخ

از وفات جناب شاه زمن	گوهر عالمی هلاک شده
دهر گردید بجهر ما دوزخ	به بهشت آنجناب پاک شده
دیده باشد بامش منناک	سینه با آه دردناک شده
رفت دامن صبر از دستم	جیب صبر و شکیب چاک شده
گشت تاریخ مصرعه او ستا	ای بسا آزر و که خاک شده

ذکر سلیمان جبابه نصیر الدین حیدر باو شاه خلد منزل

این بادشاه والا جاہ باو اکل قرن نیر دهم یعنی در یک هزار دو صد و بیچده  
از هجرت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام باو اخر ماه جمادی الاولی  
بهارستان عالم را بگلبن وجود با جو و خود تازه آب و رنگی بخشید خطابش  
بعهد دولت پدر نامور حضرت خلد مکان نور الدین مضعه ابو انصر امتیاز الدوله

سلیمان جاه صاحب عالم ولیعهد میرزا نصیر الدین حسین بهادر اسد جنگ بوده  
 و از نیکه کوب جاه و جلال این دو دمان باغ و اقبال رازمان طلوع بود  
 و ترقیات مدارج حشمت درین سلطنت با فر شوکت یوما فیومارومی نمودید که آنه  
 گوهر دریای عظمت و اعتلا یعنی نواب مخدوم علیا سلطان بهو بیگم صاحب  
 دختر بلند اختر میرزا سلیمان شکوه بهادر خلف ابوالنظر مرچ الدین عالی گوهر  
 شاه عالم بادشاه غازی را بسک از دوان خود در کشید تا شجر بر پتر بادشاهی را  
 با نهال طوبی شمال دو دمان باغ و شان شاهنشاهی پیوند دل پسند حال آمد  
 و بعد خلد نشین شدن حضرت شاه ز من فردای آن روز به بستی و هشتم ماه ربیع الاول  
 پگاه یوم الاحد که اولین روز پیدایش کائنات میباشد با تجملات خسروانه و لوازم  
 شاهانه رونق افروز تخت سلطنت گردید و با بولونصر قطب الدین سلیمان جاه شاه جهان  
 نصیر الدین حیدر بادشاه غازی ملقب شد تاریخ جلوس مهینت مانوش  
 بعضی سخن سخنان آن عصر اینگونه برشته نظم در کشیده اند قطع تاریخ

بر تو ای بادشاه فیض ان عالم	تخت این مملکت هند مبارک باشد
سال تاریخ جلوس طربا قرابش نو	جاودان سلطنت هند مبارک باشد

## قطع تاریخ دیگر

مورد السام طبع با شاه	از نسیم فیض حق چون گل شکفت
سال تاریخ جلوس مهینت	آفتابم شرف عالم خود بگفت
و سکه دولتش با و اهل ایام جلوس مهینت مانوس چنین بوده سکه	
بدین سکه شاهی زده ز لطف اله	سپهر مرتبه شاه جهان سلیمان جا
ولیکن بعد چند گاه حضرت بادشاه با اقتضای کمال جودت طبع اعتراضی برین	
سکه نمود و گفت که کلمه بدین سکه اگر چه ترکیب حرف با بلفظ دهر صورت	
گرفته مگر خالی از زشتی و بدمناسی نمیشد مصنف سکه بسا نظائرش از	
اساتذہ سخن بعضی رسائیدار شاد شد که کلام مانده در جواز این لفظ و ترتیب	
اما وقوع نقش بدو ابتدای سکه هرگز نیک ننماید و جز بد نظر در نه آید پس سکه را	
تبدیل فرمود و رونقی تازه بر روی زر و نقره بدین سکه نوافرود سکه	
سکه در بریم وزیر فضل حق ظل اله	نائب مهدی نصیر الدین حیدر بادشاه
جود و سخا را بعد معدلت مهدش روز بازار بود و ذات فیض آیاتش با شاعت	
علوم و اجرای امور خیر و فلاح تو جهات شایان می فرمود همین بادشاه ظل اله است	

که اول مدرسه اکتساب علوم بسر کار او ده قرار داد و نیز مبلغی خطیر از برای  
 مصارف دارالشفا و خیرات خانه بسر کار انگریزی فرستاد فیض آن خیرات خانه  
 و دارالشفا هنوز راحت رسان بسا عجزه و مساکین آن خجسته سرزمین است  
 چند لک روپیه از برای وظائف محلات معالی و بعض منتسبان و وابستگان  
 دیگر نیز بجزانه سر کار انگریزی جمع فرموده بود که تا کیش بسبیل دوام جاری و  
 باقی و وابستگان و منتسبان حضرت بادشاه ممدوح بهر وقتی وصل و ملاقی  
 می باشد و نشان دارالشفا و خیرات خانه در هر زمانیکه یادگار از آن خجسته  
 شهر یارست این بادشاه خورشید کلاه مراتب حسن سلوک با سر کار دولتمدار  
 برطانیه پیش از پیش مرعی میدشت و بضرورت و بلا ضرورت بار سال نقود و  
 اجناس خجسته اساس و تحف و هدایای پیش بهار و البط محبت و اخلاص با  
 ابالی این سلطنت عالی بهر زمانی زیاده تر میشد و مؤید میساخت و از بسکه طبع الاهی  
 این بادشاه حمیاه علم دوست افتاده بود اکتساب فضائل انسانی و کمالات  
 انسانی را بیشتر مد نظر داشتی و بهت بلندش با شاعت علوم دانش و ترویج فنون  
 کمالات همواره مالوف و مشغوف بودی و آرنجی است که بعضی علماء ابرار

تکمیل فنون ریاضی و تحصیل آلات رصدی گیل انگلستان ساخته بود و نیز  
 طرح بنای رصدخانه در شهر تربت بهر لکنه و کمال حسن و خوبی و لطافت و  
 خوش اسلوبی انداخته و علاوه آن بسا عمارات عالی و منازل شاهیه و بسا تین  
 با آب و رنگ و هنر و رنگ و شاه دره و کربلا و گنجا و بازار با حکم فیض شیم  
 این بادشاه عالیجاه حسن تعمیر یافته گویند که جناب وی با همه و فور شاغل جهانبا  
 و کثرت مهمات مملکت را فی مقتضای ذکاوت در اوقات فرصت تفریحاً  
 سیلی بوزونی کلام هم مینمود و بیادشاه متخلص بود آنچه از تالیفات او انبار  
 بیادنامه نگارست بطور انمونی نقل کرده و بزبان خامه سپرده می شود و نقل

بیل شیدانی پوچھا گل سے یون منج بہا	ای گل عنایتی امن کیوں پہن خار
ہر تراکت سے گران سرمہ بھی چشم یار کو	بار کا گل سے کر کیونکر نہ چکے بار بار
تیغ ابرو دیکھ کر آئی ندا امر بادشاہ	لافتی الاعلی لا سیف الاذو الفقار

عالیجناب فضل و کمالات آب سر آمد علمای پیشرو کملا والا نسب گرامی حسب مولوی  
 سید کرم حسین خان بہادر کہ از اجلہ سادات کرام و عمائد روسامی نامی تھیں بلگرام  
 بود بعد مہینت مہد مہین بادشاہ حجاہ منصب سفارت سلطنت اودہ بحضور

اہبت معمولاً اب گورنر جنرل بہادر باغایت غر و احترام و کمال شوکت و حشمت  
 حاصل دہشتہ و ہمدان ایام فرخندہ فرجام بعدہ نیابت سفارت راقم سطور نیز  
 مامور بود و مرتیکہ بواسطہ این شایستہ خدمت از بارگاہ سلطانی باین ازیا اقادہ  
 دست دادہ و پایگاہی کہ بدان وسیلہ جمیلہ پیش از باب گوہر منت عالی بہتم افتاد  
 تفصیلش نہ یارای زبان این زولیدہ بیان است و این اول سر آغاز سلسلہ آراہ  
 و ملازمت و منگوازی و کارگذاری اخلاص کیشا نہ ام بہار گاہ عظمت کار گاہ دولت  
 باغ و وصولت اودیہ بود کہ نصیب گشتہ در زمان سلطنت این بادشاہ حجابہ اول  
 چندی معتمد الدولہ سید محمد خان بہادر ضعیف جنگ مشہور بہ آغاز میر وزیر محمد سابق  
 کار فرمای عمدہ وزارت ماند و بعد غزل و نغی کردنش اعتماد الدولہ میر فضل علیخان  
 بہادر سند وزارت را گرم نمود پس منتظم الدولہ حکیم مہدی علیخان بہادر  
 انجام کار وزارت مینفرمود چون وی مرد زیرک و فہیم و صاحب تجربہ و ذہن سلیم  
 بودہ و از خیانت و غفلت خیلی احتراز میداشت و منافع شاہی را بر ارتفاع ذاتی خود  
 مقدم می انکاشت بسیار اکیں بارگاہ سلطانی بطریق مخالفش سلوک مے نمود  
 و بر بساط محبت ظاہر نزد عداوت باطن با وی می باختند آخر بدخواہانش بانواع



حیل و تدابیر کار خود کردند تا آن سرآمدار باب عقول از خدمت وزارت مغزول

گشت تاریخ غزلش شیخ امام بخش ناسخ بطرز نورتم نموده تاریخ

افتاد حکیم از مراتب	تاریخ بطرز نورتم کن
از حای حکیم هشت گبر	سه مرتب نصف نصف کن

بعد اخراج حکیم مهدی علیخان نواب روشن الدوله منیر الملک محمد حسین خان

بها در قائم جنگ خدمت وزارت مخلص گردید سجان علی خان بهسا درو

تلج الدین حسین خان بهادر که در تیزی طبع وجودت فکر ارسطوی وقت

خود بودند بدولت این وزیر با توقیر در آن وقت نشو و نمای کامل حاصل کردند سیما

سجان علیخان بهادر که از اکثر علوم و فنون بهره کافی داشت با نظام خدمات

جلیده و سرانجام مهمات نبیله سرفراز و ممتاز شد و از کمال سانی و خوش کرداری که

نتیجه بهوشمندی و ذکامی باشد بفرج وزیر سلطان و دیگر سائر اراکین باغ و شان دخل

تمام یافت و در حقیقت مرجع خاص و عام و مقتدای ایام و انام گردید غرض جناب

سلطنت آاب ممدوح کما بیش ده سال با همه حشمت و اقبال سر بر آرای جهان بینی

بوده بمرسی پنج سالگی در اوائل عهد فرمانروائی ملکه محشتمه سخطه کوئین و کتوریا فرمانفرما

هند و انگلستان شب شنبه تا پنج چهارم ربیع الآخر سنه یک هزار و دو صد پنجاه و سه  
 بجزری از هجرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم مطابق تاریخ هشتم از ماه  
 جولائی سال یک هزار و شصت و هفت عیسوی روز خراب آباد دنیا بر فیت  
 و جلگشت جنان بشتافت جسد پاکش را بکربلای نوقمیر فرموده خودش منون  
 ساختند و بجلد منزل بلقبش کردند تاریخ ارتحال آن شاه با اقبال چنین بسلاک نظم

در کشیده اند تاریخ

رفت شاه جهان سلیمان جاہ	سوے جنت ز بارگاہ او د
ہاتھے گفت از سر افسوس	بارم رفت بادشاہ او د

ذکر محمد مہدی مزار رفیع الدین حیدر بہادر معروف بہ مناجان

نام اصلی وی مزار رفیع الدین حیدر است فاما در عرف مناجان مشہور شد  
 وی پروردہ و پسر خواندہ حضرت خلد منزل است و ازین رو خطاب  
 محمد مہدی فریدون بخت میرزا محمد رفیع الدین حیدر مخاطب گشتہ بود  
 اول زیر سایہ مہر و الطاف نواب بلقیس عصمت بادشاہ بیگم صاحبہ

کمال ناز و نعم پرورش یافت و پس از اینکه آراشدن حضرت خلد منزل  
 بعمر هفتش سالگی بصدور بعض امور خلاف مرضی مبارک از نظر بلند آن شهیر یا  
 خرد پسند بنیقاد حتی که آن حضرت در حالت غضب و اشتفتگی مزاج وی را از  
 تنگی خود خارج فرمود و هم بسر کار گورنمنت انگیزی بسبیل کتابت اطلاق داد  
 لیکن میرزا موصوف مطمح نظر عاطفت بیگم صاحبه همچنان بوده در الماس باغ  
 زیر سایه شفقت و عنایت ممدوحه بهمان اولین اعزاز معزز و سرفراز میماند  
 چون خبر جنبت آراشدن حضرت خلد منزل مشتته گشت همان شب بیکم صبح  
 و میرزا فرسیع الدین حیدر با جمعیت دو هزار تن مسلح بدولتخانه شاهی با وجود  
 ممانعت کرنیل جان لو صاحب ریڈنت جلوزیر در رسیدند و بزور همراہیان  
 رویین تن و صدئہ جامہ فیلان سر کلہ زن دروازه را شکسته اندرون آن  
 ایوان عالیشان داخل شدند و اگر چه درین بین فحالیشتها از جانب صاحب  
 ریڈنت دولت برطانیہ و ہم ارکین سلطنت او دیہ چند بار بروی کار آمد  
 مگر چون کوکب سجت منا جان و بیگم صاحبہ با فلول داشتہ بیچ نصح و پند نمودند  
 بنیقاد آخر بیگم صاحبہ منا جان را بر تخت سلطنت بنشانند و ہمراہیان و ہوانخواہا

جامع نفیخ اول  
 نجم فارسی بوزن  
 دادم بنیادنی را گویند  
 در ضم اول در ایام  
 آمد از زبان قانع بوی  
 بیگم الدین  
 صفحہ ۲۶۳  
 و جامع بالفیض  
 جمع بیچینی کا  
 ذابعد بنیادنی باشد  
 ۲۱۲

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

نذر با گذر انیدند و روبروی تخت سامان شبن راسر آغازی زدند تا هنگامه  
 رقص و سرود گرم شد و بدیگر اطراف تختگاه این ناعاقبت اندیشان ابروگیر  
 شروع کرده بضر و شلاق نبذی از مخالفین خود پرداختند چون صورتی از  
 برای اطفای ناره فساد جز این نبود که از طرف صاحب ریڈنٹ بہاؤ ہم  
 کیفری و پاداشی ظہور گیر دنیا چار جماعتی از پرخاش جویان متعینہ منڈیانوں  
 درآمدند و مستر بکنس رسالہ دارشاهی کہ از اول باتوہپہای شکاک سلامی  
 حاضر بارگاہ بود چون معسالہ درگون دیدرخ اتواپ بسوی تختگاه  
 بگردانید تا آنکہ از ہر دو جانب آتش مخاصمہ زبانہ زن گشت و اگر چه از جانب  
 ریڈنٹ بہاؤ در کمال احتیاط و مراعات ملحوظ بود باہنہ  
 چند تن سپاہیان بیگم صاحبہ کشتہ شدند و سہ چار کس از نیجانب  
 نیز مجروح و ہلاک گردیدند مصطفی خان رسالہ دار قندھاری  
 کہ از نامی افسران عساکر سلطنت او دھ بود نیز درین معرکہ  
 نشانہ مدفع اجل گشت و بادشاہ بالانشین چون خود را مطرح  
 ضرب توپ دید فرود آمد و از سر تخت بگذشت با بجلہ بیگم صاحبہ

مع مناجان بعد ساعتی از تخت نشینی مجامعه در افتادند و مشیران خود را نیز با خود  
 با سیری همراه بردند و اولاً بجانپور و بعد از آن بقلعۀ چنار گدھ رفتند با سایش و  
 احترام تمام اقامت گزین شدند و مبلغ بست و هشت هزار و چند صد روپیه سالانہ  
 از برای مصارف بیگم صاحب مع مناجان از خزانہ سلطنت او دہ مقرر گردید کہ  
 بذریعہ صاحب ریڈنٹ با قساط معینہ با ایشان میرسد تا آنکہ تباریچ شانزدہم  
 محرم سنہ یکہزار دو صد شصت و دو ہجری مطابق پانزدہم جنوری سال یکہزار  
 ہشت صد و چہیل و شش عیسوی مناجان در قلعہ مذکور این کمنہ خاکدان بی بنیان  
 را خیر باد گفت و بعد یکسال بیگم صاحبہ نیز و ازین جہان گذران بر تافت و از در افتاد  
 بعالم بقا بشتافت تتمہ اصل قصہ اینکہ چون صاحب ریڈنٹ را قبل از صبح  
 از ان ہنگامہ و فساد فراغی دست داد با ہتمام آراستگی دولتخانہ شاہی و  
 صفائی آن از آلائش کشتگان حکم فرمود و ازین کہ حضرت خلد منزل خلفی نہایت  
 تخت و تاج بادشاہی باز بطرف طبقت اعلی رجوع کرد و بجلف باکنت و

جاہ نواب بیمن الدولہ جنت آرامگاہ فرسید

ذکر فرودس منزل البوخت معین الدین سلطان زمان

## محمد علی شاه بادشاه

جناب وی از فرزندان باغوشان وزیر الممالک نواب سعادت علیخان بهاء  
 جنت آرامگاه است بماده و لیقعه سال یک هزار و یک صد و نود و هجری پیش از  
 جلوه آرا شدن حضرت جنت آرامگاه بهر سندی وزارت از کتم عدم برآمده  
 رونق افزای عرصه هستی گردید و چون در مهندناز و نعم پرورش یافته بسن شد  
 فائز شد و کسب و تحصیل فنون و کمالات ضروری پرداخت عقد ازدواجش با  
 جناب عظمت و عفت قباب نواب مریم مکانی ملکه آفاق صاحبه خورشید اختر  
 نواب امام الدین خان بهادر بنیره نواب الممالک قمر الدین خان بهادر در  
 عین آوان سند آرائی حضرت جنت آرامگاه با همه شان و تجمل و کشف و  
 حسن انعقاد یافت در عهد معدلت مهد حضرت جنت آرامگاه جناب و  
 بجناب مستطاب نصیر الدوله فارس الملک میزرا محمد علیخان بهادر سپندار <sup>جنگ</sup>  
 مخاطب گشته بود بکرم حضرت جنت آرامگاه عهده دیوانی خاصه مملکت او  
 را به بین آئین انجام میداد و ازین ممر مورد فرادان الطاف و عطا میبند

و بعد ارتحال حضرت جنت آرامگاه قریب بست پنج سال بوظیفه معینه قناعت  
 گزیده بدیگر اشتغال ذاتی با کمال خجسته صفاتی صرف اوقات می فرمود تا پس از  
 برهمنی هنگامه مزار فیح الدین حیدر تباریح چهارم ربیع الآخر سنه یکزار دو صد و پنجاه و  
 از سنین هجری مطابق هشتم جولائی ماه سال یکزار هشت صد سی و هفت عیسوی  
 چاشنگاهان که تیر سعادتش بروج بلندی با خسر و خا و زمهر گشته بود اریکه شاهی را  
 بجلوس سمیت مانوس بر آست شلکهای سلامی با غلغله های شاد کامی <sup>بلند</sup> بهر جا  
 گشت و طنطنه های سمیت و مبارکبادی اهل زمین از سر آسمان برین بگشت  
 عساکر و ملازمان از پریشانیها رستند و لطاق خدمتگزار می بحضور این بادشاه <sup>سپه</sup> معین  
 با همه مسرت بر میان بر بستند لقب هالیون این بادشاه معدلت پناه پس از  
 جلوه افروزی بر اریکه سلطنت ابوالفتح معین الدین سلطان زمان محمد علی شاه  
 بادشاه محروم مقرر گردید و تاریخ جلوس سمیت مانوسش بعضی بلغا چنین نظم

کرده اند تاریخ

چو گردید پشت و پناه او ده

محمد علی گشته شاه او ده

۱۲۵۳

شاه عرش تکمین فلک است

سروش از سر دولت آواز داد

متخفی مسبا که هرگاه بادشاه غلذ منترل میزرافریدون بخت مناجان را  
 از پیشتر اندکی خارج کرده و گبورمنت برطانیه اطلاعات فرستاده تحریری بنمیزون  
 تقدماً للخط از پیشگاه گورمنت لصاحب ریڈنٹ رسیده بود که زمانیکه سلیمان جاہ  
 نصیر الدین حیدر بادشاه ازین سراچہ تنگ کوس حلت زند و فرزند وی بعد  
 وارث سلطنت نگذار و تخت و تاج شاهی ممالک اوده را با کبر وارشد فرزندان  
 وزیر الممالک بمین الدوله نواب سعادت علیخان بہادر مرحوم تفویض باید نمودن  
 حکم محکمہ قی بد قریٹینسی در پرده تشر و تقامی ماند تا آنکہ او ان ظهورش رسید  
 و بعد آنچه شدنی بود کرنیل جان لو صاحب ریڈنٹ تعمیراً للحکم امانت موروثی تحت  
 و مملکت اوده را بحضرت بادشاه جمجاہ فر دوس منترل حنینیکہ سال شصت و سوم از  
 سنین عمر شریفش روان بود و تفویض فرمود بہانادر گلزار حیات آن بادشاه محبتہ صفات  
 بعین فضل خزان موسم تازہ بہار آشکار گشت تو گوئی آب رفتہ بچو و شاہد شبان بہلو  
 باز آمد و ازین ہنگام لقب گرامی آن والا مقام ابو الفتح معین الدین سلطان زمان  
 نوشیروان عادل محمد علی شاہ بادشاہ قرار و شہتاریافت عنوان سکہ عمد آن  
 سلطان باغوشان کہ تاریخ جلوس نیز از ان ظاہر و باہرست چنین بودہ کہ



بجو دو گرم که زد در جهان

محمد علی بادشاه زمان \*

۱۲ ۵۳

در آغاز جلوس حضرت بادشاه مملوح حسب مشاورت صاحب ریڈنٹ بہادر  
 با حضرت بادشاہ ترمیم و تجدیدی در عهد نامہ موثقہ سابق بتقرجدید خندک و پیہ  
 سالانہ از خزائن شاہی جهت مصارف انگیزی سلطوران کہ متعین بحراست حدود  
 ملصقہ کوہستان می مانند راہ یافتہ بود اما ہر گاہ از کیفیت این قرارداد بگوینٹ  
 آگہی شد و کنکاشی اندرین خصوص فیما بین ارباب محکمہ علیہ پارلیمنٹ بعمل آمد نظر بر اعانت  
 حقوق کہ بحیث رضیہ انگیزی حاکمان باغ و شان میباشند و ہم بحیال مزید اتحاد و وداد  
 و تذکرات احسانات پیشین رؤسا و سلاطین این دولت بادنش و داد حکم بنام صاحب  
 ریڈنٹ بدینگونہ رسید کہ بادشاہ معدلت پناہ او دہ را برای ادای این  
 مبلغ تکلیفی نتوان داد بلکہ بحضور آن جہت معموگزارش باید کرد کہ این مقدار سالانہ  
 برضا و اختیار خود در اموریکہ موجب بلندی نام و باعث منافع عام باشد  
 بصرف در آرزویم دلی و معدلت کوشی این بادشاہ عالم پناہ زایدانان بودہ  
 کہ تعریف و توصیف در گنج بسابی انتظامیہا کہ در کار خانات مالی و ملکی این دیار  
 بسور تمیل پیشین کار پردازان ذمی اختیار راہ یافتہ بود از حسن تدبیر

معدلت تنویرش باصلاح گرانیده در آوان اوزنگ آرایش منصب وزارت  
 و مدارالمهامی این عهد معدلت مهراول بذات ستوده صفات منتظم الدوله  
 وزیرالملک حکیم مهدی علی خان بهادر جلادت جنگ که مروی بهوشیار و کارگزار  
 و تربیت یافته خدمت وزیرالملک آصف جاه حضرت جنت آرامگاه بود  
 حسب استشاره و صوابدید صاحب زرینت بهادر قرار و استقرار گرفت آن  
 وزیر باتدبیر با وجود کبر سنی و حقوق عوارض جسمانی در فلاح جوئی خلق و رونق و  
 آبادی ملک و اجرامی هرگونه حسنات و عطیات و نگه داشت حقوق جمله متوسلان  
 و مستحان و ارباب فضل و هنر دقیقه از دقائقی سعی و تدبیر فرود گذاشتی و بر آ  
 حفظ و آسایش کافه رعایا و امنیت و رفاهیت جمهور برایش و روز فرادان  
 مشقت با بر خود کشیدی بعد از حال آن وزیر خجسته حضال منورالدوله احمد علیخان  
 بهادر و ظمیرالدوله مولوی غلام کبلی خان بهادر چند چند روز کار فرمای عمده وزارت  
 ماندند چون منورالدوله بهادر بعضی اسباب و لواعت نمودستعمی ازین خدمت  
 ترگ گردید و ظمیرالدوله بهادر را پیغام اجل رسید آخر نواب شرف الدوله  
 محمد ابراهیم خان بهادر بمرة رابعه چار بالش وزارت را از سر نور و رونق و آرایش

داد و تا آخر عمر حضرت بادشاه حجاجه برین منصب شکرگ کمال نکونامی حکمران  
 ماند لیاقت و خوش کرداری این وزیر نکو تدبیر صاحبان رزیدنت هم چنان  
 پسندیده بودند و اگر چه حضرت بادشاه عالم پناه را از ترسیم و زمین قصر و اسل  
 سلطنت و فرمان فرمائی فرصت و وقت کمتر دست میداد قافا بمقتضای  
 علو و صله شوق تعمیر ابنیه عالیه تیر در اکثر احوال مصلح نظر بلند آسمان پیوندش میماند  
 امام باقره حسین آبا و با مسجد جامع بلند بنیاد و بوستان حبت نشان و آگیزه دلپذیر  
 و مسافر خانه فیض کاشانه و حمام لطافت انضمام و بسبیل سعیدیل و دیگر بسا ایوانات  
 رفیع و عمارات بنیع که بعد بر همی سلطنت او ده موجب زینت و آرایش شهرت  
 لکن و همین یادگار از پیشین سلطنت باغ و اقماریست بین بهت شهر با عالی تبا  
 تیار گردیده و حضرت بادشاه ممدوح از رکن کمال دور بینی و عاقبت اندیشی  
 و مخارج آن همه ابنیه خیرتبولیت ابالی گونمنت عالی داده بنای اجرامی حسنات  
 و خیرات سبب آتش آنچنان بسبیل استمرار محکم و پایدار نهاده است که تحمل و نشان  
 آن خسته مکان را بتائید این دولت دوران عدت از انقلابات دهور <sup>نقص</sup> هیچ  
 فتور نمیتواند رسید این بادشاه معدلت پناه اولاد در هنگام پیش آمدن مهم افغانستا

زرنخیز لیسر کار انگیزی داد و مشاهرت دوامی ازان برای محلات و اولاد و دیگر  
 و استگان نیک نهاد و مقرر کنانید سپس مبلغ دوازده لک روپیه برای مصارف  
 امام باطنه و مسجد و غیره در حیات خود باز لیسر کار دولتدار مدوح فرستاد و  
 اهتمام آن خجسته مقام را بمبتولیان کاروان لیسر و بعضی انبیه مثل مسجد جامع  
 و غیره که در آن هنگام تمام مانده بود بعد انتقال آن ملک ملک خصال از سبانی <sup>معینه</sup>  
 مخصوصه خودش با تمام رسید طبع والا می این بادشاه معدلت پناه باشاعت  
 خیر و اجراء کارهای حسنه و ستوده میلانی ذاتی دشت و چنانکه در ترقی  
 اسباب دولت و اصلاح مواد مملکت توجه موفور میفرمود و همچنان  
 با کتساب سعادات دینی و احراز ثنوبات اخروی نیز در هر زمان بدل جان  
 کوشان می بود لیکن حیث صد حیث که زمانه غدار و فلک ناهنجار گذشتند  
 که آن شهر یازنکو کار خلاف مراد این هر دو کج نهاد سرگرم دستگیری عاجزان  
 و ملهوفان بوده باشد و از جبر خاطر منط سلیمان و شکسته دلان رگ جان  
 این هر دو جنابوی تند خور هر دو می تبازه که لک غمی سخر است از آغاز سال ششم از  
 جلوس بود که به یک هزار دو صد پنجاه و هشت هجری شب پنجم رجب الثانی <sup>بقی</sup> مطابق

شانزدهم ماه می سال یک هزار هشت صد چهل و دو عیسوی حضرت  
 بادشاه سعادت پناه ممدوح ازین جهان فانی متوجه عالم جاودانی گردید وزیر  
 رحمت نیردانی جاگزید و بفر دوس منزل ملقب و در امام باقره حسین آباد مبارک  
 مدفون گشت

ذکر ثریا جاہ خاقان مان محمد مجید علی شاه بادشاه جنت مکان  
 جناب وی از ارشد فرزندان حضرت فردوس منزل است در او اہل ہ مبارک  
 یکہزار و دو صد پانزده ہجری عمہ وزارت حضرت جنت آرامگا بود کہ در استان  
 دولت را بدیدن گل وجود با جودش تازہ آب و رنگی حاصل آمد و چون آن بفر باؤ  
 چمنستان دولت و اقبال جوان سال شد بر طبق رامی مکرمت پیرای والدنا  
 بعد سلطنت عم بتر حشم حضرت خلد مکان باد ختر نکو اختر عمہ محترمہ خودش کہ از صلب  
 نواب حسین الدین خان بہادر بود کتہا اگر دید و باوان ولیعہدی بختاب نجم الدولہ  
 ابوالنظر ثریا جاہ سپہر شکوہ صاحب عالم ولیعہد میرزا محمد امجد علی بہادر مطب  
 گشت و بچہ چہل و سہ سالگی نجم ربیع الآخر یوم سہ شنبہ سال یکہزار و دو صد و پنجاہ  
 و ہشت ہجری صبح روزیکہ آفتاب عمر حضرت فردوس منزل بنقطہ افول رسیدہ بود

فلک اورنگ چون اورنگ فلک از طلوع نیر اقبال فرخنده فال خود با کمال  
 کرو فر بهره در ساخت خطبه و نگین خلافت بنام نامی و لقب گرامیش بدینگونه  
 ستایش زیور آرایش یافته ابوالمنظر مصلاح الدین شین با جاه سپهر شکوه سلطان عالی  
 خاقان زمان محمد محمد علی شاه بادشاه تاج جلوس مهینت مانوشش

بعضی سخن سخنجان چنین بقلم گرفته اند تاج

شاه فلک مرتبه محمد علی	مهر سهای شرف انجم سپاه
دادده عدل چونوشیرون	ثانی دارا و سکت در حجاب
ناصر دین دافع کفر و ظلام	دادرس عالم و طویل آله
پنجبسم از ماه ربیع دوم	ساعت فرخنده بوقت چگاه
ساخته بر تخت خلافت جلوس	از مدد بطرسالت پناه
ساخته الفت پی تاریخ و فکر	تا بودش بار دران بارگاه
مصرعه بر جسته ز هاتف شنید	تاج و اورنگ مبارک بشاه

سیم وزیر را که با اسم سامی این بادشاه خورشید کلاه دعوی همسری با مهر و ماه که  
 خورده بود بدین مصراع خوشمارنگ و بهای کامل عیارش از فرود که

در جهان ز دسکه شاهی بتباید آکه  
 ظل حق امجد علی شاه ز من عالم پناه

این بادشاه سعادت پناه علاوه اجزای قوانین عدالت و مراعات حقوق  
 هرگونه حقداران و امیدواران در تاسیس سبانی دین متین و اتباع او امر و  
 نوای شریعت حضرت خاتم النبیین نصب اسبق از سبب پیشینان این سلطنت  
 باغ و نشان برده و در کثرت طاعت و عبادت و ادخار نقود و خزاین خیر و سعادت  
 بر اکثر سلاطین با فخر و تمکین فضلی و فریبتی حاصل کرده و اموریکه مورت آرش  
 در فاه انام و شمر فلاح و منافع خاص و عام باشد جهان جهان از وی منصفه  
 ظهور رسید از آنجمله است نصب قطره آهنی بر رودخانه گومتی متصل را جگه  
 این قطره بینظیر مانای قطره ایست که در شهر تربت بهر لادن بالای رودخانه  
 آنجا بسته اند بر وفق فرمایش نواب غفران آاب جنت آرامگاه بصرف  
 مبلغ سنگین طیار گردید و بعد سلطنت شاه ز من حضرت خلد برکان از لادن  
 به بیت سلطنت لکهنور رسید تا در آوان دولت این بادشاه رفاه جو برفت  
 سکه روپیه از اهتمام انجنیران انگریزی کبمال حسن اسلوب منصوب شد  
 و از آنجمله است درستی و همواری پخته شارع عام بجااست صفائی و استحکام که هم برفت

مبلغ سه لک و پیه از بیت السلطنت لکنوتاجبر و دبار گنگ محاذی شهر کانپور  
 بمنصه ظهور آمد و از آنجمله است تقریر اجزای تقسیم خمس و زکوٰۃ در هر سال از خزینہ  
 بیت المال که عملش بحضرت سلطان العلماء مجتهد آن عمده دولت مہد موقوف شد  
 و از آنجمله است تقریر حکام از علمای باعمل و ارباب صدق و سداد و اصحاب اجتهاد  
 برای رفع مخاصمات و فضل مرافعات رعایا و برابری و ترویج و اشاعت مناسک  
 شریعت غرا و مراسم ملت بیضا و تاکید بران بواسطہ عالمان و عاملان و تسدید  
 ابواب منیات و محرمات حتی الامکان بطرق شایسته و آسان و از آنجمله است  
 ترسیم و افزایش خانہا از برای تردد دین و حراست مقامات و گذرگاہ ہا از تہنیر  
 دزدان و بد معاشان و انتظامش بسبر گرمی عمال صلاحیت کیش با ہمہ توجہ  
 بذات خاص معدلت اندیش و از آنجمله است بنای حضرت گنج قریب کوٹھی نزد  
 سلطان عنایت و افزودن زینت و آبادیش بفرہمی انواع اسباب قمشہ  
 و جہوب و غلجیات در ان بنیخ مناسب و ارزان کہ از نتائج حسن انتظام و گوناگون  
 رعایات با خریداران و فروشندگان آن مقام بزبانی سیر رونق پذیر گشتہ  
 علی ہذا القیاس دیگر بسا امور کوچک و بزرگ از حسنات آن خسرو خجستہ صفات



که بیان تفصیلی هر یکی را ذکر بامیاید و اگر چه آن حضرت سراپا عدلت را  
 بسبب کمال اشتغال بدستی بنامی دارالآخرت فرصت توجه خاطر عاظمه بقرینه  
 دین دارنا پاندار کمتر دست داده و اتفاق ساختن ایوانات و محلات و باغات  
 بزبردت نه افتاده فاما با همه بی التفاهم اگر اعیاناً به بنامی قصری مثل سلطان عثمان  
 و غیره پرداخت همانا بی مثل و نظیرش ساخت مراعات مراتب و داد و تحساد  
 با سرکار عظمت مدار انگلشیه اکثر جاگزین خاطر عاظمه آن بادشاه بلند پایگاه می بود  
 و ازینجاست که هنگام نهضت افواج خظرمواج برطانیه که بسراهنگی جرنیل پاکت بهاد  
 متوجه سمت کابلستان شده بود و هم باوان نگه داشت عساکر جبار پیش آمدن  
 مهم لاهور صد ها اسپان قیمتی از سر محبت و ارتباط اعاتت باین سرکار دولتمدار  
 اهدا فرمود و نیز لکوک روپیچه پهدران آوان و چه بعد از ان با بالی عالی این دولت  
 بلند صولت تفویض نمود که هنوز از منافع مستمره اش محلات و شاهزادگان  
 آن مشر و عالیشان با فارغ بالی و خوشحالی متمتع و کامیاب بستند تیمان نوباری  
 و مسافر پروری هم بدل کرامت منزل حضرت بادشاه ممدوح جای نیکو داشته  
 چنانچه دعوت های متوالیه نواب بنگش صمصام الدوله بمحل حسین خان بساؤ

رئیس فرخ آباد که در ابتدای پنجمین سال از جلوس همایون این خسرو فرخ قال بفرخ  
 نجسته بنیاد کهنه بنامی ملازمت حضرت خاقان زمان دارا در بان وارد  
 بیت سلطنت شده بود بدان تاج و نشان از حضرت والا پیش تقدیم رسیده  
 که افسانه های آن همه طمطراق هنوز یادده از کمال بهمت و اخلاق حضرت خسرو  
 یگانه آفاق است و همچنین ضیافت های امرای آن سلطنت از حضرات اهل اسلام  
 و ضیافت های بسا عمائد و افسران از انگلیزان بلند نام که هم با پیام معمولی و هم علاوه  
 آن با کمال تاج و نشان اتفاق می افتاد صحائف حالاتش بر غایت جود و نوال آن  
 شهر یا نجسته خصال دلالتی صیح دارد مدت پنج سال کما بیش بادشاه ممدوح با  
 هزاران خوبی و بلند نامی رونق افزای سریر جهان بانی بود در عهد معدلت مهدش  
 اول روز کی چند نواب شرف الدوله محمد ابراهیم خان بهادر وزیر و شیر سلطنت <sup>مانند</sup>  
 سپس نواب منور الدوله احمد علی خان بهادر و نواب امین الدوله امداد حسین خان بهادر  
 یکی بعد دیگری بوزارت و نیابت ممتاز و سرفراز گشتند و دلیر الدوله محمد حیدر علی خان  
 بهادر و اعتماد الدوله نواب حامد علی خان بهادر و سعید الدوله علی محمد خان بهادر  
 از اجله اهل کاران اندرین زمان بودند چون مدت حیات این پادشاه نجسته صفات

بامضای فرمان قضا سرآمد هفت هشت روز علیل مانده به شب یکشنبه شب هشتم  
 شهر صفر سنه یک هزار و دو صد و شصت و سه هجری مطابق سیزدهم فروری سال چهل و نهم<sup>هفتم</sup>  
 بالای یک هزار و شصت صد عیسوی داعی اجل را البیک جابت زنان رو به عالم جاودان  
 کرد و بلبق حضرت جنت مکان نامی در چارسوی جهان برآورد چون بر تخت موروثی  
 والی عهد بعد جنت مکان شدنش جلوه افروز گشته مبلغ ده لک و پیه مضر و نه دارا  
 خویش برای طیاری امام باطنه حسین آباد موضح آن عالی مقام سپرد مدارالمهام آن  
 ایام فرمود تا آن تعمیر فیض تنویر با هر گونه اهتمام بسن سرانجام رسید و محال زیارت  
 خاص و عام گردید تاریخ ارتحالش بعضی سخن سخنان آن زمان چنین نوشته اند شعر

شاه عادل نیک خصلت سیرت نیک خو	ترک دنیا کرد و در دو کما میان شد قلیق
از سر و شغیب پر سیدم چو تاریخ و قفا	گفت شد امجد علی جنت مکان اصل حق

خلاصه انتقال آن ملک ملک خصال عالمی اپامال سنج و ملال کرده بود مگر هزاران  
 هزار شکر حضرت آفریدگار است که همین افضال بهیال ربوبیت هماندم به نعم البدلی  
 چاره فرمای در دستان زار و تسلی بخش غناکان دل افکارش یعنی بهین <sup>نقش</sup> جانی  
 که ظهور اوصاف کمالش نقش خیال گذشتگان را از دلها زدوده و فرط وجود و نوشت

یاد مکارم پشین سخا گستران را از خاطر با محو و فراموش نموده غمزد او مسرت افزا  
 عالم و عالمیان گشت و جانیکه خربقان غم و شیون ناله های درد و الم پیدا نبود غلغل  
 شادی و زفره های تنیت و مبارکبادیش از سطح زمین تا بر آسمان برین بگشت  
 شرح این مهتال و تفصیل این اجمال که بحقیقت اصل مقصود از تالیف این  
 وریقات صداقت سمات است اینک بقلم حقائق رقم سپرده و تقویض کرده می آید

شکفتگی از بار ضمایر فردوس نظایر گلچینان چمنستان دانشوری  
 و نعمه سنجی عناد دل خواطر تربیت ماثر نشیمن نشینان گلستان  
 سخن گستری بهیوب نسایم بخت شمایم تذکار محامد بار حضرت  
 جهانبانی خلیفه الرحمانی بندگان ثریایشان سکت در شوکت  
 فریون چشمت خاقان باوقار سلطان نامدار سلطان  
 ابن السلطان ابن السلطان ابو المنصور ناصر الدین سکندر جا  
 بادشاه عادل قیصر زمان سلطان عالم محمد و اجد علی شاه  
 بادشاه ادام المد سلطانة و افاض علی العالمین بره و اش

رسیده مرده دولت ز باقی قبایل

دیده صبح سعادت ز شرق آمال

دربین ایام روزگار و خوشترین هنگام نو بهار که خنجر و گل با همه شان و مجمل کوس  
 بسن الملکی در چارسوی عرصه زمین می نواخت و ننادی صبا بصلاهی شبن روز  
 تازه و لوله شوق در هر نفسی بدل مشتاقان می اندخت نقاش ازل قلم صنع  
 بصورتگری شاهان چمن خوش برداشته بود و تصور تقدیر لم نزل نقوش  
 لعبان سرو و سمن بر صفحه وجود پنج دکنواه نکاشته شگفتگی دل غنچه غنچه  
 دل بلبل مزاجان را چون گل بهوای طرب می کشاد و خنده دهان  
 گل گل دهان غنچه لبان را تعلیم خنده های هوش را بیداد و لوفه

جهان یک سخت گشته سبزه زاری	زمین هر سو نموده نو بهاری
چمن از اتصال سبزه و گل	لبان روی خوبان در شکل
عنادل نزم عشرت ساز کرده	سر و بدینودی آعن از کرده
طراوت با طرب در عالم جوش	نضارت بانموشته هم آغوش
بهر جانم مرغان خوش ساز	بهر سورقص طاووسان طناب
سمن بویان ز گل پر کرده دامن	بگلگشت چمن هر سو حسه امان
صبا با نفحه های روح پرور	دماغ حسیق را کرده معطر

نگلها بر زمین آنخیم پیدار	نمایان کهکشان هر سو بانها
ز بس گلها که از آنخیم فرو ن بود	زمین در زینت از گردون برافزود

باجمله زمانی بود دلکشا و آوانی جانفرا که سلاله دودمان سلطنت و ایالت  
 و خلاصه خاندان عظمت و جلالت فروغ بخش ناصیه دولت و ارحم ربی  
 نور افزای دیده اہبت و بخت بلندی و آلا حضرت سپهر منزلت آنخیم سپا  
 کیوان بارگاہ نور شیدرایت مشتری درایت ناہید جمال میخ جلال قمر  
 خدم عطار دشیم پادشاہ ظل اللہ بیامن افضال بہمال و تائیدات  
 ایزد متعال سر از مخیم ولادت و مشیمہ سعادت بر آورده رونق بخش آغوش  
 اقبال و زینت افزای مہد عظمت و اجلال گردید و شبستان شاہی و  
 سراپردہ ظل اللہی را از پر تو ظهور سراپا سرور بفرغ گسترہا پر نور و ضیا کرد  
 غلغلہ مسرت و شادمانی از بساط زمین تا بسط چرخ برین رسیدہ و طنطنہ  
 بہجت و کامرانی از فرش شری تا بعرض علا بلند گردیدہ لمولفہ

زمانہ بنامی طرب خوش نهاد	فلک باب عشرت بہر سو کشاد
چمن را گل تازگی داد دست	جهان از می بچینی گشت مست

هزار یوان و مکان با جماع گوناگون سامان طرب و انبساط و اسباب  
 فرح و نشاط همقرن فردوس برین گشته بود و هر کویچه و برزن از کثرت  
 اسباب زیبایش و گرمی هنگامه آرایش و عوای همسری با بهشت  
 نزهت سرشت می نمود گل غنچه شادمانی بروی هر خار گل رخسار چهره شاه بها  
 ر تازه تر آب و رنگی افزوده و گرد <sup>بسیار</sup> و نیج و نذلت چهره حاسدان و بد بینان  
 مرایای قلوب نیک خواهان را زیاده تر بصیقل مسرت و کامرانی باز دود  
 خویشا و ندان گرامی شان در حال کمال شادی طبق طبق زو جواهر  
 بهر نشان این در شاهوار صدق اہبت و جلالت بدست گرفت فقرا  
 و محتاجان را بصلای دوام عیش و عنای خوانند و دولت خواهان  
 ارادت نشان بوفور سرور از شگفتن این تازه گل گلستان مراد  
 دستہ دستہ ریاحین تمینت و مبارکباد بر سر یکدیگر می افشانند قطعاً <sup>لفظ</sup>

بودی لب حلق را نکو فال	روزی که بگرد سعید با جمع
طالع شده آفتاب اقبال	از مطلع صبح بخت بیدار
چون عارض لب از خط و خال	از فضل و ہنس فرود جایش

گنج صفتش بدست من  
 بالید قد امید در دل  
 گوید ز زمین فلک که امروز  
 ابروی حمش بکام بنحش  
 در عرصه دهر دیر ماند  
 این اختر برج بادشاهی

گیرد اگر آب جبا بغربال  
 در سر ریاس گشته پامال  
 از فرط نشاط بر خودت بال  
 رونق شکن هلال شوال  
 بانیز وی بال و گرز کوپال  
 روشن بادا بسه مه سال

### مشنوی لمولفه

آمد از درج کرامت گوهری  
 حبّند گوهر که در نبی بهاست  
 حبّند اختر که فیروزی فرات  
 از رخش هر سرزمینی نور یافت  
 بود در برج شرف هر کوهی  
 بهره ور شد از شرف هر کوهی  
 میمنت را اگر من بازار ازو

تافت از برج شهابت اختری  
 حاصل در یاد کانش رونماست  
 وز مه و نور شهید نور افشان تراست  
 هر سر کوهی فنس روغ طور یافت  
 بر زمین صرف دعایش هر لبی  
 فال گیر آمد بپیشش هر لبی  
 نیران را با سعادت کار ازو



<p> خوبی آیام را من سال آمده  کین چنین ماهی درو آمد پدید  کین چنین شاهی روشد آشکار  آفتاب حنرومی را خاور  گشت بزستان عشرت این باط  از رخس تابان شکوه سنجری  آب پاش دگرشس ابر میطر  گر بنا زد بر فلک باشد بجا  عالمی دیگر شده ست از رنگ بو  امهات سمنلی آمد باردار  هم درخشان گوهر و هم تیره سنگ  گوهری زینسان دگر در جی نیفت  همچو نقش از خامه کمتر جلوه داد  در مطالع نورده از یک چشمه آب </p>	<p> سال میلادش نگو سال آید  جلوه آراشد جهان چون عید  روزگار آمد که ناز در روزگار  آسمان سلطنت را محور  داد فیض مقدش داد نشاط  چون رخ از آئینه در جلوه گرمی  آئینه دار رخس ماه و نیر  هر زمین کامد بیایش جبهه مسا  باغ گیتی از گل حسار او  تاشده ست آبای علوی گرم کام  در وجود آمد نتاج رنگ رنگ  انقری زینسان خود از برجی نتافت  صورت و سیرت چو آمد هم تراد  طلعت این ماه و روی آفتاب </p>
---	---

تا قلم بر صنغ کاری یافت دست  
 چون رسید آخربدین نقش مراد  
 مه اقبالش چو پالیدن گرفت  
 ای بسا شاهان که باغ اند و جا  
 طرفه تر شاہی که ماه کامل است  
 قزاقبالی که شه را یاور است  
 خسر و شیرین زبانی لغز گو  
 رنگ رخسار ازیل ز ابل برد  
 صد خم صهبای عرفان کرده نوش  
 جام می گر بوسه دادی بر لبش  
 چشم ساغر کی کند بروی نگاه  
 چون گل و چون غنچه گویا و خموش  
 پشت دین و دولت از وی شد قوی  
 زینت گیتی فرودار تخت و تاج

صد هزاران نقش خوش پر کار است  
 دست خود بوسید و داد و فخر داد  
 قوت نامتیه بالیدن گرفت  
 با چنین جایی ندیدم هیچ شاه  
 طرفه تر ماهی که شاه عادل است  
 همعنان با فر شاه خاوست  
 گرم خونی ماه روئے مهر جو  
 جامه پیر بیان بر تن درد  
 لغزه بل من فریدش در خروش  
 از حبابش سزردی خال تشش  
 پشت دستی خورده است از دست شاه  
 هم بخواب و هم به بیداری بوش  
 داد دیرین و دانش را نوی  
 داد و نقد بادشاهی را رواج

<p>کی در آید زیر چیت گوهرن سایه فضل الهی چیت سوست</p>	<p>هر که افزاید سراسر از چرخ برین تا نگونی چترشاهی چتر اوست</p>
<p>الغرض چون این شجر نور سیده چمنستان اقبال و غنچه نو سیده شاخسار آمال رونق افزای بهار روزگار گردید اول روز کی چند هزاران آبیاریها ناز و نعم و فیض باریهای هوای فضل و کرم متمتع بوده ترقیات نمود روز افزون می یافت تا آنکه در زمان سیر مصروف به آموزش کتب در سیه گردیده با اتالیقان کامل و استادان فاضل در پیوست و بدین و دکا طبعی که از بدائع و دائع حضرت باریت در اندک فرصت و کتر مدت بهر خرد کل و فضل و باب بهین آئین بهره مند و کامیاب گشت و بعضی کمالات دیگر که تعلیم آن برای ارباب سلطنت و کشورگشائی و اصحاب معدلت و جهان آرائی واجب و لازم میباشد گومی سبقت در میدان خسرومی و عرضه جهانبانی با همه حسیتی و آسانی در ز بود و از حضور مرحمت معمور و الاحضرت فردوس منزل اول سختاب ناظم الدوله محمد و اجد علی خان بهادر و سپس بلقب نورشید حشمت مرزا محمد و اجد علی بهادر ملقب و مخاطب گردید هرگاه</p>	

روز طلوع مهر مهین شیر باقی آن یگانه آفاق رسید و ماه حسن ظاهر و طبعش  
 در چارسوی روزگار عروج اشتهار یافت رسم نویسی را به فروغ جمال سراپا کمالش  
 از سر نو بصره گیتی تازه و بلند آوازه ساختند یعنی آن گرامی گوهر صدق است  
 و بخت بلندی را با در یکدانه درج عفت و عظمت علیا جناب مسلی القاب  
 ملکه مخدومه عظمی نواب بادشاه محل صاحبه بنت نواب علیخان بهادر فرزند  
 حکیم بنده رئیس اعظم عمده اعیان اشرف الدوله احمد علیخان بهادر خلف از شد  
 وکیل سلطنت مدارالمهام نواب مدارالدوله محنت از الملک سید یوسف علیخان  
 بهادر مصمام جنگ با صد مسرت و ابتهاج برشته سلک از دواج کشیدند  
 و نورسته شاخ حدیقه عزت و نبالت را با نواب او سرالبتان سلطنت و ایالت  
 حسب مراسم شریعت نبوی و آیین خسروی به پیوند و پسند برگزیدند انواع  
 شان و شوکت شاهانه و تزک و حشمت یادگار زمانه و اقسام آرایشماخی بن  
 و محافل و تمتع و کامیابیهای هر عالی و سافل آنچه دین طوی سعادت میهنست  
 رنگ ظهور بخت تفصیاش خرد فاطر و طو امیر گنجایش پذیر نیست چون انعطاف  
 قلم باین طرف باعث دور افتادش از وادی ناتمام اصل مراسم است لکن از و

بلق یعنی اجلاس  
 بلق اراغ  
 نویسن بوزن رویت  
 زانکه از و دارا

ازین سو بر تافته راه سر منزل اصل مدعا همگی م مخفی نماند که نونال سر استبان  
 اقبال هنگامیکه آغاز سبزه دیدن کرد گل رخسارش بود پرسند و لیعهدی <sup>دو</sup> <sup>نیش</sup>  
 او دیده با همه غرت و فر جلوه گر شد و از پیشگاه حضرت جنت مکان سختاب  
 مستطاب ابوالمنصور سکندر جابه سلیمان حشم صاحب عالم ولیعهد مرام محمد واجد علی  
 بهادر مخاطب گردیده طره دستار غرت و ناموری بر کلاه آسمان و فرق  
 فرقدان سود و آزا سجا که همین توفیقات حضرت قادر بیحال و رهنونی سعادت  
 و اقبال خوی حمید با طالع سعید رفیق و یا و گشت تملو و سائر اعزه و عمائد و  
 لشکریان وزیر دستان را بیدل اشفاق و کرم آسپان ممنون و خرسند خست  
 که از پروانگی شمع وجود با جودش جماعه عتائر و جنود دم و دود برافروختند و  
 باد عیبه شام و سحر خواهان ترقی اقبال فرخنده فالش می بودند چون تیر اقبال  
 بر سمت الراس اوج کمال رسید اورنگ شاهی و منظر اللی را بساعتی محمود  
 و آوانی سعود تاریخ ۲۶ صفر ۱۲۶۳ هجری مطابق ۱۳ فروری ۱۲۸۲  
 عیسوی زیر سایه جلوس سمنیت مانوس خود فرود آورده و تاج حکمرانی و علم  
 جهانبانی را به بین آوانی و خوشترین زمانی زیب سرودش عظمت و مفاخرت

هم آغوش خود کرده ظل مکرمت و در محبت بر مفارق جهان و جهانسیان با کمال  
 رفت ملوکانه و غایت عنایت شاهانه بگسترانید و بشکر دولت علیا سلطنت  
 و خزان و دفائن بر روی عالمیان بگشاده و صلای عام الغام بچار سوی جهان  
 در داده از فرط وجود و نوال عالمی را خورسند و مال مال کرد و آنها نیکه از وقوع  
 حادثه جانگاه پیشین شاهنشاه در حقیض غم و الم افتاده بود به بیرومی شفقت  
 عادلانه اش از ان بند و گزند رستگاری یافته و از تنگنای بیخ و عنای فضایی  
 جانفزای بهجت و مسرت شتافته باشد هر گونه مقاصد و مرادات بصدر جو<sup>ش</sup>  
 هم آغوش گردید ازین جشن طرب جمله ساکنان روی زمین نوپیرایه شادمانی  
 در بر کرده بل تازه سرماییه زندگانی بدست آورده غلغله تهنیت باطراف  
 عرصه گیتی بلند ساختند و آوازه عیش و مسرت در جمله کناف از قاف تا قاف  
 انداختند تا یخ جلوس سمیت مانوش بعضی سخن سخنجان آن عهد چنین رقم سپرده اند

شبه عدل پرور سلیمان ششم	قزون رتبه تخت شاهی نمود
ز ملک و ملک این صدا شد بلند	ملک رونق تاج شاهی قزو <sup>۶۳</sup>
لقب گرامی این شهنشاه نامی ابو المنصور ناصر الدین سکندر جاه	

بادشاه عادل قیصر زمان سلطان عالم محمد و اجد علی شاه بادشاه  
 مقرر و شتهر گردید و سکه عهد دولت ممدش ساده رخان سیم وز  
 راجط و حال این نقش دکنواز آرایش طراز گشت سکه  
 سکه در سیم وزیر از فضل و تائید آله      ظل حق و اجد علی سلطان عالم شاه  
 دسکه نوید تحت نشینی و اوزنگ آرائی حضرت بادشاه خورشید کلاه در چارسو  
 دار السلطنت برنگ نسیم بهار شیوع و انتشار یافت و شکل های سلامی با همه  
 مسرت و شاد کامی سر شد جمله متوسلان سلطنت و ارکان دولت بر آ  
 ندر گذراندین بشتافتن بیافتن خلعت های گران بها پیرایه عزت و اعتبار  
 خود برافزودند و از فرط شادی بادای مراسم تهنیت و مبارکبادی با همدگر  
 گرمجوشیها مینمودند تا بانه جشنی که بموجب مراسم سلطنت حسن ترتیب یافت  
 تماشای کروفر و زیب و زیورش دیده هوشمندان را بوطه حیرت و سرگشتگی  
 می انداخت و دل دانش پسندان را غرق کج تحیر و استعجاب می ساخت نیز  
 آرایش دار السلطنت بسکه بروج کمال رسیده بود زمینش با آسمان دعوا  
 همسری می کرد و نور نمایش تجلیات شب جشن بسکه از زمین تا فلک سایه گستر

گردیده بود آتش رشک و حسدش دود از چراغان آسمان برمی آورد و همراه  
 کوچ و هر دوکان و صفت بجای خود چمنستانی بود از گلهای تازه بهار حسن و زیبایی  
 بر آراسته و هر قصر و ایوان و محل و مکان بمرتبه خود گلستانی می نمود از ازبان  
 پر انوار رونق و خوشنمایی بانو خاسته از کثرت شعاع قنادیل و و فور نور  
 چراغان دیده انجم غبار آورده و چادر نیلگون فلک از غایت خیرگی چشم حجاب  
 روی خود کرده گلچینان بهار تماشا به طرف چمن چمن گلهای عیش و نشاط  
 می چیدند و عند لبان گلزار تنها بهر سو دسته دسته تماشای بهار سرور و نشاط  
 می دیدند سلطان بهاری بتقریب جشن نوروز هر طفل شاخ گلبن راج پرز  
 گل بر می نهاد و هر نونهال جوان سال گلشن راقبای زیبای سبز ورق  
 میداد گلبن از کثرت شگفتگی گلها لبان شجر طور سر ایا شعله نور گشته بود  
 و بیل از غلبه شوق تماشا کیفیت آرنی گفتن گلیم را بتقریر دلپذیر بیان می نمود  
 فضای هر ایوانی از بوقلمون بساطها رشک صحن چمن گردیده و فضای بهر مکانی  
 از گوناگون آرایشها بر فضای قصر فلک چریده مغنیان خوش آواز با صد <sup>ساز</sup> و دو  
 هر سو بدم کشی و نغمه سنجی گرم دلفریبی و بهوش ربابها بودند و رقاصان



زیبا اند از با هزاران کرشمه و ناز بیابا کوبی و دست افشانی با هر طرف تقدیرم و  
 خرد از دست تماشا ییان می ربودند شور صدای طبله و کمانچه که بر آسمان میت  
 زهره را برقص طرب آورده و زور نوای های چنگ و طنبور که با نغمه دوم صورم  
 همدی میزد و لهمای مرده را زنده جاوید کرده از کثرت عطای زر و گوهر و خلعتها  
 بیش بها که بارکان سلطنت و منتسبان دولت از پیشگاه خسر و حجاب محبت گشته  
 کم با یگان سرمایه توانگری اند و خند غربا و مسافران بدرک عطیات بیش از  
 وهم و خیال آسپهان مرفه و خوشحال شدند و فقر و محتاجان بگردآوری  
 خیرات و صدقات زاندا از حوصله ترصد و احتمال نبوعی خوشدل و فارغبال  
 گشتند که دعای ارتقای مدایج دولت و اقبال این خسر و همایون فال  
 چون گشته ضروریه هر زمانی لازم احوال ارادت اشتغال خود داشتند و  
 شکر و ثنای احسان بید و کرانش لبان فرایض حنسه هر روزی بر دست همت  
 واجب و تحم می انگاشتند و از آنجا که وفور نثار سرور هر یکی است و سرشار  
 کرده بود موزون طبعان هر چمن و گلشن از جوش مستی ترانه های هوش بامی سرودند  
 و بقصاید و مثنویات مسرت فرا حضرت بادشاه عالم پناه را دسبدم می ستودند

## قصیده لولوف

نو بهار آمد که گل شد با گلستان همکنا  
 پنبه در گوش آمد از شبنم گل اندر فضل گل  
 دور نبود از غبار ره درین فرخنده دو  
 بوالعجب ماندم چو دیدم صورت گیتی در  
 آماز بافت صد اعتراف فرای بوسه  
 بادشاهی جلوه بر او رنگشاهی کرده است  
 داور بهرام رزم و خسرو پرویز بزم  
 از دل اندوه ز امر وز می خیزد نشاط  
 شرح اوصاف کمال خسروی نارد که  
 از جلال و از جمال با کمالش نیست  
 دوستش پستی ندارد لیک ز برتخت او  
 برقد او دوخته است این جامه اخیاط قد  
 حاجتی نبود تیغش تا بر آرد در مصاف

باغ مینور این گلزار شد آینه و آ  
 تانیا در گوش کردن ناله زار بهار  
 گر کند خاصیت کحل السجوا بهر آشکار  
 کین تماشا کس ندید از پیر چرخ بیدار  
 کاین همه حیرت چرا در کار داری شو  
 آمازوی دهر را آبی در بر روی کار  
 تا حصار نامدار و شهر یاری کامگار  
 زعفران گل میکند از تیره خاک شوره آ  
 گر شمار دکن فزون آید ز یک یک یار  
 گزین آید پرخ و آسمان گیسو قرار  
 دشمنش را نیست بالا بنجر بالای دار  
 دیگران دارند در بر چون لباس ستار  
 جنبش تیغ زبان دارد چو ضرب الفقار

نیست غیر از پای دادن خصم او را در نبرد  
 دست لطف تو او باشد در از از رو عدل  
 هر کی بر قدر استعداد از وی گرفت  
 نشو از لطف هوا از لطف خیر گشت  
 عشرت این جشن پایان بند چشم دهر  
 گوهر شهوار را آبی دگر آمد برو  
 کی شود سنگ یدیه هم سنگ پندگش  
 هر که صاف آید برون از بوتة اخلاص او  
 جز زیان در کار خود سود نمی بندد بسکال  
 گر بکام شمه نگرود از ره سبب رانبری  
 زله از خوان احسانش معاون ابکام  
 تیره گردینه اش از دل بردنوصفا  
 گوهر تابنده تا جیش بود گیتی فروز  
 باشکوه شهر یاری دیر پاماند بهر

بر شافاش خدنگش صد بود که صد هزار  
 تا بنال دشمن بر خویش باله دو ستم  
 برد از و خورشید هم فیضی است رعشه دا  
 خار بن با میکند گل غنچه گل جا خار  
 دارد این صهبا بغش مستی و بناله دار  
 تا شرف بخشید او را افسر این تا جدا  
 اوست سنگ آب با نیست سنگ فر با  
 در با کامل تر آید از زر کامل عیار  
 آب حیوان گر خورد از خضر کرد در هر ما  
 در فلک فندک کوکب چون شر در نینیا  
 قطره از بحر جودش بحر ناپ اکنار  
 کی دهنشال گر آینه کرد در غیب  
 خسر و خاور بخاور تا ماند تا جسد  
 بر لب انسان بود تا جا لفظ پایدار

سنگ در کجاست  
 سنگ تا که کجاست  
 سنگ سال و سنگ  
 سنگ در میان اجناس  
 سنگ در کور راه  
 میان بره کجاست  
 قطع در ای صا  
 جناب کجاست  
 از کجاست آن سنگ  
 صاعق آتش قبل  
 سنگ در دوازده  
 باران می شود

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

## مثنوی لؤلؤ

جهان را تاج دولت بر سر آمد  
 به بزمستان گیتی دور ایام  
 صدای انبساطِ عام در داد  
 چمن زار جهان بشگفت گلگل  
 نسیم جان فرا صرف وزیدن  
 به عالم عیش بی آزار گل کرد  
 فلک بزم طرب بر چید امروز  
 لب هر ذره لب زینکوف سال  
 زهی بزم وزهی جشن دل افزون  
 نشاط و عیش در بالیدن آمد  
 که خسرو باشکوه خسروانی  
 زمین را همسری با آسمان است  
 فریدون فرسیمان ستگای

قشای کامرانے در بر آمد  
 شراب کامرانی ریخت در جام  
 بگیتی کلفت ایام سرداد  
 نوا سخنان باغ افگنده غلغل  
 شمیم دلکش وقت و میدان  
 گلستانش گل چینار گل کرد  
 بجام بیدلان گردید امروز  
 نکور روز و نکو ماه و نکو سال  
 زهی سال وزهی ماه وزهی روز  
 غم و اندوه در نالیدن آمد  
 بر آمد بر سریر کامرانے  
 که پای اینچنین شاهی بر ناست  
 سکندر صولتی جمشید جا به

اگر کوشش دیدی فریون  
 نظیر افسرش صورت نه بند  
 در تلیج شکوه تاج داران  
 جهان بانی جهان شکل جانی  
 فصاحت جوهر تیغ زبانش  
 دهانش چشمه از تر زبانی  
 سخن را از بیانش آبروی  
 جمالش دکشای نمکساران  
 گل ارشدم بود آئینه در روی  
 اگر بنید جواب آن لطف بیتاب  
 چگویم رفعت چرخ برینش  
 چگویم اوج دولتخانه او  
 همانا دست صنعت کار <sup>دست</sup> شمار <sup>دست</sup> او  
 فلک وارفت به جاه و جلالت

درش را گرد گردیدی فریون  
 کلاهش بر سر عنقا کجند  
 سر و سر و قدر پرینز کاران  
 بهاری دلکش در بوستانی  
 بلاغت گوهر قرچ دهانش  
 بود لب زیر آب زندگانی  
 بیان را از بیانش رنگ بوئی  
 چون صبح روز عید در روزه داران  
 نیار و حرف حسن خویش بر روی  
 زندگی سنبل ترشانه در آب  
 سپهر بهفتین سطح زمینش  
 فلک زیر به نوتخانه او  
 ز قصر و لفریش طرح بردار  
 ملک دل داده فضل و کمالتش

نگین تادست بوس شاه در یافت  
 زرویش روی سه بی آب گردید  
 رخس آئینه راتا جلوه داد است  
 در لطفش بروی عاصیان باز  
 لبش ز جسم نمان دل به بند  
 بخلقش خلق با هم دوش بردوش  
 شود چون دست ایشارش گهریز  
 دمید اندر جهان مینو بهاری  
 بنجو چندانکه نیرود داشت نامی  
 زمین را گنج پنهانی که بود است  
 چنان رو سیدگی از خاک ز جوش  
 برش گر کس لب حاجت کشاید  
 بر آید سرف لاگرا ز زبانش  
 نخنیز دازمین گر لعل سیراب

قطعه بند

ق

ق

نگین دست جم را پنجه بر یافت  
 چراغان شب مهتاب گردید  
 سکندر را بجان منت نهاد است  
 خطا را بر عطایش ناز بر ناز  
 چنان بند که خود دیگر نهند  
 محیط فیض عاشر جوش در جوش  
 دهد بر باد باد آورد پر ویز  
 ارم را در جگر شکست خاری  
 بکار آورده در کارش تمامی  
 ز خاکش کبرشید و برکشود است  
 که سه راناله ماهی ست در گوش  
 ز لفظش خبر لغم حرفی نیاید  
 بندگانش بمالد قمرانش  
 مگر از چشمه خور کم خور د آب

خدیو خاوری در بارگاهش  
 چگویم وصف تیر جان شکارش  
 بیدان قبق اندازی شاه  
 کماش برتر از فهم من آمد  
 چکاندی از گ اندیشه گر خون  
 به تمکینش چو گرد و صدف پیرای  
 نیاید از لب شیوه زبانی  
 درین ره رگ گذاری که تواند  
 نماز در جهان خصم لیمیش  
 چه اندیشد بد اندیش تبه دل

عذر

دعایه

رسن در گردن آید عذر خواهش  
 لب سو فار بوسد تیر آرش  
 قبق را حلقه باشد بال ماه  
 تو گوئی یک فنی در هر فن آمد  
 به تحقیقش نه بردی پی فلاطون  
 ز تمکینی نجس بد خامه از جاے  
 که سنجد نکته از دستانی  
 که خود را تا سر منزل رساند  
 که ماند طبل او زیر گلیمش  
 سیه روی سیه دست سیه دل

ع  
 ارزش نام نیست  
 جز اندازد گویند  
 که پیش یافت  
 چیل مثل فرود آورد  
 مع  
 بقیمین بجه  
 ۱۷ آنگاه

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

المختصر هنگامیکه آخر زمانه بواج سمای کامکاری همقرن سعادت و بختیاری  
 شد و باد بهاری از سر کمال فرخنده شعاری مشام زمانیان را بپوسے  
 دلا و زیر بخت و فیروز مند بیاعط آگین نمود غلغلہ امن و امان از کمنه بسا  
 این خاکدان تا سقف دماغ پیر آسمان فراسید و تمامه ذوی الارواح

از او ادم و دو اب و طیور سست باده سرور و جبرگشتند و خواهان امیران  
 ازین دولت خداداد بدیرینه مراد خود رسیدند ارکین مملکت اعیان دولت  
 بر حسب مدارج خلعت اقتدار در بر و کلاه شرف و احترام بر سر سرگرم کارگذاری  
 با همه نگوخواهی و جان نشاری گردیدند باجمعه از کافه رعایا و عامه بر ایام سبکسی و  
 نفسی باقی نماند که صدای کوس معدلت و نوال حضرت بادشاه فرخنده فال  
 گوش کرده باسوده حالی و فارغ البالی با امین از هر گون بنج و هراس و اندیشه  
 و وسواس نگرید و بهم آغوشی ناظوره سرور و نشاط حال و مال که در سایه رفت پادشاه  
 حضرت خاقان زمان دارای سکندر نشان بهر جامه گشایشان سرستان دل آن  
 جام باده مراد نکشید حضرت قدر قدرت سپهر دولت بهرام صولت منظر اسرار  
 مطلع انوار شاهی شهنسوار میدان سروری شهریار کشورستان دادگستری مرکز  
 دائره جهانبانی مدار نقطه صاحبقرانی طراز آستین عظمت و اقبال تفسیر آینه غمت  
 و اجلال که طبیعت خجسته طوئیش را استجمع غوامض عظام حکمت و تهذیب آفریده اند  
 و ذات فیض ساقش را بصفات بهیه مرضیه و اخلاق سنیه علییه از علم و حکم و عفت  
 و عدالت و حیا و حمیت برگزیده و رفیق و مروت و وفا و صدق و قوت و صفا



بامر حمت و سخاوت و صفوت و زکاوت و حدیث و تحفظ و حسن تعقل و عمت  
 فهم و صفائی ذهن و کرم نفس و علوهیت تبرکب چار نه شجش عالم عالم شسته اند  
 و وعیت و مسالمت و سکون و شمامت و رقت و نجبیت و دیگر سار خصال  
 گزیده و فضایل پسندیده بمرع دل فیض منترش جهان جهان گشته  
 بفرج جلوس براورنگ سلطانی و اریکه جهانبانی عنان عاطفت نشان تو خط  
 دریا مفاطر راستا پاپه بتیخ و تدبیر قلم و نظم و نسق مصروف و معطوف دشت و  
 از بسکه یاوری حکمت بالغه و قدرت فاضله و نیروی زکاوت طبعی و ذهانت  
 فطری رفیق طریق جهان پروری و معدلت گستری با خود داشته همت والا  
 رابه تحقیق و موثکافینهای رموز سیاست مدن همه تن برگماشت المون

حدس یعنی دانایی در  
 فراست  
 سالت از آگوست که  
 در وقت تنازع را بیاست  
 که تا کون و خواشها  
 بطلون نخل باب  
 در خطاب را بنجد  
 راه نبرد  
 نجات و نون نفس  
 نجات خود در وقت  
 بجهت افکار

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

رسم کرم را بجهان تازه کرد داغ ستم از رخ گیتی زدود صیت نوالش که شد آفاق گیر داد سخن داد بدهر آنچنان افسر شاهان جهان شد بداد	روی جهان را بکرم غازه کرد گوی کرم از همه شاهان ربود نور نشان گشت چو مهر سیر کرد تهی کیسه دریا و کان قرعه این فال بنامش منت داد
--	--

گذارش ضروری نامه نگار سپاه پاضاعت و انکسار درینجا آنتست که انیمه  
 محامد و محاسن بجد و عدل که بر شمر دم و بسبیل فخرت اجمالی گوش گذارستمان  
 و الا تبار کردم حضرت استمعان و الا نشان صرصر سو دظن را بر ریاض تصدیق  
 و استیقانش بار وزیدن ندهند و نه پندارند که این در یوزه گر گوئی قانع نگارن  
 بر سم مداحان باد پران زمان زورق طبع رسا به بحر مضامین مفروضه محضه  
 رانده است و باغراق مضط و اطرا دجت هر ذره صفت مدوح خود را  
 آفتابی خوانده حاشاکه درست زراند و دنبایش پیش بالغ عیاران بنحتم  
 و چون شاعران خیال پرست لبودای خام مو و میان و لب دهان  
 معشوقه خیالی داعی نه بچته بلکه برواقیت دعاوی حقه ام بسیاری از دلائل  
 و بر این شاهد حال است و حبیب و کنار دعایم به بسا درهای بی بهای اسناد  
 و شواهد مالا مال از انجمله دلائل و شواهد بیکی آنتست که حضرت قدر قدرت بسا  
 ضوابط پسندیده و قواعد سنجیده در خصوص رتق و فتق مهمات سلطنت  
 و ترقیات ملک و دولت و حفظ و مراقبت نفوس و اموال جمله رعایا و برایا  
 و سایر عابرین و تجار و هرگونه صیانت مسافرین و مترددین هر ملک و دیار نصیر

همت جهان آرا و مین توجه کشور کشا ایجاد فرمود و غایت فضل و کمال خود  
 را در جمله اقسام حکمت علمی و نظری بیدیهت تمام مشهود خاص و عام ساخت  
 کلاک حقایق سلک که مجموعه ضوابط و قواعد حضرت ظل اللہی را درینجا بحکم دلیل  
 واحد گرفته فی تحقیقت براه مسامحت و خطا رفته چه اگر بیدیه غور و انصاف  
 معائنہ رود هر یکی از ان ضوابط پسندیده و قواعد سنجیده بر کمال حکمت و  
 فطانت حضرت بادشاه عالم پناه خاقان فلک حشم خورشید کلاه دلیلی روشن  
 و آیتی بین ہی باشد پس بحقیقت از ان مجموعه جامعہ ضوابط و قواعد صدیق  
 بر کمال حکمت و فطانت حضرت بادشاه خورشید کلاه میتوان یافت لمولفه

اگر زین منشور حکم عقل و دین است  
 ادب آموز هر بر بنا و پیر است  
 وزین به در جهان دستور نبود  
 هزاران معنی باریک دریافت  
 دلیل حکمت شش حرف حرفش

بنا میزد چه آئین بهین است  
 دماغ افروز هر شاه و وزیر است  
 کمال خویش مستور نبود  
 کسی که شرح یک لفظش خبر یافت  
 خرد و صاف هر حکم شکرش

دلیل دوم آنکه برای حصول آگاهی از حالات هر خیر و شر و نفع و ضرر

و تسهیل کار بر عرضه گزاران و امیدواران شگرت ترتیبی بیاموری  
 فکر سامی معدلت پیرا ساز نمود تا جمله ارباب حاجت بلازحمت و تانی  
 بعضی مطالب و مدعیات خود می پرداختند و بی فراحت حاجبان  
 و میلوت احدی از مستوفیان دفتر عرایض هر کام و مرام خود را گویا از دست  
 خود بدرگاه خلایق پناه پیش می ساختند صورت تشریح این مقال و تفصیل  
 این اجمال برین منوال است که حضرت بادشاه عالم پناه باعیان دولت  
 فلک صولت امر فرمود تا دو صندوقچه نقرنی بکمال زیب و زینت برآرا  
 و هر یکی را از ان به مشغله سلطانی موسوم نمودند و زانسانکه بنجازن دادگاه  
 انگیزی بیک طرف راهی برای انداختن خطوط کشاده میباشند بچنین درین  
 صندوقچه های نو ایجاد هم راهی از بهر انداختن عرایض و دیگر جمله تحریرات  
 متضمن ضروری حالات کشاده حاجتمندان را از غایت صنع آن اطلاع عام

داده بودند بجان الله لمولفه

چون سینه عادلان پراز دولت داد

صندوقچه خوش منط و نو ایجاد

بنهفته در و نهار طومار مراد

صندوقچه بود یاد دل جمله جان

کلیه بای قتلش که در حقیقت مفاتیح گنج مقاصد و حاجات در دست اندان  
 و چاره جویان بوده بدست خاص کرامت اختصاص حضرت بادشاه  
 عالم پناه می ماند تا دست دیگری را مجال دخل و تصرف بران نباشد آن  
 هر دو مشغله بای خوشنما بر سر نیزه با دمام پیش پیش سواری باد بهاری بدست  
 قلقیان<sup>له</sup> کاردان میرفت تا حسب اجازت و دستوری عام جمله حاجتمندان بتی<sup>له</sup>  
 و هراس و خوف و وسواس عرایض خود را در آن حجتت مخزن داد و مراد  
 بنید از ند و بدین وسیله جمیله هر کام و مرام خود را بارگاه خلایق پناه معرو<sup>ض</sup>  
 سازند و معمول چنان بود که همینکه بنندگان سکندرشان از تفتیح و گلگشت  
 مراجعت بقصر معلای سلطانی و مرکز دایره آمال و آمانی می فرمود مقربان  
 بارگاه سعادت پناه آن صند و قچه های مملو از عرایض رانی الفور پیش نظر  
 سعادت اندیش می آوردند و حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمانی بانا<sup>له</sup> فیض  
 شواهل خود آن را و امی فرمود و یک یک عرضه را فرادی فرادی از ابتدا تا  
 انتها بیدیه غور و انصاف ملاحظه می نمود و از سر کمال داد گستری و بصفتم نبروی  
 با صدرا احکام مناسب حال و مقام ناصیه هر مرفوع را زین توفیق و توفیق می شنید

شد مقدم  
 تفتیحی بالغرام

خدا گوارا

و باز آن صندوقچه های مخزن جود و عطا را مفضل ساخته کلیدش بدست حق پرست  
 خود میگرفت ازین بستن و کشادن بهر روزی چه رخنه های دل هر دل شکسته  
 که نه بسته و چه عقده های شکل هر جان در بند غم افتاده که نکشاده با جمله جمله  
 بست و کشا سلطنت عظمی ازین بستن و کشادن بدست حق پرست خود داشته  
 شب و روز بهمت و الا نعمت بران برگماشته بود پس اینهمه عراض که فرین  
 بدستخط خاص کرامت اختصاص میگردد فی الفور در بیت الاجرای خاقانی برای  
 تنفیذ و امضای آن همه احکام لصف و تعدلت نظام بنزد تاجیک دست ارسال  
 می پذیرفت و بانداز وقفه معینه بلا تاوان و تمیل اجرا و امضایش بمنصه ظهور  
 میرسیدار و امی حاجات دردمندان و اطفای نوازل آلام و غموم شان با سهل  
 طرق صورت می بست و نقش مراد داد طلبان و طراز مفاد فریادخواهان با سع  
 از مننه بر کرسی حصول مامول می نشست چون عرض حالات بحضور سلاطین  
 با غر و تمکین گاهی بهراس سطوت سلطنت و وقتی بدور باش حاجبان و پو بان  
 در دولت بلند صولت امکان پذیر نمیشد علاوه برین دستور قدیم چنان بود  
 که عمال دیوانی از بگذا ر اغراض نفسانی عراض حاجتمندان را اکثر در حین التوا

میداشتند و تبصریت اقسام تغافل و بی اعتنائی با چه حروف ناکامی و  
 نقوش بی سرانجامی که در جراید احوال اهل آمال بنی نداشتند حضرت پادشاه  
 عالم پناه بنای آنهمه فتوت را ازین سخن وین بر کند و با اختراع جدید مفید و ایجاد تازه  
 نو اندازه آسپندان پسندیده قاعده بنیاد و محسبه تربیتی سرانجام داد که دست  
 استیلای اعمال و کار گزاران سپس هرگز بدین کار سازیهایی ارباب آرزویا  
 نمیرسید و ابواب شر و فساد و ظلم و عناد کستم پیشگان و مردم آزاران  
 بعد ازین از هر سو بسید می رسد و می بود و لیل سووم آرایش و افزایش  
 قشونهای جبار از پیاده و سوار با ترتیب و تهذیب اسلحه و سامان باره کار  
 و آتشخانه های شر بار و نیز تعلیم آئین رزم و حرب و تنظیم قواعد زد و ضرب  
 جدا گانه از پیشین دستورات انگریزی و هندوستانی بنوعیکه از اختراعات  
 ذهن عالی بر آمده شگفت افزای اهل روزگار گردید اگر شمه از تفصیلش بنویک  
 کلمک حقایق سلک سپارم هم خوف دور افتادن از جاده اصل مرام است  
 و هم اندیشه محروم ماندن از سر منزل این وادی ناتمام لند با جمال صرف نیز از  
 و ازین بیان بی پایان بدو سه فقرات مختصر بطور ایما اکتفا می سازم

محفنی سبا و که علاوه فوجیکه از قدیم الایام ملازم این سلطنت باغ و شوکت  
 بوده حضرت بادشاه عرش کلاه چند دسته عساکر جبارستیزه کار از سواران  
 سلخ شور و پیادگان رزم جوهر اپازور با آلات و اسلحه خوب و دیگر جمله ساز  
 و سامان بشیل و مرغوب به تجویز و پسند نظر بلند خود بر افرو و دهر یکی اینها  
 خوش نمای زبان اردوی معلی اشل بانجا و ترچها و گهنگه و اخری و نادری  
 ملقب و مخاطب فرمود و آنچه از الفاظ قواعد و احکام حرکات و سکانات  
 رزمیه بکار فرمائی عسکریان ضرور میباشد خود پیارسی زبان برای تعلیمشان  
 باحاطت کمال فصاحت و اختصار و مراعات دیدیه و داب رزم و پیکار کیفیتتی  
 اختراع کرد که هنگام حرف زدن بآن امر و نهی بر نبرد آزمایان معرکه شجاعت  
 و دلیری تازه و لوله شوق ستییش و کارزار بی اختیار بدلهامی اقتاد و هر لفظ  
 پرتایشش معنی ان من البیان <sup>بسی جنگ</sup> سحر را کمال توضیح و تشریح همیداد که و فر  
 سازهای شکفت افرا و رختهای رنگین و درفشهای زرین میدان کارزار را به از  
 عرصه نو بهار آراسته بود و رونق بازار گل و گلزار بازش چون رونق ماه نو  
 در جنب بدر کامل سراپا کاسته حضرت بادشاه خورشید کلاه اکثر ایام



باوقات معینه زینت افزای عرصه چالش و ستیز گردیده ورزشهای تفنگ  
 آزمائی و نیزه بازی و شمشیرزنی و گلوله اندازی را نیک بنظر غور و امتحان ملا  
 میفرمود و چنانکه دستور سلاطین باغ و تکیه صاحب غرم و زرم می باشد که بز  
 نبرد محنت جنگ و کارزار را بر راحت و سکون و قرار ترجیح میدهند و بذات خاص  
 با یکبار پرستان بزورهای پیل افکن و حمله های لشکر شکن بگیری شته قوم  
 و استقلال در معارک شمشیرزنی و غایبات شیر افکنی می نهند خود بدولت اقبال  
 بر شب بزی تیز گام سوار شده به تعلیم قواعد حرب و ضرب و ترک تا زدن با عساکر  
 جبار و متمتنان آزموده کار صرف اوقات گرامی بکمال سطوت و بلند نامی  
 می نمود سه سه چهار چهار ساعت کامل در تابش آفتاب و گرد و غبار میدان  
 بگوناگون مجاهدات و سرگرمیهای مردانه عرقانی و قطره فشانی با میکرد کیفیت  
 عمل و کار و گردش و رفت و روگران گیری و سبک خیزی های هر جم و عجت  
 را بچشم تفحص و عتبار ذره ذره در می آورد لشکریانیکه عیار کار خود را  
 بحد امتحان می نهادند همه را با لغامات شاهانه می نواخت و گاهی بالقاب  
 و خطابات مناسب هم خورسند و سر بلند می ساخت المون

شهنش بان سلطوت خسروی  
 بسا جمد کردی به تسلیم فوج  
 ز سجاده چون صبح برخاستی  
 شتابان همی رفت با غر و جا  
 نشسته همانوقت بر پشت زین  
 رسیدی چو در شکر بی عدد  
 ز هر کارگردان خبر داشتی  
 به رسو که شبرنگ راتا نخت  
 دیسره ان شکر بکار آگهی  
 بجان شاه را جمله فرمان پذیر  
 چنان شعله و زرش افروختند  
 چو گشت آن همه شکر کارگار  
 هم از نو نیازان سپاهی گر  
 چه مردان که چید از پی این سپاه

خود از پای پر زور و دست تومی  
 رساندی سگر و میدان باوج  
 لباس سپه بر تن آراستی  
 پی نظم و ترتیب جنگ و سپاه  
 چو خورشید بر آسمان برین  
 به رسو همی تا ختی ز رخس جمد  
 بهر ساز و سامان نظر داشتی  
 یلان را به تسلیم بنواخته  
 کمربسته بر رسم و راه شی  
 بدل محو در وزش داروید  
 که از صدمه جان عدو خستوند  
 باین جنگ آوری نامدا  
 بر انگیخت شه با همه کرمه  
 چه گردان که آورد در زنگاه

<p> دلیرو تو من در و لشکر شکن  شدید و قوی هر کس که جنگ جو  همه سخت ساقان و چاکب عنان  همه عرق آهن ز سر تا پیا  که ترک فلک گشتش حسنت خون  طفره بر طرف روازان می نمود  هم از جوخ و هم محل رنگ رنگ  در خشنده چون چشمه آفتاب  که گلزار شد عرصه گاه نبرد  شگفت بهر عرصه نو بهار  بجرت زدی چشم ستاره ها  بان رسم و آیین که شه خواسته  بقلم سلیم شان کرد ایجابا  فروغی در گردنا و دروا </p>	<p> مهیب و زبردست و شمشیر زن  عبوس و ستیز آور و تن در خو  همه نو جوانان و هم قاستان  همه آشنایان کبر و عا  بیار است این فوج راشه چنان  فرزان بر آتش چو آینه بود  لباسی بآیین فوج من رنگ  سلاحی و سازی لصد آب و تاب  چنان از پی لشکر آماده کرد  ز رنگین عسکهای زرین نگار  طلسمی نمودی به نظاره ها  چو این لشکر نوشد آراسته  شکار فرماز طبع رسا  بانداز نو باخت این نردوا </p>
--	--

بیا سوخت رزمی که فوساز بود  
 سپه شد از آن آچنان چیره دست  
 بیک حمله میرنجیت خون صد هزار  
 نینب هزاران فولاد چنگ  
 تفنگ آزمايان فزون از شما  
 دویده پی جنگ کین سب  
 نکلنده بهر سو هزاران تفنگ  
 دمی غرضش توب از در دهان  
 چومی آمدی طبل جنگی بجوش  
 ز طنبو و ز زمین حسم و کرنا  
 غرض لشکر می سخت جزار بود  
 نهادی بهر سو که روسه تیز  
 بناورد سازی چوبستی کمر

طغنه را گزین مایه ناز بود  
 که هر لشکر می لشکر می شکست  
 بیک حربه بس که دصد جان شکار  
 عدو راهی برد از روی رنگ  
 همه صاعقه افکن و برق کاه  
 رسیده بمیدان کمر بر کمر  
 جهان پر شده از غرلوه و غرنگ  
 زمین لرزه افتادی اندر جهان  
 فلک پنبه ابر کردی بگوش  
 قیامت با فاق گشتی بیبا  
 که هوش از سر دشمنان میر بود  
 بر اینگنجی از جهان رستخیز  
 جهان راه میسر دزیر و زبر

دلیل چپارم اینکه با وصف حصول اختیارات سلطنت عظمی و

مملکت کبری و حکمران ماندن تا یک قرن بر الوف نفوس رعایا و برایا  
 مرتبه چهار که عبارت از انحصار نفس است در وقت اشتعار از ارتکاب  
 قبیح بجهت احترام از استحقاق مذمت و مرتبه دعت را که عبارت از سکون  
 نفس است در وقت حرکت شهوت و مرتبه صبر را که عبارت از مقاومت  
 نفس است با هوای او تا مزاولت لذات قبیح از وی صدور نیابد بهر حالی و زمانی  
 سطح نظر عقیف و طرح خاطر لطیف داشت و قرب و مجاورت پیچ نگاری و  
 گل حساری بدون وجه استحلال شرعی بسطوت سلطنت و قوت حکومت  
 گاهی تجویز نفرمودن بنده از شرح این مرام و تفصیل این مقام می باید شنید  
 منحنی مباد که قهرمان عشق را خاصه است که هرگاه بملکت قلب شبری  
 نزول اجبال می فرماید اول قوت عقلیه المحکوم خود می سازد سپس آتش  
 باثبات صبر و سکون و کلامی هدووع می اندازد اینجاست که سعدی شیرازی میگوید

۱  
 انحصار نفس  
 شدن  
 ۲  
 اشتعار  
 بیان قبل  
 رسیدن

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

هر کجا سلطان عشق آمد نماند	قوت بازوی تقوی را محس
پاکدامن چون زید چپاره	اوستاده تاگریان در حل

علاوه برین بر ناظران جراید نیستن و حوادث که بکار سازی عالم عشق بازی

درین خاکدان بی بنیان در هر زمانی بتازه صورتی و سامانی سر برزده  
 نیکو ظاهر و باهر است که سلاطین عمود سالفه در وقت گرفتاری بدام <sup>عشق</sup>  
 مهوشان و زهره جبینان چه فتنه با که برای کامیابی نفس شهوانی درین  
 عالم فانی نه برانگیخته اند و چه خونهای بگیناها که از روی کمال بی آرمی  
 بحالت جوش خون گرمی زنجینه پس کمال عفت و پاکدانی این شهریار  
 یوسف ثانی که کاروان کاروان حسینان مصر خوبی زلیخا و اربفت خانه  
 طلب وصالش شد راقداوند و دامن آرزویش تا بدامن رفتن گریبانها  
 نیز از دست ندادند سزاوار هزاران هزار تحسین و آفرین است که با آنکه  
 اصل فطرت حضرت بادشاه نورشید کلاه از کمال اعتماد بنیه و لطافت  
 مزاج به عشق و حسن پسندیا مجبول و مفظورا قتاده و طلوع غیر سلطنتش  
 در عین عنفوان شباب و سر آغاز موسم جوش و خروش عشق پر خطراب  
 روداده دامان غفتش با اینهمه تیغ و تیغ بمیان آمدن آلوده لوث گناه  
 بیچگاه نگردد آحق کفت نفس از مرغوبات و مطلوبات با همه شش و پنج  
 دل صبا بت مشاکل نوعیکه از حضرت بادشاه نورشید کلاه بظهور آمد

بی آرمی  
 نامهربانی

بی شفق ۱۲

خون گرمی

بطن محبت

گریبانها

رفتن گناه از

چاک گریبانها

دامن رفتن

تیغ و تیغ

بمیان آمدن

گناه از آفتاب

کاری بود پس مشکل که خبر حضرت و ان عالم حقیقت و متمتنان سیدان طریقت  
 دست اختیار جهان نیافته اند و سرچشمه اشکالش البقوت بازوی همت و  
 اقتدار برتافته و چون از استماع این چهار دلیل جلیل که برای مزاج شخصی شبت  
 فضل و کمال حضرت بادشاه باغ و جلال لبان چهار عنصر با اعتدال است  
 آگاهی گمراهی مستمعان و الا نشان حاصل شد سبب اقتصار بر عدد چهار  
 نیز گوشگذازمستمعان و الا تبار نمودن مناسب و واضح باد که اگر چه دلائل شبت  
 فضل و کمال حضرت بادشاه عالم پناه زاید از حد عدت فاما چون اصول  
 فضائل انسانی چهار اند آمد نظر بتعداد فضائل چهار گانه دلائل فضائل  
 حضرت بادشاه خورشید کلاه را در اینجا بعد چهار اقتصار نمودن ارجح و اصلح  
 انکاشتم اکنون عنان کمیت قلم حقایق رقم را بوا دی المای بعضی از ایجادات  
 طبع خلاق حضرت شهریار یگانه آفاق برمی تا بم مخفی میباشد که از جمله احترامات  
 عهد سلطنت حضرت بادشاه عالم پناه یکی ترویج و اجرای قطعات ساد  
 عریض بود که باقتضای مصالح ملکی حرف شکر و ایجادش بر صفتی ظهور مسطور  
 افتاده این جمله قرطیس از مطبع خاص سلطانی پس از آرایش بلوچ دیوانی شبت

فضائل چهار گانه  
 حکمت و تعجب  
 عدالت و قنوت  
 لوح دیوانی  
 لوح انبیا کریم  
 که عنوان دیباچه  
 کتب در این دیوان  
 طرز و غیره بسیار اند

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

انواع نقوش گلکارست شیوع و انتشار می یافت دوم ابداع سکه انصاف  
 و ارباع پول سیاه مثل انصاف و ارباع مسکو که سیم و طلا که سبب تسهیل  
 کار بر کم مایگان روزگار بکم فیض شیم صورت ظهور بست و بانگ مایه فرصت  
 نقش روحش در تمام قلم و نوشت سوم اختراع آئین سردادن توپ  
 بعد هر پاسی از لیل و نهار ماه صیام فرخنده فرجام و نیز هنگام منع اذکار سحر  
 برکات نشور که برای انضباط جمله اوقات عبادت و هوشیار ماندن  
 روزه داران اندران ایام خیر و سعادت هم هدایت حضرت پادشاه  
 عالم پناه مقرر گردیده آوازه کمال دینداری حضرت شهریار گردون قار  
 بچار سوی جهان بلکه از زمین تا به آسمان رسانید هر گاه بهر شب و روز  
 آن ماه برکات اکتناه در ربع اول یک یک بار و در ربع دوم و سوم دو  
 و سه سه بار مدافع برق جوش تندر خروش سرداده میشد چگویم که بچه مرتبه  
 عظمت و جلال این ماه همایون فال ازان می بارید همانا از ابر دغان  
 و برق لعان و رعد صدای هدایت و ابتنائش برای باریدن عظمت و جلال  
 این ماه فرخنده فال سامان کامل باران رحمت بچشم اهل نظر جلوه گر میبود

سه

انصاف جمع نصف

درباع جمع ربع

سردادن سحر

و چهار آتی ۱۲



سبحان الله لمولفه

چه ضرب توب که آتش افضل داور بود	دخانش ابرو ضیا برق صوت تند بود
بفصل بارش رحمت شگفت سیانش	بیدیه باز دم و دود آن مصور بود
صدای دبدب زایش بدین دینداران	سببش از شرف و غرود دولت فر بود
چنان بلندی آواز مدفع شرا	مدان که بیدیه بابانگ عدم هر بود
حدیث دبدب بشه با آسمان میگفت	بلند از دهنش صییت جابه اختر بود

چهارم یک کلاه عالم پسند از برای مصاحبان خاص و مقربان  
 باغ و اختصاص جدا کلاهی که اگر از راه کمال زیبایی و خوشنمایی بر سر کلاه با  
 عالم افسرش خوانند و سر آمد داند دعوی سری و افسریش را بقاضی کردن  
 هر کلاه بی شائبه است تباها ثابت میتوان نمود اصطلاح قصیدن کلاه در هوا  
 که عبارت از حصول کمال سرخوشی است برای جمله کلاه داران جهان مجاز است  
 و برای صاحبان این کلاه باغ و جاه حقیقت آرمی کسانی که بغایت این کلاه  
 باغ و جاه از بارگاه حضرت بادشاه عالم پناه سر فراز گردیده اند کلاه شان  
 به او چنانز قصد که غرت جاوید سر در کلاه شان نهاده است و همای اقبال بر  
 شان

درد و دود و بختی نشان در آن  
 کلاه را تاقی  
 کردن سبب است  
 در کمال انصاف بی  
 در ثابت است حق جابت  
 بختی نماند که  
 حق گو باشد در نیت  
 کلاه در سلیم الخ کلاه  
 قاضی کرد حسن و  
 فتح امری تا از دنیا

بسایه گستر بسیار پر کشاده از آنجا که در بیان ادله فضل و کمال حضرت بادشاه  
 باغ و جلال نظر بفضائل چهارگانه اختصار بعد و چهار رفته است لهذا در تعداد  
 نظائر ایجادات طبع رسا و ذوقین عالم آرا نیز بعد و چهار اختصار کردن مناسب  
 می انخارم چه برستبصران خیر سبک گونه نمونه یافتن نشان صد هزار خروار  
 دشوار نخواهد بود والا آنچه از لفظ زبانی رنگین و اختراعات ندرت قرین در  
 البسه و قمیسه و خلع ترقی مدارج و دیگر اکثر امور بفيض طبع خلاق این خسرو گمانه  
 آفاق عالم عالم بمنصه ظهور <sup>خلعت</sup> سیده و رواج بعضی از آن این ملک و دیار شکفت  
 اهل روزگار است احصای آنمه درین و چیزه مختصر غیر متصور آید و نبرو آفاق  
 گردش دو لایب روزگار و دانایان نیز نگیمای چرخ شعبده کار مخفی و محجب سباد  
 که چون فلک عذار دیرینه ظالم خلق آزار است آنمه ذلت و خرابیهای ظالمان  
 ستم خود راحت و کامیابیهای مظلومان انصاف جو که به بین تو حضرت  
 پادشاه عالم پناه هر وقت بمنصه ظهور میرسد گوارای طبع جهان آزار فلک  
 کج بر قمار نه افتاد در جهان آشنا که حضرت پادشاه عالم پناه سرگرم هر گونه نظام  
 مهام سلطنت و جهان بینی بود و به ترتیب و تهذیب سبانی فیض بخشی و

دادرسانی همه تن صرف اوقات گرامی میفرمود بمجوق مرض تخی قلبی و دماغی  
انحرافی بمنج کرامت استخراج راه یافت و طبع مقدسش را از جاده سویت

واعتدال برتافت لموت

<p>چهره پرفن حقه بازی هست گردون ببازد بازی نوهر زمانه قرار از وی نه بیند کس بخوبی عجب دارم ازین پیر کین سال بگلشن صمد گل رنگین دماند وگر یک خاطری گلزار سازد بدورش گر خورد می باده خواری غرض کین پرتلون رست دستو نیارد عقل کشف از کردن که در نیزنگ این پرفن چه راز است</p>	<p>که هر دم می منساید تازه فسون ازین غافل نباشد هیچ آنی که هر پهلوش داد انقلا بے که در پیرسیت او را طبع اطفال بهر گل از جن زن ان خاسطه نشاند خودش روزی بدایغ غم گدازد هم از جوشش کشد ریخ خماری که که بی ریخ دارد گاه رنجور در اسرار پنهان باز کردن که که دل خوش کنی که جانگداز است</p>
--	--

غارت نین  
در مصلحت نین  
تعالی نین

هرگاه خود با دولت و اقبال آثار احتمال و ضحلال به نظام چارسد

مملکت عنصری و سلطنت جسمانی ظاهر و آشکار یافت نظر بقصاص  
 ضرورت که بازنگهبانی هزاران هزار نفوس بدمت همت و الا تمش بود  
 کار و بار سلطنت را بدیدبانی یکی از معتمدان خاص و مقربان انحصار  
 سپردن و تفویض کردن واجب و لازم دانست لهذا وزیر با توفیر خود را  
 که بشرف نسبت مصاهره مغز و منتخز بود و از فرط خلط و آمیزش چون  
 شیر و شکر شریک هر گونه خیر و شر و نفع و ضرر می نمود جهت سرانجام این کار  
 اختیار کرد و چون طوق مباشرت این مهم مهم بگردن اهتمام اعتبار  
 انضمامش انداخت احکام و قوانین انتظامی را که وقتاً فوقتاً تجویز و  
 نافذ فرموده بود بطور دستور العملی برای کار و ایسهای سلطنت بیک جا  
 ترتیب فرموده و بدستور واجبی موسوم نموده بوی بسپرد تا در هر نقیصه و تقصیر  
 و قلیل و کثیر بهمان دستورات گزیده و قواعد پسندیده استفاده کند  
 و کار بند شده باشد و خاطر عدل و انصاف را بکزرک ادنی تخلف  
 و انحرافی ازان نخواستند و از بسکه مراقبت احوال بندگان و حر است  
 و ناموس و اموال و نفوس شان بر ذمت همت سلاطین معدلت آئین

از اهم مهات و اتم مفرضات میباشد نظر بنبرید اتهام اکثر اوقات بروفق  
 علم و اطلاع خود بهدایت لسانی هم مراتب تعلیم و تفهیم آن معتد اخذست  
 باوج اعتلامی رسانید و اگر چه بادنی افاقتی هم چشم جمله کارهای سلطنت  
 بنفس نفیس و ذات فیض آیات خود میخواست و عساکر مهت را با همه ملات  
 علالت بقصد سرانجام آنجمله مهام برمی آرست ولیکن از آنجا که حکم قواعده  
 طبیه و تجارب حکمیه حقوق هم و غم و فکر و تردد در اینچنین مواقع اعظم اسباب  
 مضار و اشده موجبات رنج و آزار میباشد جمله اطبای خذاقت پیشرو  
 البامی صداقت اندیشه باوقات خفت و افاقت هم از کشیدن زحمت  
 فکر و تردد و تصدیغ دادن بقلب و دماغ امتناع شدید می نمودند و براس  
 اشتغال باشغال عیش و سرور و فرح و جوهر که بهین علاج جهت اصلاح مزاج  
 بود هر دم بتاکید و اصرار می افرودند چون خاقان سکندر شان در کفیل  
 مهات شهریاری با اعتماد وزیر با تو قیر مایه طمانینت خاطر فیض مطاها  
 بدست آورده بود و آنچه تمسای خیر سگالان بجنای حصول این نجسبته ممول  
 رنگین همیدشت و مراعات حمیه و علاج را به تجویز اطبای حاذق شرعاً

و آئینا بر خود واجب و لازم می انگاشت لمولف

دلاز ابتلائی چنین ناگرفت	باحوال سلطان چه داری <sup>شگفت</sup>
بی چشم بکشا بکار جهان	نظر کن بنقش و نگار جهان
غم از بهر خاصان بود ناگیر	همین است لقت دیر حی قذیر
همان راز نقصان فزاید کمال	که از کاستن بدر گردد بهلال
بلی راسته رو نماید زرنج	که مردم بویرانه یا بس گنج

چون ذکر دستورات فرمان فرمائی حضرت بادشاه عالم پناه  
 بمیان آمد نقل انموذجی ازان باور اقی چند نظر بافاده ناظران انصاف  
 بر میدارم تا واقفان فن سیاست مدن از کمال دستگاه حضرت  
 پادشاه درین فن فی الجمله مایه اطلاع بمطالعته اش بدست آرند و ناواقفان  
 از فوائد علم اجمالی این فن مستفید گردیده خطی تمتعی بیک مضامین فیض گنیش بر دارند

نقل بعضی دستورات معدلت سمات از کتاب مستطاب  
 قوانین شاهی و فرامین حضرت ظل اللہی باضمیمه فهرست  
 آن کتاب سرپا انتخاب

دستور بنام عمال علاقه + درین ایام مهینت آغاز فرخندگی انجام  
 که سرریسلطنت و فرمانروائی را از جلوس مهینت مانوس با شرفی تازه  
 دست داده و کار فرمای کارخانه تکوین و ایجاد بفقو امی <sup>و</sup> اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ  
 بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ پایه نصفت و عدالت را برتر نهاده مهنت عالی نعمت  
 مابدولت و اقبال باقصی غایت مصروف رفاه حال رعایا و فلاح احوال  
 کافه بر ایست بنا علیه شرف ترقیم می پذیرد که احوال برخلاف ماضی حزم  
 و هوشیاری در هر امری از امور موجوده مرعی داشته و سود و بهبود خود را  
 در تقدیم خدمات بدیانت و امانت و حسن انتظام علاقه و آراش و  
 آسایش رعایا و برابری و افزونی تردد و تکثیر زراعت پنداشته دست نخله  
 وزیردستان را از گریبان عجزه و زبردستان کوتاه سازد و کسانی را  
 که از ظلم و تعدی شتم پیشگان مردم آزار رنج و آزار رسیده باشند بحسب  
 هر چه تمامتر بدارسانیده در احقاق حقوق خاص و عام رو و رعایت  
 و طمع و نفسانیت را بر کنار گذاشته زینهار تعافل و تساهل را اجازت نیگارد  
 و مساعی جمیده و کوششهای جزیله درین باب بخوبی بکار برد که ناشی است

وسهل انكاري في حين من الاحيان بموقف عرض باريابان بارگاه  
 دارادربان نرسد و اشتهار نامه كه عنایت ميگرد و نقولش در عداوت  
 متعلقه خود جاري گرداند و بعجلت هر چه تا متر به تحقیقات حال مقیدان <sup>خسته</sup>  
 و حق را از باطل كه ماينبغي ممتاز ساخته مجوسان بيگناه يا كسانی را كه فراخور  
 جرم خود سزا یافته باشند عجلت بلا توقف و تامل رها سازد و جرم مجرمانه  
 بپايه اثبات رسد كه كيفيت مقدمه آنها مجمل و مفصلاً جدا جدا ارسال بارگاه  
 حجاب نماید كه حكمي فراخور كردار هر كی از پیشگاه معدلت و انصفت غرض و  
 یابد و اگر مقیدی حاضر بحكم حاکمان سابق تفویض او بوده باشد تاریخ قید  
 و كيفيت جرمش بپايه عرض اقدس و اعلى رساند كه ربانی چنین كسان  
 هر آئینه بی صدور فرمان و الا نشان از خیز اختیار او سیر و نیت و در نیت  
 طرق و شعور و تدارك غارتگران و زهرنان و دزدان و نقب زنان و  
 گره بران و امثال اینها دقیقه از دقائق جد و جهد ممل و نامرعی نگذارد و  
 ابواب دزدی و خانه جنگی و خونریزی و اضرار خلایق را كه بدایع و دایع  
 خالق كائنات جاشانه اند قاطبه مسدود سازد و كسانی را كه رسوم



و ابواب بیجا بطور خود قرار داده بهر بهانه و حیل از سکنه و مسافران ایضا  
 و جرمی نمایند ازین حرکت بیجا باز دارد و حسن انتظام را بغایت رساند  
 که جمله مخاوف و مخاطرات از هر راه و گذر یکسر مندرج گردد و ساکنان  
 بلاد و قریات و امصار و قصبات باسایش و آرامش و کام بوده  
 بدعای دولت ابد مدت مشغول و موطن باشند و دست  
 در باب طلب فرستهای مقدمات منفصله و غیر منفصله از آنجا که تقدیر  
 کافه رعایا و داد دهی و حق رسانی عامه بر ایا که و دلایع بدایت حضرت آفریدگار  
 جلالت قدرته اند و ایما پیش نهاد خاطر لطفت منظر همیشه حکم عدالت سیم  
 ششترول افکنند که دو کتاب فرستهای مقدمات سابق و حال که  
 در نیولا در عهد کرامت ممد مابدولت و اقبال دائر مانده از جمله آن کتاب  
 فهرست مقدماتیکه درین عرصه معروض انفصال در آمده باشد جدا و کتاب  
 فهرست آنچه فیصله آن هنوز ملتولیت جدا شرح سبب التوا و تفصیل آنکه  
 کدام مقدمه از سابق دائر بوده است و کدامین در عهد بهایون دائر شده  
 بعجلت هر چه تمامتر نوشته حاضر سازد توقف و تاخیر جائز نیست دارد

دستور در باره تصفیه مقدمات بلا رو و رعایت و حکم بنام مناس  
 و مفتیان از آنجا که مکنون خاطر خطیر و مرکز ضمیر خورشید نظیر و ایما همین  
 میباشد که قضای سمای عدل و انصاف از غبار فریب و خلاف نتره  
 و مصفا باشد و ترفیه حال رعایا و کامیابی بر ایما کما یثبغی رو نماید حکم معدلت توام  
 بارقه نزول انداخت که هرگاه امر حلیل القدر برای رفع نالش داد سلسلی  
 غرصد و ریابد و نایبان و کارندگان او بی رو و رعایت بکمال تحقیق و  
 تنقیح فیصله معامله ساخته و باحقاق حقوق رو مظالم بواجبی پرداخته بلا اگراه  
 و اجبار در صورت ثبوت دعوی راضی نامه تنفیث و الا از کس یک حق  
 بطرف او باشد بمواجه اخبار نویسان نویسانیده باشند تا آنها  
 حقیقت آن رسد و درست بعضی معلی رسانند درین باب تاکید مزید  
 پنداشته تخلف ازین حکم معدلت توام حساب ندارند و الا باعتبار  
 سلطانی که نمونه قمر ربانی است در آمده ما خود بجرمانه خواهست شد  
 دستور در باره رفع تعدیهای مردم فوج جنگی و نظامت و حکم بنام  
 افسران فوج بموقف عرض معلی رسید که هرگاه آنها برای تاخت و تنبیه

زمینداران و غیرهم میروند در دوات آشنای راه دست بتاریج و غارت  
 در از میسازند و ظلم و تعدی بر رعایا می کنند و ممانعت چکله دار را درین  
 خصوص بخیال نمی آرند و هنگام تدارک زمینداران و غیرهم اکثر مردم فوج  
 برای تحصیل اراک تیرصد هاراس گاومیش و ماده گاو و گوساله و اسپ  
 و یالو و غیره مع اسباب مزارعان آنجا بجات می برند لهذا حکم قدر توام  
 شرف نقاد یافت که ازین شیوه ناستوده باز آمده هیچگونه بدعت و تعدی  
 بر احدی از رعایا نماند و بجاتگری مال و اسباب کسی نپردازند و تعجبت  
 چکله دار در کار سرکار ابد قرار لازم شناسند اگر تخلف ازین حکم عدالت هم  
 نوبند نمود و باز نالشی آنها لسمع بهایون خواهد رسید در حق آنها بهتر نخواهد  
 دستور در باره انتظام و منع رشوت و دیگر بدایت از آنجا که مرکز خاطر  
 خورشید نظیر و منظور ضمیر منیر منیر تنویر و ایما همین میباشد که آفتاب عدالت  
 و انصاف از حیلوله سحاب فریب و خلاف بنائی احدی محتجب نگردد  
 و بهر مظلومی بسطوع اشعه انحراف صفت و معدلت و بهمانبانی بداد و مراد خود  
 رسیده باشد استهار داده می شود که هر سیکه از اهالی و کارگزاران سرکار

سپهر اقتدار دست طمع را در از کرده مگر کلب اخذ رشوت و نذرانه و امثال آن  
 سوای وضعات و رسوم سرکاری صراحتاً یا حیلته خواهد شد و هر که از نوکران و  
 ملازمان سرکار و الارشوت بکسی داده زرتخواه خواهد گرفت یک یک ماهه  
 جریانه مع زرشوت از راشی و مرثشی هر دو گرفته خواهد شد و بمقتضای  
 کلام صدق انجام جناب سرور و سید انا م حیت قال علیه الصلوٰة  
 و السلام الرشی و المرثشی کلاهانی النار هر دو مورد قهر ربانی و مستوجب شتم  
 عتاب سلطانی آجلاً و عاجلاً خواهند گردید پس باید که جمله ابالی و کار گزاران  
 سرکار عالی که بانصرام خدمتی از خدمات بادشاهی سر فراز و ممتاز اند زمینار  
 خویشتن را آلوده این جریمه گیرند که خلاف لوازم امانت و دیانت است <sup>نسیانند</sup>  
 و راستی و درستی بلا اخذ و جربون طمع نفسانی بانصرام کارهای متعلقه خود  
 پرداخته باشند و اگر باینجه تاکید و تهدید احدی از ابالی و کار گزاران سرکار  
 والا از کسی چیزی بگیرد مجبور باید که بخوف و خطر بر دولت فلک رفعت  
 حاضر گشته استغاثه نماید که مجبور مظلوم بداد و جابر ظالم بگیرد در خواهر رسید  
 دستور در باب قانون هولی و منع نهرل و یاوه سرانی درین

موسم هولی اکثر مردم بد آهنگ خصوصاً طایفه تلنگان برنمرن ناموس و  
 تنگ تعلق الفاطمیخفه و سراسیدن مصایح عنیفه قانون بدعت نواخته  
 عصمتیان را پرده می درند و از و فور شور و شغب گوش مستمعان را گرمی سازند  
 لهذا بمقتضای رعیت نوازی و غریب پروری مکنون خاطر معدلت مظاہر  
 است که بآب باب فوج و کو تو ال شهر و عمال ابلان حکم شود که قطعاً درین باب  
 طبل منادی زنت که زینهار مردم یاده گوئی لسان زد و نهجی از زنان راه و مشر  
 نشوند و نیز کو تو ال شهر به تخانه داران حکم سازند که اطفال بدخصال بگرفتن چاک  
 و پیغم فروشند که از پیر و نجات لشهر می آرند اینها و آزار نرسانند  
 و نقصان آنها را و ندارند و هر یک خلاف حکم معالی مرتکب بچو امور قبیح خواهد  
 بشیرای کبیره خواهد رسید و دستور در باب منع سستی شدن زنان از آنجا  
 که در ممالک هندوستان رسم قبیح و ظلم فسیح زنده سوختن زنان و زنده  
 در گور آمدن یا عمد اغرق شدن فقیران و بیاران با امراض فرسوده و غم  
 بنوعی راسخ و شائع گشته که بسبب تنیدن غشاوه غفلت بر چشم بصیرت  
 و انماک بمعاصی و اسادت قبحی درین کردار ناهنجار و ذمیه جنبش آثار باقی

نمانده چه اگر نیک نظر کرده شود قتل نفسی اگر چه برضا و اختیار خود شن بسبب  
 جنون محبت یا بیم رنج و محنت باشد هیچ وجه جازم نمیتواند شد و ازین است  
 که قطع نظر از عقلا و مؤمنین عوام کالانعام نیز اینچنین مرگ را مرگ حرام نمیدانند  
 از بدترین انواع جابمه گذاشتن می شمارند و چون منافات این رسم مذموم  
 و رواج شوم یعنی کشته شدن ضعیفان مرقوم با دایمی که شائبه حیات داشته باشد  
 با حکم شریعت غر آعلی صاحبها الصلوة و التناکالشمس فی رابطة النهار ظاهر  
 و آشکار است و مخالفتش بسبب رضیه الضاف و عدالت و لوازم حفظ و حرمت  
 نفوس عایا و برایا که بدائع خالق کل اشیا جلالت عظمت اند در بادی نظر  
 اظهر پس واجب است که بیخ این ظلمهای صریح عموماً و زنده خشن  
 بند و زنان یعنی سستی خصوصاً چنان برکنده شود که باز احدی با کتاب آن مبادرت  
 نه نماید لهذا اشتها داده میشود که سکنه قلم و این سرکار دولت پایدارین  
 حکم نضت انجام که در حقیقت یعنی بر جان سنجشی ضعیفان مرقوم و استخفاظ اولیای  
 آنها از شبیه قتل جماعه مظلوم است مطلع و آگاه گردیده آینه به بحر لقی  
 و تفریق و تدفین بیچک ذی حیات جبارت تمایز و زنی را اگر چه در حال مرگ

شوهرش یا بعد از آن برستی شدن ماصرار و رزد زینهار سنوزند و الا ما خود بچم  
 قتلش گردیده بکیفر کردار خود خواهند رسید و هرگز هرگز شفاعت کسی و حیل و  
 غدیری درین خصوص سموع نخواهد شد و هم چکله داران و تحصیلداران و تخانه داران  
 وزینداران و مستاجران و معافیداران و هرگونه محافظان و پاسبانان  
 قری و قضبات را لازم و واجب است که علی الدوام مستفسر و خبرگیران بود  
 همین که قصد کسی بسوختن زنی یا زنده درگور کردن کسی و جز آن دریا بند قبل  
 از آنکه کار با تلاف نفوس کشد بواقعی مانع آمده آن اجل گرفته و اولیاء او را  
 ازین حرکت بجا باز دارند و اگر او خود یا اولیاء او ازین قصد باطل باز نمانند  
 پس کسانی را که بانی و باعث این حرکت باشند بلکه شرکا و معاون آنها را  
 گرفتار ساخته و تحقیقات ضروری بعمل آورده مجربان را بر در دولت حاضر گردانند  
 که هر واحد از آنها بحسب شریعت غرا و احکام اقدس مع اعلی بسنارسد و هر چند  
 که زنان اشرف را در محکمه طلب نمی توان کرد لیکن نظر بحفظ و صیانت ماش  
 بازاله آن جوش جنون بخانه خودش یا خانه دیگری بنجوی مقید دارند که کار بهلاش  
 نکشد و هم حفظ عرض و ناموس آن کمابیتی تواند بود و تا وقتیکه فعل ضامی

و چهلکامی بازماندن آینده ازین حرکت بیجا در حال آینده دخل رسانند هرگز زبانی نیابند  
 دستور در خصوص ارزانی غله که رفاه خلأق در است و طلب بخاره با  
 از نواح از آنجا که رفاه رعایا و فلاح برآید در هر باب عموماً پیشتر ما محتاج  
 ضروریه خصوصاً دائماً مطمح نظر و پیش نهاد خاطر فیض مظاهر است نظر بگرانی  
 نرخ غله که مدار زندگی جمله نوعی حیات بر است منظور است که بخاره با از هر نواح غله  
 در اینجا آرند و بارزانی آن کوشند بنابراین حکم فیض توأم بنامش ناقص میگردد  
 که اشتها را ت و حکمتا محبات در باب طلب بخاره با مع غله و اسیراری  
 خلأع بروقت حضوری زودتر نوشته برای ترین مبر خاص حاضر سازد  
 دستور بنام عمال در باب تنبیه اچوتان تبه کار که دختران نوزاد را  
 میکشند از آنجا که اچوتان تبه کار با وصف تاکیدات سرکار بد قرار از شیوه  
 ناستوده هلاک ساختن دختران نوزاد باز نیامده اند مجدداً اشتها را محبات  
 در باب ارتکاب این امر متکره شرف امضایافته و تقصیل ذیل  
 با آنها حمت گردیده زیب ترقیم می پذیرد که اشتها را محبات مذکوره را در  
 علاقه جات متعلقه خود با بگذرگاه عام آویران و شتر گردانیده چنان بنده است



و خبرگیری نمایند که آینه این امر مذموم بوقوع نیاید و اگر احیاناً بظهور  
 مرتکب آن رافی الفور گرفتار ساخته بر در دولت مظهر سعادت حاضر گردانند  
 و گرنه سزای شدید خواهند یافت درین باب تاکید فرمودند  
 دستور در باب خالی نداشتن مکانی تا داران دزدان مخفی نشینند  
 از فحوائی عرض داشت علی رضا کو تو ال بیت السلطنت لکنه به عرض باریابان  
 بارگاه غر و جابه رسید که بسیاری از اکنه و باغات شهر خالی افتاده میباشد  
 و در انجا بدعاشان و دزدان پناه گرفته بزدی و غیره ارتکاب می نمایند  
 و بیشتر می از باشندگان بیت السلطنت لکنه خود را بکرایه داران بد  
 اخذ ضمانت و بلا تحقیقات حال آنها تفویض مینمایند و کرایه داران بقب و غیره  
 مال و اسباب همسایگان دزدیده روپوش میشوند لهذا اشتراک داده میشود  
 که جمله ساکنان بیت السلطنت اکنه و باغات خود را آباد دارند و بکسانی که  
 برای سکونت سپارند ضمانت آنها گیرند بعد الیوم اگر کسی مکان و باغ  
 خود را خالی خواهد داشت خواه تفویض دیگری بدون گرفتن ضمانتش خواهد نمود  
 هنگام وقوع واردات دزدی و غیره باز پرس و مواخذه از مالک مکان و

باغ بعل خواهد آمد و هیچگونه عذرش مسموع نخواهد گردید و دستور  
 در باب اسلحه نه بستن و فروش آمد در فت سپاهیان سلاح بند از آنجا که اکثر  
 از فت نه برد از آن و متمردان سلاح بسته در کوچه و بازار بر آمده و مرکب خانگی  
 می شوند بنا بر انسداد ابواب این مفاسد احکام مفصله ذیل شریف است  
 و امضای یا بد تا احدی برخلاف آن بعمل نیارد و غرض اول  
 بعد از امضای اشتها رهن سوامی کسانی که برای بستن اسلحه به همراهیان آنها اجازت  
 و مهور با آنها عنایت شود دیگران از بستن اسلحه ممنوع باشند و از کسانی که  
 مهور با آنها داده شود حکم گردد که حاضر ضامنی مردم همراهی خود گرفته بگذرند  
 و داروغه نیوان عام آن را تصدیق نماید و هنگام دادن مهور بر او وضاع  
 و حیثیت استدعی بحاظ دارد و سوامی کسان مذکوره بالا هر سیکه سلاح بسته  
 در کوچه و بازار خواهد بر آمد تخانه داران و دیگر مردمان کو توالی اسلحه او را  
 منتشر ساخته ارسال بارگاه غر و جاه خواهند نمود تا بمعرض ضبط در آمده  
 داخل سرکار والا خواهند شد و گاهی واپس نخواهند گردید و هر سیکه کار دینچه  
 و شیر بچه و گیتی و غیره اسلحه را مخفی با خود خواهد داشت علاوه بر ارتعاع سلاح

منزای دیگر هم حسب احکام قدس شیم خواهد یافت دفعه دوم از سپاهیان  
 نوکر صاحبان انگریز بهادر بکلاحظه در وی و چپراس و از ملازمان عماید چه منتسبان  
 خاندان سلطنت و چه ملازمان این دولت و چه وثیقه داران بمجانسه مهو  
 عنایتی و از نوکران عمال و عدالت بمجانسه بستک و حکمنامه و عرضداشت  
 و عرض ارسال و غیره در باب سلاح بندی تعرض نشود و در صورت اشتباه  
 کو تو ال تحقیق نموده آنچه مناسب داند و خلاف احکام وضو ابطس کار و الا انباشد  
 بعمل آرد و فوجت سوم مسافران سلاح بند که از پیر و نجات لشهر در آید  
 داروغه تخانه متعینه آن ناکه مهر تخانه بردست آن شخص کرده باشد و محله او  
 را باید که بمکانیکه آنها فرود آید بصاحب خانه اش گفته دهد که مانع آنها باشند  
 که سلاح بسته بر نیانند و اگر کسی از آنها بگفته صاحب خانه عمل نکند صاحب خانه  
 به تخانه داریا کو تو ال اطلاع دهد و مسافر کی سلاح بسته قصد بیرون رفتن  
 از شهر نماید کو تو ال یا تخانه داریا سکنش اباید که مهر تخانه بردست او کرده دهد  
 مگر احدی بدین وجه چیزی از مسافر طلب نسازد چه اگر کسی صراحتاً یا حیلته چیزی  
 از مسافر آینه یا رونده خواهد گرفت یا زیاده بر دو ساعت کسی را از آینه گان

متوقف خواهد داشت در صورت شکایت مسافر و ثبوت قصور اخذ  
 و جر و متوقف داشتن بیجا نیز یافته بر طرف خواهد گردید و قیاس  
 از فرقه سپاه هرگاه که ملازمان سرکار و الا برای تصحیح و جاززه یا دیگر کارها  
 ابد قرار روند باید که یکی از افسران همراه آنها خبر بگیران و ذمه ارا فعال  
 آنها باشد و اگر یکدکس باشند باید که چندی مهربی افسر یا متهتم که چندی که گروه  
 آن اختیار فرستادن سلاح بندان از سرکار عالی حاصل کرده باشد  
 با خود داشته باشند مگر درین حالت هم حکم نیست که سوای آمد رفت بکار  
 سرکار یا چوکی و پاره کسی برای سیر و تماشای سلاح برآید و الا سلاح او متسرع گردد  
 و قهقهه رخ اگر کسی را در میان بکنند خود بگیرند یا در او بند برعین آن که آینه نمونه دیگری بود  
 سلاح بسته بیرون خواهد آمد این هر دو کس یعنی دهنده و گیرنده مجرم تصور  
 خواهند شد و علاوه بر اتزاع سلاح حکم نصفست توام سزا خواهند یافت فقط  
 از آنجا که به نقل جمله قوانین مندرجه کتاب دستور واجدی درین مختصر و قری  
 مطول ترتیب دادن می باید لاجرم بذر چند دستورات از ان بسبب شتی  
 نمونه از خزوار و اندکی از بسیار گفتا و رزیده فهرست کتاب موصوفه بالفا

مرقوم قلم صداقت رقم میگردد و تا ناظرین با تمکین بمطالعه آن نیکو دریابند که حضرت  
 بادشاه حجه به بوفور سعادت پیرو بی و عالی دماغی در ضبط و تقینه قوانین و حکام  
 متعلقه اهم اصول سه گانه انتظام مملکت که عبارت از تحصیل خراج و انبساط  
 مواد شر و فساد و قطع و فصل خصومات است با دیگر فروع متعلقه اش دقیقه

از دقائق نامرعی نگذاشته

## فهرست کتاب دستورات و اجب دی

دستور اول متضمن فائده کثیر و رفاه حال هر صغیر و کبیر  
 دستور دوم درباره متمدان و استیصال بنیان ظلم و فساد  
 دستور سوم حکم بنام عالمان و داور و عنکان درباره عجلت تصفیة مقدمات  
 دستور چهارم درباره رفع مقدمات مستغنیان عالی مخصوص انگیزی حکم بنام  
 دستور پنجم طلب فہرستهای مقدمات منفصله و غیر منفصله  
 دستور ششم بقدم منع قبض و تحصیل زرتعلقه داران پیش از شکون  
 دستور هفتم درباره تقرر تحصیل داران امانی و دستور برای ایشان

دستور ششم درباره تصفیه مقدمات بلار و رعایت حکم بنام امنای مفتیان  
 دستور نهم درباره رفع تعدیهای مردم فوج جنگی و نظامت و حکم بنام فسران فوج  
 دستور دهم درباره امتناع اجرای قبایح از هیچکدام محکمه سوامی عدالت العالیه  
 دستور یازدهم درباره انتظام و منع رشوت و دیگر هدایت  
 دستور دوازدهم در ماده و تانون هولی و منع نهرن یاوده سرانی  
 دستور سیزدهم در حال منع سستی شدن هندی و زنان  
 دستور چهاردهم در باب آسایش رعایا و عامه برای حکم بنام کارکنان سلطنت  
 دستور پانزدهم در باب آسایش عایا و تسهیل گذشتن عراض حکم بنام ارکین دولت  
 دستور شانزدهم درباره استکشاف حال فوج ظفر موج و حکم بنام وزیر اعظم  
 دستور هجدهم در باب رفع تکرار معروضات و موقوفی اخبار غیر ضروری  
 دستور بیستم متضمن رفع عذرات استغیثان انگریزی و حکم بنام مشروط  
 دستور نوزدهم در باب آداب شناسی دربار معالی و حکم بنام دار و نعه دیوان عام  
 دستور بیستم شعر ازانی غله که رفاه خلایق در انست و طلب بنجاره با از نواح  
 دستور بیست و یکم بضمون صدور و ورود حکم بنام کوتوالان و غیره

دستور بست و دوم متضمن سرعت تعین احکام و  
 تعین میعاد و وصول جوابات علی الخصوص در مدت انگیزی  
 دستور بست سوم در باب ممانعت بیع و شری زمینداری و ناکار حکیم  
 دستور بست و چهارم مشعر رفع خلاف سرتگی و منع رسیدگی اصول  
 دستور بست پنجم متضمن تنبیه راجپوتان تبه کار که دختران خود را می کشند  
 دستور بست ششم انتظام سیله و اهل سیله و ممانعت محصول غیر و  
 دستور بست هفتم مقدمه سر اولی و رفاه رعایا و حکم بنام شرف الدوله بآ  
 دستور بست هشتم درباره تدارک زدان ایلی و نهاری حکم بنام شهنشاه بیت سلطنت لکنو  
 دستور بست و نهم محتوی انتظام امور خبث گیری و رفاه مردم فوج و امتناع رشوت  
 دستور سی ام درباره انتظام و حفاظت مسافرن از دست هر کارگان و چراییان  
 دستور سی یکم مشعر تنبیه بر صغیران امور دولتی و خواهی و گذشت سازند و حکم بنام عالمان  
 دستور سی دوم محتوی انشاق و تدارک و ارادت و مطابقت آن از اخبار  
 دستور سی سوم حکم بنام کوتوال جهت خالی نداشتن مکانی تا دزدان منحنی نشینند  
 دستور سی چهارم متضمن رفع بدعات زمینداران و گذر بانان

دستورسی و پنجم در باب محصول باغات حبید و منع اغراس  
 دستورسی و ششم در باب رفع تکلیف بیوپاریان اجازت فتن بگرنجکیه بتبردا  
 دستورسی و هفتم مشعر رفع شرکایت صاحب رزیدنت بهادربابت هرگاه  
 دستورسی و هشتم درباره استغیثان کاذب مفتریان باطل ستیز  
 دستورسی و نهم بمقدمه ممانعت تعرض از تخانه داران عمل کمپنی انگلیزین  
 دستورسی و دهم در باب منع رشوت ستانی و نظام فوج  
 دستورسی و یکم درباره انتظام عشره محرم الاحرام و هدایت عزاداری  
 دستورسی و دویم - بمضمون صدر  
 دستورسی و سوم برای امنای سرحدی شتلمبر دوازده و فعه  
 دستورسی و چهارم درباره نظم و نسق و حکم بنام عالمان  
 دستورسی و پنجم در باب رفاه رعایا و هدایت لعبالمان  
 دستورسی و ششم در باب سرعت ارسال جوابات استغیثان  
 دستورسی و هفتم درباره منع آبروریزی و قطع اعضا بقید و حکم بنام عالمان  
 دستورسی و هشتم درباره رفاه و دادرسی رعایا ❀



دستور چهل و نهم درباره تحقیق امور حضور تحصیل دستکشاف غامله جمع  
 دستور پنجاهم درباره اسلحه نه بستن و روشن در رفت سپاهیان سلاح بند  
 دستور پنجاه و یکم درباره آتشفشان فوج و حکم بنام میرنجش  
 دستور پنجاه و دوم درباره رفع نالشهاک بصل  
 دستور پنجاه و سوم درباره اسنای سرحدی و دستورات شکر چنبل  
 دستور پنجاه و چهارم درباره امتداز نامه  
 دستور پنجاه و پنجم هدایت نامه برای عالمان  
 دستور پنجاه و ششم جهت انتظام ملک و حکم بنام ناظران  
 دستور پنجاه و هفتم ضمیمه دستور پنجاه و نهم بشمار مذکوره درباره قبولیت تحریر آن  
 دستور پنجاه و هشتم رفع مستنزع بطور سری  
 دستور پنجاه و نهم بمقدمه اخبار و اخبار نویسان  
 دستور شصتم درباره حال سیله و انتظام آن مع دیگر کوایف  
 دستور شصت و یکم درباره رسن نامه و بنامه سلطانی و اشتها رقیب میعاد سه ماه  
 دستور شصت و دوم هدایت نامه سنه دوم جلوس مینت با نوسن سابق <sup>۱۳۶۵</sup> هجری

دستور شصت و سوم درباره مالگذاران نادیده  
 دستور شصت و چهارم بمقدمه الضباط دستور پوشاک لباس  
 دستور شصت و پنجم درباره موقوف کردن سائبان پیش درگن  
 دستور شصت و ششم درباره منع کبیر خوانی و آبروریزی انتهى تمام  
 چون حضرت بادشاه عالم پناه از فکر رتق و تق ممالک و بلدان تدابیر  
 مهمات ریاست و اندیشه کارهای نظم و سیاست مایه جمعیت خاطر عالم  
 با اعتماد وزیر با توقیر بدست آورد و از نیکه نفس ناطقه انسانی تحمل تعطیل نتواند کرد  
 جستجوی شغلی دیگر برای رفع توحش طبیعت فیض طویت بر بهمت بلند و ارادت  
 ارجمندش واجب و لازم افتاد و از آنجا که حکم قواعد طبیعیه و احکام حکمیه استغنا  
 مشاغل تفریح و تشیط خبر اعظم علاج برای درستی مزاج بود و از اطبای خدایت  
 و البای صداقت اندیشه هر یکی تجویز ضرورت مداوای آن می نمود نظر بر آن  
 از برای دفع کدورت های دماغی و رفع آلام و ملالتهای طبیعیه و کسب سویت  
 و اعتدال مزاج فیض امتزاج طبع همایون مقدس را دستور می بخشید تا  
 از هر گونه مشاغلی که اشتغالش فرح و نشاط را شاید و از حس و خاشاک بهموم

و افکار رفت و رو ب کلی زوایای خاطر عاظر بنماید آنچه در خورشوق و سپند  
 طبع از جمند بیند روز کی چندش با شتغال و استعمال برگزیند و چون مسلم است  
 که دل و دماغ با دشاها ب بلند همت را قوتی دیگر میباشد و خجستگی و لطافت  
 فکر و خیال ایشان نسبت با افکار و خیالات سایر جهانیان تفاوت زمین و  
 آسمان دارد و در عروج ادراک و کمال بلندی حوصله فرقی نمایان و سببیتی  
 بجد و پایان میان ایشان و دیگر سائر طبقات جهان ثابت و متحقق سیما  
 حضرت خاقان اولی العزم سلطان عالم که در صفای فکر و غایت علو  
 فطرت بر بادشاها با غر و شان هم تقدم با شرف داشته و بمن فضیلت  
 شد ایندو گیتی خدیو همت و الا نمت خود را از ابتدا تحصیل کمالات انسانی  
 و تکمیل فضایل انسانی و تحقیق علوم و فنون عجیبه و تدقیق حرف و کمالات  
 نادره غریبه برگماشته حوصله بلندش نگذشت که بهنگام ضرورت کسب  
 راحت و آرام با چنین حالت علالت هم از کتاب فنون کمال  
 فارغ البال ماند و فرصتیکه در آن خود را محض برای درک لذایذ عیش و نشاط  
 و جلب منافع سرور و انبساط مخلصی با طبع فرموده به بی شغلی بخت از تحصیل و

تکمیل علوم و فنون بگذار دلاجرم طبع و الایش بمقتضای قول مشهور مصرع  
 چه خوش بود که بر آید بیک کرشمه دو کار <sup>از جمله مشاغل</sup> موجب رفع توحش و مال  
 آنچه باشتغال درین حال پسندیده و برگزیده حل و تکمیل فنونی چند  
 خاطر پسند بود که تفصیلش بدین نوع بطریق اجمال مرسله گامی مقال است  
 فن اول تاریخ و سیر که مطالعه اش شمع دیده وری سلاطین <sup>زیر گویند بار ۱۲</sup> باغ و تکمین  
 می افزود و انواع طرق هوشیاری و تجربه کاری بخرد و در آن جهان  
 می آموزد دانستنی است که اصل معنی تاریخ موقت کردن مری موی باشد نشان  
 کدام واقعه فخریه و حادثه عظیمه یا تعیین ماه و سال و امثال آن و در اصطلاح  
 ارباب فن عبارت از پدید کردن آثار و اخبار انبیا و سلاطین و بزرگان <sup>دولت</sup>  
 و دین و دیگر واقعات جهان و حوادث دوزمان و کیوف انقلابات ملوک  
 و حکام و صنوف تغییرات و تبدلات عمود و ایام است اکثر همین را سیرت  
 خوانده اند و بعضی آنرا خاص کرده اند باحوال انبیای کرام و اولیا عظام  
 و علما و فضلا می عالی مقام و قصص و حکایات و نقول و روایات ایشان  
 پس بموجب قول اول فن سیر عام است که شامل حالات جمیع طبقات نام

و سایر فرق و اقوام باشد و متضمن هر جنس سوانح و حادثات و کیف و مقامات  
 ارضیه و سماویه بود و میان هر دو معنی نسبت عموم و خصوص است قول اول  
 نسبت ثبانی راجح و متفق علیته است و هر گاه معلوم شد که اصل ماده و موضوع  
 که درین فن بحث از آن کرده میشود احوال گرامی طبقات اشرف مخلوقات  
 و سوانح عبرت آمیز و حیرت انگیز آن طبقات بهیه و معاشره علییه میباشد پس  
 شرافت و عمدگی این فن شریف هیچ جای شک نماند و آنست که باعتبار شرافت  
 و لطافت موضوع از جمله فنون شریفه و علوم لطیفه اش توان خواند علاوه بر  
 کتب سماوی تیر بیشتر مملو از معاملات و آثار انبیای کرام و احوال و اخبار  
 سلاطین عظام بوده است درین صورت بر شرافت و عمدگی این علم لطیف و  
 فن شریف هیچ دلیل زیاده تر ازین نتواند بود که یکی از علوم مصرحه کلام حضرت  
 ملک علام نوعی از شرف مناسبت حاصل دارد بلکه در بعضی مضامین اقتضای  
 بکلم تفسیری از تفاسیر سر ایا تنویر آن کلام اعجاز نظام واقع میگردد و نیز از بسکه  
 درین فن شرح کیوف هر گونه خیر و شر و نفع و ضرر و بیان هر نوع فضائل و ذل  
 و دیگر اقسام حالات عجیبه و سوانح غریبه از بزرگان و بزرگ زادگان پیشین

میباشد پسینان ازان کردار با برمی چینند و اعتبار با می گزینند و چون  
 در کتب تجارت ب سلف باعث دیده افزوی خلف است و از واقفیت برحالات  
 سینن و شهر اطلاع بر مصالح عواقب امور دست میدهد معتمدان شناخت  
 راستی و درستی را می صواب نما و امتیاز در منافع و مضار دین و دنیا و دیگر  
 انواع فواید حال و مال است که حصول آن بی دستن حالات گذشتهگان  
 متعسر و دشوار و خارج از خیر عقل و اعتبار میباشد پس مطالعه فن بسیر و تاریخ  
 هم در معاش و استگیری نه در ان با عقل و تدبیر است و هم در معادرها و بصیرت <sup>افزایش</sup>  
 پاک گهران روشن ضمیر و از نیجا است که علمای دانش فرجام و عقلای عهد  
 و آیام همت و الا نمت بر جمع وقایع نیز نگیمای روزگار و رسم حالات عجایب  
 و غرائب گردون دوار بگماشته طرفه یادگار با از خود برای دانش آموزی  
 پس آیندگان بگذاشته اند و منافع این علم بجدیت که فضلامی خرد آهنگ  
 و رنگ از جمله علوم ضروریه اش پرشمرده اند و هزاران کتب و دفاتر بجمع و  
 توصیفش سیاه کرده چون طبع اقدس بندگان سکندر شان بسیر و ملاحظه  
 کتب این فن مائل گشت بسا کتب ضخیمه آن را در اندک مایه فرصت نظر گما <sup>ایست</sup>

بگذرند و به تیز حالات صحیح از غیر صحیح مراتب تحقیق و تدقیق را با قسی غایت  
 رسانید حل هزاران عقده باریک ازان دفاتر پاستان با معان نظر بلند

فرمود و از عجایب سواخ و غراب روزگار بجزوای عزای فاعتر بخوا

یا اولی الألبصا چه تحقیقات و موثکافیها که نمود فن دوم  
 تعمیر بنیه عالیه و اقسام ایوانات و قصور عظمت و لطافت معمور است سبحان  
 چه فنی و چگونه فنی که ابتدای بنای ایجادش بی توسط و سائط و اسباب  
 خود از حضرت بانی قصر وجود خداوند و افضل و اجدد گردید که او سبحانه  
 ایوان نه طبق سماوات را به قدرت کامله خویش برافراخت و اول بنا  
 در زمین بجل کعبه مکرم فرود آمد و است که به ستیاری فضل و کرم خود پیش  
 ساخت تزیین انواع قصور و ایوانات در صدرین بر کمال صنایع این  
 نقش دلیلی است بتن و تعمیر کاخ جسد انسانی با اقسام صنایع و استاد کاریها  
 برید بیضا نامی قدرتش حتی است روشن و از فرط شرافت این فن است که  
 بعضی از انبیای کرام مثل حضرت ابراهیم و حضرت سلیمان علیهما السلام با  
 آن پرداخته کعبه و بیت المقدس البصر همت علیای خود تعمیر نمودند

و سنتی از خود برای مقتضیان آثار و صاحبان عقل و اعتبار بگذشتند پس  
 حضرات پادشاهان باغ و شان اشتغال این فن شریف را کمال رسانیدند  
 و جدی شاغل مشاغلش گردیدند که حالا استعمال این عمل شرک محض از سن سنیه  
 پادشاهان باغ و شان شمرده و خیال کرده میشود اصل غرض پادشاهان  
 باغ و شان از توجه و اشتغال بدین فن فیض موطن اول تعمیر بعضی ابنیه خیر  
 مانند مساجد و معابد و حوض و آبار و انهار و مدارس و کاروان سراها  
 فیوض و برکات آثار میباشد دوم گذشتن پسندیده یادگاری از خود در  
 جهان بی بنیان سوم ایصال منافع کثیر در هنگام تعمیر چه هزاران هزار مردم  
 از اهل حرف و دیگر محتاجان و احیران بوقت تعمیر ابنیه علیه بهره ازان رسانند  
 و انواع فوائد و اقسام عوائد ازان بدست می آرند باجمه این کار پادشاهان  
 و الا تبار متنبی بر لبها منافع و مصالح هم در حال و هم در مال می باشد چون  
 حضرات پادشاهان باغ و شان را شوق اشتغال این فن زیاده تر شد بلکه  
 اشتغال و استعمالش از جمله لوازم کارگاه سلطنت قرار یافت حکمای عصر  
 دقایق و نکاتش را بشمول اقسام فنون ریاضیه با همه ادله و براین صحیحی قریحه

لا

از اقسام  
 کهنه ۱۲

له جور

تجربین

پل ۱۲

آبار حوض

بسیار جا ۱۲



واضح و بین ساخته مانند مسائل و مباحث دیگر سائر فنون شریفه و علوم لطیفه  
 به تدوین و تصنیفش پرداخته اند تا آنکه اکنون این فن شریف از کتاب  
 علم ریاضی شطرنجیت و از صفحه عمل اراضی بهین سطره حضرت سلطان همه دان  
 بعقل و خیرت علیامی خود آنچنان ملکه بشاقتی درین فن شریف حاصل کرد  
 و آن گونه ایجادات عجیبه اختراعات نادره غریبه بتعمیر انواع ابنیه علیه برآورد  
 که مهندسان روزگار و معماران تجربه کار هر ملک و دیار بتماشای مختصرات  
 جدید حضرت سلطانی غریق بحیرت و سرگردانی در مانند و از اقطاع تو احترام<sup>عش</sup>  
 اجد تعلیم تازه این فن مدرسه عقل و عتبار خود بر خوانند فن رسوم  
 از فنون پسندیده و برگزیده حضرت سلطان زمان دارامی سکندرشان  
 فن شاعری است که بفحوا می غرای ان بن اشعر حکیمه پرده کشای اسرار  
 حکمت است و ازین است که بعضی شعرا می اوستاد فن را در زمان تسلیم  
 ملقب بلقب حکیم کردند فن چهارم از فنون مسطوره منطوره  
 فن موسیقی است که اصعب ترین علوم و فنون از روی کمال و غایت  
 دقت و اشکال است و در قوت تاثیر بر جمله مؤثرات قویه این جهان

سبقتی نمایان برده است همانا جز نقش بر آب کشیدن و گره در هوا بستن  
 هیچ نظیری برای تصویر عمل بنظیرش نشان نتوان داد اکنون سترای که  
 حضرت بادشاه عالم پناه از جمله مشاغل و کارهای دافع رنج و توحش این  
 هر دو فن را چرا بگشتن برگزید و مخصوص شایسته استعمال استعمال فرمود بانندی از  
 کیفیت اجمالی این هر دو فنون لطیفه و مشاغل شریفه زبان قلم حقایق رقم پذیر  
 و تفویض کرده می آید مخفی مباد که از کتب حکمت و اخلاق چنان سپاریده است  
 در پیوسته است که اصل سبب تعلق نفس به بدن نسبت شریفه ابتدائی است  
 که میان اجزای عناصر حاصل شده و لهذا زوال آن نسبت سبب قطع تعلق  
 میگردد پس بحقیقت نفس ناطقه عاشق همان نسبت است و ازین است  
 که آن نسبت شریفه بهر جا که یافته شود موجب کشش و انجذاب نفس و  
 سبب اهتزاز وی میباشد چون حسن که عبارت از مناسبتی است خاص  
 میان اعضا و بلاغت و فصاحت که عبارت از مناسبتی است خاص میان  
 اجزای کلام و نیز میان کلام و مقتضای مقام همچنین تاثیر اشعار موزون  
 و نعمات لذیذ هم از جهت تناسبی است خاص و ازینجا است که در اخلاق جلالت

زیادت تصریح این مرام بدین شرح و کلام زیب ارتسام فیته قول  
 حقیقت آنکه یک معنی است که اگر در اجزای متمزجه عنصری ظاهر شود اعتدال  
 مزاج باشد و اگر در نعمات پیدا شود ابعاد شریفه لذیذ و اگر در حرکات ظاهر  
 شود عینج و اگر در کلام واقع شود مضاحت و بلاغت و اگر در اعضا پیدا شود  
 حسن و اگر در ملکات نفسانی ظاهر گردد عدالت و نفس در هر موطن عاشق  
 و طالب بمعنی است بهر صورت که نماید و بهر لباس که برآید انتهی و تنیز صاحب  
 اخلاق جلالی در جای دیگر میفرماید هر چند نسبت اعتدال مزاج شخصی الطیف  
 و اشرف باشد میلان نفس او بصورت حسنه و نعمات رخیمه و شمایل کریمه  
 اقوی تواند بود چه هر آینه چون منال کمال هر دو از یک هوا سر بر میزند و در  
 اعتدال هر دو از یک منبع سیراب میشود میلان تا آنکه حقیقت محبت همان است  
 ظاهر خواهد شد انتهی و چون اینهمه فراگرفتی پس بدانکه سبب شوق و توجه حضرت  
 بادشاه عالم پناه باین هر دو فنون شریفه و اشغال لطیفه کمال اعتدال فطرت  
 علیای حضرت سلطانی است چنانچه اشارتی باین سابق ازین در بیان  
 عاشق مزاجی حضرت بادشاه عالم پناه هم رفته این بود بیان اصل سبب میلان

و توجه خاطر عاظم بندگان حضرت سبحان سخن داود احمان بطرف این هر دو  
 فنون شریفه و علوم لطیفه اما بیان کیفیت اجمالی این هر دو فنون لطیفه و علوم  
 شریفه پس اکنون شروع نموده می آید در آن کلام در بیان فن شعر  
 بر سخن سبحان دقیقه رس و روشن طبعا غور شیا نفس مخفی و محتجب باد  
 که معنی شعر در لغت دانستن و دریافتن است و در اصطلاح سخن موزون و مقفی  
 که قابل قصد موزونی آن کرده باشد و چون شعر از اقسام سخن است اول  
 سخن در وصف سخن میرود واضح باد که نغزترین آفریده های آفریدگار جهان  
 و گزیده ترین صفات و کردارهای بنی نوع انسان بیارگاه حضرت خداوند  
 ذوالمنن همین سخن است که منقح گنجینه عبادات الهی و ناخن عقود سعادت  
 نامتناهیست بر کاشفان و قالیق کاف و نون پرده کشایان اسرار کن فیکون  
 نیکو روشن و مبرهن که اول سخن از صفات قدیمه حضرت سخن آفرین است و نیز  
 نخستین حرفی که از قلم تقدیر خداوند تقدیر بر صفحه امکان نقش بسته سخن است سخن  
 و نیز سخن از بدایع و دایع او تعالی است که در نهاد انسان خاکی بنیاد نهاده هانا  
 اگر جهان جانش خوانند سزا است و اگر جان جهانش گویند رو آری لمولفه

سخن پیرایه جاہ و جلال است	سخن سرمایہ فضل و کمال است
سخن فرمانروای ملک جان است	سخن مشکل کشای دو جهان است
سخن راحت دل افزو جهان کرد	سخن از سعدن جان سبب آورد
سخن دارد کلید فتح و پسا	سخن جان میدهد در آب گلها
سخن باشد دلیل منزل دوست	سخن مغز آید و باقی همه پوست

اگر سخن نبودی حمد و ثنای او سبحانه که وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی است  
از گوشت پاره زبان ناتوان کی مقرون با دگشتی و اقرار لسانی که مدار شہوت  
ایمان بر جهان است چگونه بر زبانها بگذشتی کتب آسمانی و صحف ربانی ز سخن است  
که از سر حشر پیہ هدایت سیراب نمای تشنه لبان تیه غوایت گردیده سخن است  
که از خلقتکده جان و کشور معنی بعالم جسم و جهان صورت جلوہ گر آمد و از عالم  
جسم و جهان صورت باز بر آہ دریکہ گوش مستمعان درون خلوتکده جان در آمد  
با بجاہ کن رکین بارگاہ هدایت و ارشاد و گزیدہ ترین مظاہر شان منہ المبدرو  
الیہ المعاد سخن است و چون بنامی تعلیم و تعلم بر تقوہ و حکم بنیادہ اند پس اگر سخن  
منی بود چگونه زبان فیض ترجمان شرع اطہر و ناموس اکبر تعلیم احکام حضرت

ملک علام به بندگان ظلوم و جهول میفرمود جمله محمد خداوند کبریا و نفوس مدیاح  
حضرات انبیا و تفاسیر و احادیث و مسائل فقه و کلام و اصول و دیگر سایر علوم  
معقول و منقول همین سخن است و نعم ما قیل

سخن را آفرید اول خداوند	سخن آمد کلید قفل هر بند
سخن از آسمان آورد جب ترل	سخن را بر همه اشیاست تفضیل

نقادان بازار خردمندی را گوهری آبدار تر از سخن در ستاع خانه امکان است  
ز سیده و صیر فیان نقد و نهر سپیدی رازری کامل العیار تر از سخن سوده  
محک امتحان نگردیده مولوی نطنامی رست در تعریف سخن نظم

جنبش اول که تسلیم گرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده اول چو بر انداختند	جلوه اول بسخن ساختند
تا سخن آوازه دل در نداد	جان تن آزاد بگل در نداد
چون تسلیم آمد شدن آغاز کرد	چشم جهان را بسخن باز کرد
نیست درین کس نه نوحه تر	موی شگافی ز سخن تیز تر
بی سخن آوازه عالم نبود	اینهمه گفتند و سخن کم نبود

اول اندیشه پسین شمار تا جوران تا جورش خوانده اند که بنو آئین علمش برکشند اوز علم فتح نماینده تر ملک طبیعت بسخن خورده اند سیم سخن زن که درم خاک است صدر نشین تر ز سخن نیست کس هر چه نه دل بخیبر است از سخن تا سخن است از سخن آوازه باد	این سخن است این سخن اینجا بدار وان دگران آن دگرش خوانده اند که بنگارین قلمش برکشند وز قلم اقلیم کثایند تر مهر شریعت بسخن کرده اند زر چه سگ است هوی فراق است دولت این ملک هم اور است شرح سخن بیشتر است از سخن نام لطف امی بسخن تازه باد
---	--

حضرت اوستادی شاه سید الفت حسین صاحب موسومی قادری  
المخلص فریاد سلمه التذالی یوم التناد در نسخه منظومه کثیر الفوائد عدید القوا  
مقبول سخنوران آفاق مسمی بدستان اخلاق که بفتون ثلاثه حکمت عملی  
نوکر زخامه بلاغت شامه فرموده و دیباچه آزار بنام نامی بندگان سکن رشان  
قدرا فرای سخنوران جهان موشخ منوده در وصف سخن چنین میفرمایند

سخن چیت از کمان دل جوهری

سخن بی سخن جوهری است فرد

سخن ساغر آب حیوان بود

سخن مایه کامرانی دمس

در آئینه دل صفائی دهد

گه نور و گه نار باشد سخن

بموسی بن عمران که رب کریم

نگشتی اگر از سخن فیضیاب

میجا که جان در تن انداختی

نراندی اگر حرف تم بر زبان

حبیب خدا خاتم مسلمان

سخن منظر و صفت ذاتش بود

ز کنج بیخنده صنعتش گوهری

که یار دوزما پیش شرح کرد

که در قالب آب و گل جان بود

سخن لذت زندگانی دمس

بچشم خرد و روشنائی دهد

گه گنج و گه مار باشد سخن

بچشید و الا خطاب کلیم

کجا یافتی این معالی خطاب

با حیاسی اموات پر دختی

نگشتی با عجب از قم تر زبان

ازل تا ابد کس کس مسلمان

که سر فرست بر معجزاتش بود

پوشیده مباد که هر گاه مداح نفس حسن و جمال و خوبی و کمال عروس سخن

بدین حد و مرتبه است چه توان گفت در حق سخنی که با این همه اوصاف و کمالات



ذاتی بزبور مصحح بی بهای وزن و قوافی هم محلی و محلی باشد پایه خوبی و مایه  
صفت محبوبیش از کجاست تا کجا رسیده توان گفت و بکدام حرف و زبان درها  
بیش بهای اوصاف و محامدش را توان سفت احق چنین شاهد زیبا جمال  
با اینگونه ترین و آرایش حیرت افزای دیده حور و تصور صدق نور علی نور  
می گرد پس سخن موزون بهین اقسام سخن و گزیده ترین انواع این فن باشد  
لنذا بهین سبب سخنوران بلند مقام ممدوح و متصف به بود ای الشعر ادم  
الکلام گشته اند حضرت بادشاه حمجاه هرگاه توحی به تخیر مملکت سخن کرد  
در اندک مایه فرصت نامی بملک الکلامی بر آورد و از بسکه طبع روشنش از  
کمال عروج و اعتلا سر با آسمان برین سود و نظم و شعر گزینش از غایت فصاحت  
وضیا دعوی همسری با نبات انعش و پروین سینمو و نام نهیش در عالم  
سخنوری بلقب والای اتر شته گشته و ما هیچ علم استادیش در سر بلندی  
از اوج مهر گردون هم بگذشته استادان این فن زانوی سبق خوانی بجزو  
کمالات معمورش تکرند و درستی نسبت تلمذ خود را حضرت والایش سر اسر  
موجب اعتبار و افتخار خود شمردند کلام در بیان فن موسیقی

و آن شتمست بر چهار لعه لعه اول در بیان تعریف و غایت علم سستی  
 و بیان کیفیت وضع آن بدانکه سستی علمیت از جمله علوم ریاضیه بحث کرده  
 میشود در آن از احوال نعمات بحیثیت ایتلاف و اختلاف و هم از احوال  
 از مننه که مابین فقرات درمی آید بحیثیت وزن و عدم وزن تا حاصل شود  
 از آن شناخت کیفیت تالیف سخن و مراد از سخن در اصطلاح این طایفه مجرب  
 از نعمات است که مختلف باشد در حدت و ثقل و مرتب باشد به ترتیب مایم  
 و نیز گفته اند که متقن باشد باین سخن کلمات و الفاظیکه دلالت کند بر مضمون  
 محرک نفس تجرک لذت رسان پس برین تقدیر آنچه خطیبان و قاریان باین  
 خوشخوانی میکنند نیز داخل سخن تواند بود اما بقدر بقیده نمودن الفاظ و کلمات  
 بموزونیت و منظومیت چنانکه قول بعضی است خوشخوانی قرا و خطبا خارج از  
 حد سخن خواهد گردید اینست خلاصه آنچه صاحب کشف الظنون عن سامی <sup>لکتاب</sup>  
 و الفنون نوشته و بدانکه درین علم دو بحث است بحث اول از احوال <sup>نعمت</sup>  
 بحث دوم از احوال از مننه اول را علم التالیف و ثانی را علم الایقاع <sup>گویند</sup> الفایده  
 و غرض ازین علم حصول معرفت کیفیت تالیف احسان است اما معنی لفظ

موسیقی پس بدانکه لفظ موسیقی از جمله لغات سریانی است که گاهی بجزوف پیام  
 که یای تحتانی باشد نیز استعمال کنند و موسیقی گویند مو یعنی هوا و سیقی یعنی گره  
 مراد از مجموع این دو لفظ آنست که صاحب این فن گره بر هوا میزند اما کیفیت  
 وضع این فن پس بدانکه واضح این فن بموجب اتفاق جمهور حکیم فینا غور است  
 که یکی از تلامذه حضرت سلیمان علیه السلام بود گویند که وی سه شب متواتر شخصی  
 را بخواب دید که بوی میگفت برو بکنار فلان رود بار و علمی نادر از آنجا حاصل  
 کن پس صبح هر شبی در آنجا میرفت ولیکن نشان احدی نیافت که دم  
 علم نادر او می بیاموزد پس دانست که آن علم بدین نوع عمل حاصل شدنی نیست  
 لهذا فکری نمود و دید که جماعتی از آنهنگران در آنجا تپکها بضربات موزون و  
 متناسب بر سندانها میزند پس غور و تفکر کرد در صداهای آن مطارق و  
 بازگردید بکنان خود و قاصد درک و تحقیق انواع مناسبات میان آوازها گردید  
 و هرگاه حاصل شد او را ادراک این فن بقبض الهمام و غور و تفکر تمام ایجادیک  
 نمود و بران تارهای ابریشم بر بست و موزون ایسانی چند در توحید او سبحانه  
 و ترغیب خلق بطرف امور آخرت تالیف نمود اثری میگرد آواز آن آله بسیار

۱  
 مطارق حج  
 مطرق بختیجک  
 که سندی مشهور  
 گویند

مردم که اعراض میگزینند از تعلقات دنیوی و نیوی و نهایت مغز و مفتخر بود آله  
 مذکورتر و حکمای آن عصر و بعد از آنک زمان فیثاغورس حکیم دانا و محقق کامل الفتن  
 گردید بالغ بود در ریاضات بصفای جوهر خود و اصل بود بنزل ارواح و وسعت  
 آسمانها و میگفت که من نعمه های خوش الحانهای مرغوب از حرکات فلکیه  
 همی شنوم و در خاطر من آن نعمات و احسانات جا گرفته است سپس وضع کرد و قوا  
 این فن را وزان بعد متترا کرد و دیگر مختصرات خود را بر آن تا آنکه منتهی گردید  
 این فن با سطرطالین پس فکری نمود وی درین باب و ایجاد نمود عقل و دست  
 خود را غنون را و آن ساز یونانی است که میسازند لبه مشک چرمی از جلد <sup>سینه</sup> جادو  
 هر سه مشک آن با هم دیگر چپان میباشند و بر سر مشک اوسط مشک دیگر  
 کلان تر را تعبیه میسازند و انبوس با را با اینهمه مشکها ترکیب و ترتیب میدهند  
 و آنچه انبوس با سوراخدار میباشند و سوراخهایش را بناسبت میسازند تا  
 صدای طیبه کسب استعمال مستعمل از آن سوراخها بر آید همچنین است در  
 کشف الطنون عن اسامی الکتب و الفتون و بعضی رسائل دیگر و قول بعضی حکما  
 درینجا آنست که چون بعد فیثاغورس حکمای دیگر بتعمق نظر در یافتند که از

انبوب بالضم  
 و حرف سوم  
 بای موصوفه  
 بسختی که  
 از میان غلی  
 باشد

آفتاب عالمتاب در هنگام تحویل از برجی بیزجی آوازهای خاصه مخالف یکدیگر  
برمی آید لاجرم مطابق بروج اثنا عشر تقاضا اثنا عشر اخذ نمودند و اسامی مقامات مذکور است

راست عشاق بوسلیک باز	بانوا اصفهان بزرگ نواز
زیر افکن عسراق وزنگوله	پس حسینی و راهوی حجاز

فاما شعبه های آن نظر بر ساعات لیل و نهار به نسبت و چهار رسیده و نعمت  
را بر طبق روزهای سال سی صد و شصت مقرر کردند و نیز بعضی برینست که فیشاغوس  
اصول این علم را از اصوات فلکیه اخذ و استنباط نموده است و گفته است که  
هیچ نغمه خوشتر از آواز فلک نیست و در کتاب لمعات الاشراف مذکور است که  
نسبت شریفه که میان حرکات فلکیه بسبب سرعت و بطور مقادیر از منته  
واقع است هر آینه نسبتی بغایت شریف خواهد بود چه مدار کون و فساد عالم  
اسکان بران متبنی است پس عجب نیست که اگر آن نسبت را یا قریب بان را  
با اصوات نقل کنند و نغمات در آرنند در غایت ملائمت باشد و در علم موسیقی  
مقرر شده که هیچ نسبت شریف تر از نسبت مساوات نیست و هر نسبت که  
بوجهی از وجوه انحلال راجع به نسبت مساوات نشود از حد ملائمت خارج باشد

و در حوزه تنا فر داخل و نیز باید دانست که نزد بعضی ماخذ فن موسیقی مرغیست که  
 تقشس و موسیقار نام دارد گویند که در منتقار او سوراخها بسیار میباشد  
 و آزان سوراخها صداهای نوع بنوع برمی آید حکما علم موسیقی را از همان آوازها  
 گوناگون درک و اقتباس نموده اند شیخ فریدالدین عطار در کتاب منطق الطیر

قصه این مرغ چنین می فرماید

موضع این مرغ در هندوستان	هست تقشس طرفه مرغی بلستان
بچوئی در وی بسی سوراخ باز	سخت منتقاری عجب ارد در از
نیست جقش طاق بودن کار او	قرب صد سوراخ در منتقار او
زیر هر آواز او را ز دگر	هست در هر ثقب آواز دگر
مرغ و ماهی گرد از وی بیقرار	چون بهر ثقب بناله زار زار
در خوشی بانگ او پیش شوند	جمله درندگان فاش شوند
علم موسیقی ز آوازش گرفت	فیلسوفی بود سازش گرفت
وقت مرگ خود بنال آشکار	سال عمر او بود قرب هزار
بیزم آرد گرد خود صد خزینش	چون بر وقت مرگش دل ز خویش

در میان بنیرم آید بقیه ار	در ده صد نوحه خود زار زار
پس بدان هر ثقبه از جان پاک	نوحه دیگر بر آرد در دناک
چون بدان هر ثقبه همچون نوحه گر	نوحه دیگر کند نوع دیگر
در میان نوحه از اندوه مرگ	هر زمان بر خود بلرز و همچو برگ
از نفیسه او همه پزندگان	وز خروش او همه در زندگان
سوی او آیند چون نظارگی	دل بپزند از جهان یکبارگی
از غمش آن روز در خون جگر	پیش او بسیار میر و جانور
جمله از زاری او حیران شوند	بعضی از بی قوتی بیجان شوند
بس عجب روزی بود آن روز او	خون چسکد از ناله جانسوز او
باز چون عمرش رسد بر کفش	بال و پر بر هم زند از پیش و پس
آتش بیرون جسد از بال او	بعد از آن آتش بگرد و حال او
زود در بنیرم فتد آتش همی	پس بسوزد بنیرمش خوش خوش می
مغ و بنیرم هر دو چون خاکر شوند	بعد از آن بنیرش خاکتر شوند
چون مانند ذره آنگر پدید	ققنسه آید ز خاک تر پدید

آتش آن هیزم چو خاکستر کند	از میان ققنس چو کبر کند
هیچکس را در جهان این اوقاد	گو پس از مردن بزاید یا بزاد

و شیر خان ابن محمد امجد خان لودی در مرآت الخیال می آرد که اکثری بر آنند  
 که در ابتدای آفرینش روح لطیف تن بصحبت جسم کثیف ننمیداد و وصل است  
 در دواظلمانی نیکشاد تا آنکه آهنگ لکشائی آن پرور از پرده غیبیت بسبح و سید  
 و روح آن صد آد لکشائی آن پرور را که بی کیفیت بود بجنیت فرار گرفته بصحبت آن قبول کرد  
 اینست قولیکه در کیفیت استخراج فن بویستی منقول گردیده فاما راجح و صحیح است فلند  
 اکثر محققان بر همان مقرر گردیده است و الله اعلم بحقایق الامور  
 لمعنه دوم در بیان قدامت و قدامت این علم لطیف و فن شریف  
 و بیان ظهور تا اثرات عجیبه و منافع غریبه اش بدانکه قدامت این علم از رو  
 اقوالیکه در بیان کیفیت ایجاد و استخراجش مذکور و مسطور گردیده نیکو روشن  
 و سبزه بن یعنی پیداست که ابتدای اخذ و ایجادش از عهد فیثاغورس حکیم یونان  
 حضرت سلیمان علیه السلام است یا ابتدای آفرینش آدم ابو البشر  
 صلوات الله علی نبینا وعلیه وعلماکه فخر الدین رازی نوشته که نعمات



اهل فرس از حکیم فیثاغورس تلیند سلیمان علیه السلام است فاما نعمات  
 اهل هند پس بنود را اختلاف است در حدوث و قدم آن گروهی اهل آن را  
 بر انا بدستفزع نموده ازلی وابدیش قرار داده اند و این قول ایشان قرین  
 باشاره شیخ نظام الدین جمیع الله علیه که فرمود کلام است در روز میثاق با سنگ پوربی  
 شنیده ام و طائفه از ایشان قائل بحدوث آن گشته از قسم آید که بتوسط  
 ممکنات صورت پذیرفته است می انکارند و درین طائفه نیز اختلاف است  
 گروهی بکشن خواهرزاده راجه گنیش که فرمانروای متهرا بود نسبت کنند و این  
 قول صریح البطلان بینماید زیرا که کشن را آنچه مشهور است بیش از چند راگ معدود  
 که زنان شیر فروش را بدان می فریفت بخاطر نبود و آن را گماراد و منهدشته  
 تمام است اما آنچه بیشتر از نایکان دکن بران اتفاق دارند آنست که مهاردیو  
 سر طبقه دیوان آفاق بوده جمیع دیوان اطاعت بلکه طاعت ویرا بر خود واجب  
 می شمردند از آنجمله شش دیوان وسی پریان که با هر دیو پنج تن از پریان  
 مقرر بود در تبه تقرب و اختصاص داشتند و هر یکی در وقتی خاص از اوقات  
 شبان روزی با سنگی معین پرستش وی می نمودند پس نام راگ و راگنی براسا

همان جماعت مقرر گردید و اوقات سراین نیز همان دستور قرار یافت  
 و باقی آنچه تبرک‌یبت ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیر ذلک از اختلاط و  
 آمیزش این سی و شش راگ و راگنی با وجود آمدن از بجا راجعاً نام کردند و  
 بقدر آن از حد حساب افزون است اما در انتقال آگ از دیوان آباد میان  
 دو روایت است طایفه میگویند که در ایام پیشین دیوان را آباد میان با هم  
 مواجه و اختلاط بود و نایکان دکن این علم را در همان ایام از دیوان فرا  
 گرفته اند و این قول مطابق است بروایت مورخان آنچه گفته اند که گیومرث  
 را که اول پادشاهان روی زمین است در انتقام سپر خود با دیوان محاربت  
 صعب رو نمود و بسیاری از آنها قتل رسیدند و از آن هنگام دیوان  
 متوهم گردیده بحال دور دست افتادند و از نظر انسان مستور گشتند و زعم  
 گروهی اینکه دیوان همیشه از آدمیان مستور بوده اند و حیثاً با احاد الناس  
 ظاهر میشوند ولیکن نایکان ملک دکن که نسبت بملکهای دیگر دیوان را  
 آنها را بزور سحر و جادو حاضر نموده به تعلم موسیقی از ایشان می برداشتند  
 و مدت های مدید تالیفات را بهمان زبان دیوان که مسمی به شمنس کرت است

در مدح مهادیو و گنیش پسرش ساخته بنیت پرستش چه در معبدها و چه در  
 مجالس اهل دول می سرایند و آنرا گیت و سنگیت می نامیدند کذافی  
 مرآت الخیال تا اینجا بیان قداست این فن شریف بود اما شرح عظمت  
 و فخاستش پس بدانکه حکمای قدیم علم موسیقی را بر دیگر علوم ترجیح داده اند  
 و تالیف عجیبه و فوائد غریبه این فن را در قدر و قدر بیان می نمایند حکیم افلاطون  
 در توصیف این فن شریف بحدی مبالغه نموده است که فتور انداختن را  
 در علم موسیقی باعث وقوع فتور و خلل در سبانی سلطنت همی انکار و نیز قول  
 حکماست که از مجر و صوت انسان کیفیت عفت و بدکاری و نیکو طینتی  
 و نکوهیده شعاری وی معلوم و مفهوم میگردد و هر چند که ارسطاطالین در  
 اکثر اقوال با افلاطون مخالفت نمود اما درین قول خاص با وی متفق و  
 هم زبان بود بوی نیوس میگوید که برای تعلیم فن ادب اول تعلیم موسیقی  
 ضرور و از اهم امور است و هر ملکی که ساکنانش توجه باین فن شریف نمی نمایند  
 نسبت بد دیگر اقوام شاغل مشاغل این فن شریف ظالم و بدکاری باشند  
 گاه اعمال این علم را موجب صحت و دفع امراض انسانی شمرده اند و گاه

سبب بیجان و غلبه قهر و جرات دانسته و از تاریخ بنی اسرائیل چنان ثابت و  
 متحقق میگردد که احکام خداوندی مرا ایشان را بذریعہ نعمه های موزون داده <sup>میشد</sup>  
 حکیم فیتا غورس این فن شریف را رکن رکن دیگر جمله فنون قرار داده است <sup>نهمیه</sup>  
 بیان عظمت و قحامت این فن شریف بود اما بیان ظهور تاثیرات عجیبه و  
 منافع غریبه از وی پس دانستنی است که ثبوت تاثیرات عجیبه این فن از جمله <sup>لستست</sup>  
 بتینه و برهان را نخواهد و از شرح کیوف و واردات بدیعه اش کتب و اسفار قدیه  
 و جدیده مملوست نمونه ازان درین <sup>جزیره</sup> مختصر هم ذکر کرده می آید بدانکه تاثیر  
 عملش نه فقط مختص بنوع گرامی انسان است بلکه در جنات حتی که حیوانات نیز ظهور  
 تاثیراتش به ثبوت رسیده و از اکثر روایات بلکه تجارب و مشاهدات معلوم و  
 مشهود گردیده و در حدیثی از حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم در  
 مدح حضرت داود علیه السلام مرویست که وی علیه السلام حسن الصوت  
 بود در باب توجه بر نفس خود در تلاوت زبور تا آنکه جمع می شدند اناسی و  
 جنات و وحوش و طیور برای شنیدن آواز وی و بود که برداشته <sup>میشد</sup>  
 از مجلس وی چارصد جنازه قدری کم و بیش ازان در اوقات مولومی روم

## در شرح همین معنی بشنوی می فرمایند

شاه و سلطان و رسول حق کنون	هست داود نبی ذوقنون
باچنان غری و نازی کاندوست	که گزیدتش عنایتهای دست
معجزاتش بی شمار و بی عدد	موج بخشایش مدد اندر مدد
هیچکس را خودز آدم تا کنون	کی بدست آواز همچون ارغنون
که بهر و غطی مبسرا اندو است	آدمی را صوت خویش کرده است
شیر و آهوج جمع گرد آن زمان	سوی تذکیرش معطل این ازان
کوه و صحرا هم رسائل بادش	هر دو آمد وقت دعوت محشر
این صد چندین مرا و را معجزات	نور رویش در جهات و بیجات

و نیز در کتاب قصه خلاصه الانبیا بیان خوش آوازی حضرت داود علیه السلام  
چنین مذکور است که خداوند تعالی ایشان را آنچنان خوش آواز و خوش آسمان  
ساخته بود که هر گاه تورا می خواندند جمله وحوش و طیور و چرند و پرند در ایشان  
جمع میشدند و برگهای درختان زرد میکردید و سنگها همچو موم میشد و کوه ها در  
لغزش می آمد و آب جاری از روانی خود سکون میکرد و میگویی که بهنقاد و دو

قسم سخن تورا را اینم خوانند انتهی امام غزالی در کتاب احیاء علوم الدین میفرماید  
 که تاثیر سماع در قلب تتمع محسوس میگردد و آنکس که او را سماع در حرکت نیارد  
 ناقص است مائل از اعتدال دور از روحانیت و غلیظ الطبع و کثیف الطبع است  
 بدتر از شران و طائران بلکه بدتر است از جمله بهایم زیرا که تمامی آنها متاثر و  
 مستلذ از نعمات موزونه میگردد و موافق این قول امام غزالی است آنچه

شیخ سعدی در گلستان خود فرموده است

اشتر بشعر عرب در حالت و طرب      گرزوق نیست ترانج طبع جانور

و نیز امام غزالی فرموده است که در بعضی اوقات سماع سبب کشف هم میشود  
 بسبب موثر شدن وی در نفس و نیز فرموده است که معرفت سبب  
 در متاثر شدن ارواح از اصوات حسن منجمه دقایق علوم مکاشفات  
 و آنکه بلید طبع و قاسی القلب است محروم می باشد از لذت سماع و  
 تعجب میکند از التذاد مستمع و وجد و اضطراب حال و می مثل تعجب بهیمه  
 از لذت لوز و تعجب عینین از لذت مباشرت و تعجب صبی از لذت حکومت  
 و ریاست و تعجب جاهل از لذت معرفت الهی و تیروی می فریاد

که حصول کیفیات در قلب سرسبیت از اسرار آتمی که مناسبتی ننماده  
 شده است مرغمت را برای ارواح و مسخر شدن ارواح برای نعمات و  
 متاثر شدن از وی از راه شوق و فرح و خرن و انبساط و انقباض و نوم  
 و ضحک و بجا و حرکات بیتابی از دست و پا و دیگر جوارح لهذا گفتند  
 که هر که او را در حرکت نیارد ریح و شگوفه های وی و عود و او تار  
 وی پس فاسد المزاج است که برای او دوانی نیست و در رساله ترجمه  
 که در زمره اهل تحقیق است بسیار دارد و مذکور است که هر که از آواز  
 خوش لذت نیابد نشان آنست که دلش مرده است یا سمع طنبش  
 باطل گشته و از حضرت جنید بغدادی پرسیدند که سبب چیست  
 که شخصی آرمیده با وقار ناگاه آوازی می شنود و اضطراب و قلق در نهاد  
 وی پیدا میگردد و حرکات غیر معتاد از او صادر میشود و گوید که حق سبحانه و تعالی در عهد انبیا  
 اول بذرات ذریات بنی آدم خطاب است بر کیم فرمودند  
 آن کلام در مسامع ارواح ایشان بماند لاجرم هر گاه آواز خوش می شنوند  
 لذت آن خطاب مستطاب بیاد ایشان می آید پس بذوق لذت آن خطاب

از روایتی است  
 که در رساله  
 ترجمه  
 که در زمره  
 اهل تحقیق  
 است بسیار  
 دارد و مذکور  
 است که هر که  
 از آواز خوش  
 لذت نیابد  
 نشان آنست  
 که دلش مرده  
 است یا سمع  
 طنبش باطل  
 گشته و از  
 حضرت جنید  
 بغدادی پرسیدند  
 که سبب چیست  
 که شخصی آرمیده  
 با وقار ناگاه  
 آوازی می شنود  
 و اضطراب و  
 قلق در نهاد  
 وی پیدا میگردد  
 و حرکات غیر  
 معتاد از او  
 صادر میشود  
 و گوید که حق  
 سبحانه و تعالی  
 در عهد انبیا  
 اول بذرات  
 ذریات بنی آدم  
 خطاب است بر  
 کیم فرمودند  
 آن کلام در  
 مسامع ارواح  
 ایشان بماند  
 لاجرم هر گاه  
 آواز خوش می  
 شنوند لذت  
 آن خطاب  
 مستطاب بیاد  
 ایشان می آید  
 پس بذوق  
 لذت آن خطاب

در حرکت و اضطراب می افتند اینست انموذجی از بیان تاثیر سستی  
 بموجب اقوال محققان و صاحب نظران و آنچه از تاثیر سماع در نفوس  
 حیوانیه مذکور شد پس آن نیز از بدیهیات است زیرا که مست شدن  
 مار از آوازی و مست شدن اشته از بانگ صدی برای العین مجرب و  
 مرئی است و ثبوت حدت تاثیر موسیقی سجدیت که نقل است از بعضی عارفان  
 که وقتی در مجلس سماع حاضر شد بعد ساعتی دیدندش که همه خاکستر شده بود  
 لمعت سوم در ثبوت اشتغال اکثری از مقربان خدا و حکمای  
 صاحب عقل و ذکا و ملوک و سلاطین با عز و علا درین علم لطیف و فن بی نظیر  
 مخفی مباد که از قصه حضرت داود علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام  
 چنانکه بالا گذرشته نیکو واضح و واضح است که حضرت حق سبحانه تعالی  
 زبور شریف را برای وی علیه السلام از جمله معجزات عظیمه با بهره و آیات  
 بینه ظاهره گردانیده بود و در حدیث است ما لعن الله نبياً الا حسن الصوت  
 نفرستاد خداوند پرچم نبی را مگر که بود حسن الصوت پس دلیل این حدیث  
 نیکو ثابت که اگر چه تعنی زبور معجزه از معجزات برای داود علیه السلام بود



اما در اصل دولت حسن صوت از شریف لوازم جمله انبیای کرام  
 علیهم الصلوٰة والسلام است همانا چون اوسبحانه تعالی گروه انبیا را  
 بهترین جمله انواع خلق فرموده و با تمام نعمت خلقت متصف نموده همچنین  
 صفتی عظمی و دولتی کبری را چرا از جمله لوازم وجود با وجود داخل در شما  
 صفات نامعدودشان بنیگر دانید پس از ما سوای انبیا هر که بدین دولت  
 عظمی و نعمت کبری مستفیض و کامیاب گردید گویا بجهول این سیرت گریزه  
 و صفت پسندیده زله ربای نعمتی از خوان الوان صفات شرافت است  
 حضرات انبیای کرام علیهم الصلوٰة والسلام است و ازینجا است که  
 وارد شده است در حدیث شریف در مدح ابی موسی اشعری رضی الله عنه  
 لقد أعطی فرما را من فرما میر داؤد علیه السلام هر آینه داده شده است  
 فرما ری از فرما میر داؤد علیه السلام یعنی حصه از ان دولت بومی رضی الله  
 عنه رسیده است و نیز باید دانست که چون این شرک دولت مهیج  
 نیران ذوق و شوق عشق و معرفت و دافع انواع خرن و وحشت و  
 مولد سکر و مدهوشی و مثبت بتیابی و گر مجوشی است لهذا از زمره اولیا

و مقربان با صدق و صفا بسیاری میل و اشتغال بطرف آن می فرمودند  
 و با اوقات غلبه قبض و عجز و اعیامی طبع تقویت و تاشیط از آن حاصل  
 می نمودند چنانچه از جنید بغدادی و سری سقطی و ذوالنون رح و دیگر  
 بسا اکابر استماع سماع در بعضی اوقات و حالات منقول و مشهور است  
 و در سلاسل قهرآمتاخرین چشمتیه این میل و اشتغال را بجد کمال رسانیده اند  
 و کتب تصوف از کثرت اینهمه اخبار و آثار مالا مال است و از معشر حکما مثل  
 فیثاغورس و ارسطو و عبدالمومن و خواجه عبدالقادر بن غیبی الحافظ المرامی  
 و شیخ رئیس بوعلی سینا شوق این فن بسیار میداشتند و از کمال محنت و  
 اشکال این فن است آنچه شیخ رئیس فرمود که در جمیع علوم خود را غالب  
 یافتم و درین علم مغلوب اما حکمای فرنگ با فرهنگ و دیگر جمله بلاد یورپ  
 پس مدح و توصیف این فن بجدی کرده اند که تعلمش از بهین کمالات برآ  
 نوع بشری شمارند و ازینست که رواج تعلم و تعلیم این فن شریف بممالک یورپ  
 نسبت بممالک دیگر اکثر و بیشتر است و شیوعش در آن ممالک بطریق عام  
 و وجه تمام یافته می شود بلکه هرگونه ترقی این فن اندرین زمان بسیار دیوربست

در دیگر بلاد مثل آن نشان نتوان داد چون ملک هبند مخزن و معدن  
 این فن از زمان قدیم است پس هرگونه ترقیات این فن که درین ملک  
 یافته میشود از لوازم قدیمانه این ملک است و زیاده تر وجه عروج و ترقی  
 این فن درین ملک آنست که عمل این فن درندسب منود از جمله عبادات <sup>عظیما</sup>  
 و سعادات کبری بوده است عرض کند در نوع بشر و رای بعضی کور باطنان  
 فاسی القلوب دیگر هیچ صنعتی از اصناف یا فردی از افراد نتواند بود که شیفته  
 و فریفته این علم لطیف و فن شریف نباشد و علاوه حضرت انسان  
 سایر حیوانات بلکه عنفاریت و جنات حتی که ملائکه عالمی درجات هم راغب و  
 شاغل این علم لطیف و فن شریف گردیده اند رغبت و شوق حیوانات  
 بطرف سماع نعمات لطیفه از تکلیف مار و حمل با سماع نعمه نی و آواز حدی  
 و نیز از مخطوط شدن ضفا و سماع صوت خوش معقول و مقبول ارباب  
 عقل و فطانت است اما رغبت و اشتغال عنفاریت و جنات درین فن  
 پس در لغه دوم بذکر قصه نایمان دکن که اخذ این فن از دیوان نموده اند  
 و همچنین بذکر قصه مهادیونیکو واضح و واضح گشته باقی ماند ثبوت میلان

ضفا و سماع  
 ضفا و سماع

فرشتگان درین فن شریف پس بیانش از بعضی روایات چنین میباشد  
 که روزیکه روح پاک انسانی را حکم داخل شدن در محبس تن خاکی شد روح  
 نورانی لطیف از جسم ظلمانی کثیف وحشتی تمامتر داشت و بسبب غلبه وحشت  
 و خوف اندرون این قیدخانه ظلمانی در آمدن قبول نمیکرد تا آنکه حکم  
 ایامی حضرت خلاق دو جهان جاعل کون و مکان ملائکه بلجن داودی  
 سرودی خوانند و روح را با سماع آن صوت جان فزا کیفیت حاصل شد  
 و در آن حالت سرستی بی اختیار درون پنجره تن خاکی در آمد و مجوس گردید  
 چنانچه بعضی عارفان این مضمون را چنین نظم نموده اند

آن روز که روح پاک آدم بین	گفتند در آئنی در آمد در تن
خوانند فرشتگان بلجن داود	در تن در تن در آ می در تن در تن

نظامی گنجوی در مخزن اسرار خود همین معنی را بیان نموده است جاییکه  
 فرموده است

تا سخن آواز ده دل در نداد	جان تن آزاد بگل در نداد
اما میلان و توجه حضرات سلاطین باغ و تمکین از تو دیم الایام لطرف	

این علم لطیف و فن شریف پس امریت اطهر و اشهر اصلا احتیاج شرح و  
 بیان ندارد و کتب سیر و تواریخ از بیان آن مالا مال است و اگر چه از  
 طبقه ملوک و سلاطین باستثنای تنفسی چند همگی و تمامی میل و اشتغال بلکه  
 شوقی کمال بطرف این فن شریف داشته اند اما شهرت بعضی خاص از ایشان  
 مثل اجهای دکن و راجه اوجین و سلطان حسین شرقی و ابراهیم عادل شاه  
 ممدوح ظهوری درین فن شریف ازان گردیده که ایشان درین فن شریف  
 کمالات پیدا کردند و حصه عظیم از عمر عزیز خود در تحصیل تکمیلش بصرف آوردند  
 راجه اوجین تالیف و تهریت بوضع خاص نموده است و سلطان حسین شرقی  
 تحت نشین جوینپور و تهریت را که ششبار مصرع بود تخفیف داده بر دوع  
 مقرر نمود و در آهنگ نیز تصرفی کرده رنگین تر ساخت و بنیال و چنگله سمی فرمود  
 ولیکن گفتگوی مجاز اصح تر گردانیده چنانکه تاویل کننده تا از ثقات  
 نباشد خلاصه مضمونش را بجانب حقیقت نتواند برد درین زمان ما حضرت  
 خاقان داود اسحاق نظر شبرافت این فن سراپا لطافت و تحصیل تکمیلش  
 آنقدر کوششها بکار برد و بوشگافی غوامض و دقائقش سجدی بذل توجه

خاطر عاظم فرمود و گوهر نکات دقیقش را بتارهای تحقیق بدان خوبی دانست  
 در کشید و کتب متعدده در اصول و فروع و تصحیح و انکشاف پرده هایش  
 تصنیف و تالیف فرمود که او استادان این فن بعائنه کمالاتش دم  
 از دعوی او ستادی فرولستند و بشاهده تصانیف بدیع اش پس زانو  
 تحیر و خموشی نشستند باجمه ادای زمره شنای بی منتهاش را درین فن از  
 صغیر خامه که سر نه داد خورده است بیچ آهنگ چشم ندارم و چون این  
 کتابم و جزیه مختصر است و شرح کمالاتش از گنجایش تحریر و تقریرم اقرون  
 حیرانم که بحر موج را چسان بکوزه در آرم القصه سلطان سکن در شان  
 خورشید صولت فلک آستان روز کی چند بر منوایک بنامه سپردم و  
 بوجهیکه بیان کردم در تدبیر آسایش و اصلاح مزاج فیض امتزاج مصروف  
 بود و بتفحیح و آرامش طبع مقدس بهایون صرف اوقات گرامی میفرمود  
 چون درین آوان جمله رتق و فتق مهات سلطنت و اجرا و اروا  
 کارهای ریاست تعلق بذات وزیر با توقیر داشت صاحب زینت  
 بهادر را به بعضی وجوه و اسباب ناملائم خلش با وزیر با توقیر روداد و رو  
 ش

حکومت و طرز کار گذار بهای خاصه اش پسند طبع صاحب موضوع  
نه افتاد تا آنکه شکوه و شکایتهای وزیر با توفیر بخور خسر و عادل زمان  
داوریا و جهان آغاز نهاده خواهش تبدیل و انقلاب خدمت ترک  
وزارت را با الفاظ و مضامینیکه همانا بمؤدای الکنا تیه ابلغ من التصريح  
بحکم بیان صحیح تواند بود با انواع تحاریر و تقاریر ادا کردی و وزیر با توفیر بحکم  
واقفداریکه درین سرکار دولت قرار حاصل داشته علی العکس توصیف حسن  
انتظام خود را با تردید شکایات صاحب رزیدنت بواسطت بیان سائر  
مقربان و منشیان شب و روز بعضی عرض بندگان سکندر نشان می آورد  
و ازینکه حضرت بادشاه عدلت پناه با حاطه و تدبیر وزیر با توفیر حرف شکوه  
و شکایتش از بیخ در دیگر هرگز نمی شنید غزل و اسراج وزیر با توفیر با مجرد  
عرض و اظهار صاحب رزیدنت بهادر خلاف آئین مروت و فتوت  
دانسته تن قبول این مسئول هرگز نمیداد و چون صاحبان رزیدنت  
بهادر شکایت این معنی بخدمت با عظمت نواب گوزر جنرل بهادر تواتر  
و توالی یکی بعد دیگری می نگاشتند و کمال اصرار و غایت محبت

و تکرار درین خصوص داشتند سلسله سبابتها قیل و قال این اشغال خلی سر بطولت  
 کشیده بود در همین اثنا بسال یک هزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی  
 مطابق سال یک هزار و دویست و صد و هجری نواب معالی القاب حشمت و  
 عظمت آبا لارڈ ہارڈنگ بہادر گورنر جنرل ممالک وسعت آباد  
 ہندوستان فرحت نشان ہنگام سیر ممالک بشوق ملاقات حضرت  
 بادشاہ عالم پناہ قصد دار السلطنت لکھنؤ فرمود بادشاہ جمجاہ  
 ازین ارادہ نواب محترم الیہ خبر یافته برای آمادہ شدن سامان  
 وقع و تکریم مہمان والا نشان نائب شہنشاہ ہندوستان بر حسب  
 مراسم پیشین ایام کبکبال توجہ و اہتمام امر کرد و بعد ورود موکب دولت  
 و حشمت نواب عالی منزلت بمقام کانپور خود بدولت و اقبال با امر آ  
 گرامی مراتب و کبرای عالی مناصب و دیگر ہرگونہ سامان عزت و احترام  
 و مواد عظمت و احتشام از برای استقبال آن ضیف ہمایون فال نصرت  
 فرمودہ محل معمولی را بشرط نزول فیض شمول اغاز بی انداز بخشید  
 سرور برگ جاہ و چشم حنروانہ از برای تعظیم و وقار مہمان ذمی شوکت و قہار



انچه بر وضع و اداب سلطانی و مراسم و دستورات حضرت خاقانی بکمال  
 آرایش و تهذیب حسن ترتیب یافته تماشای کروفر و زیب و زیورش  
 دیده تماشا میان را یکسر محو عالم تحیر می ساخت و دل شرف نگهان اهنه تن  
 بورطه تفکر همی انداخت از صف آرائی های اقسام پیادگان روئین تن  
 و هنگامه نمایهای اصناف شسواران لشکر شکن و هجوم گروه گروه  
 سلخوران نبرد کار و انبوه انبوه توپخانه های شش بار و فورم و زئیره باز  
 و حکم اندازان و دیگر انواع فرق سپاه عدو گاه طرفه آشوبی جبهان نمایان  
 گشته که رستم دلان را از بهیبت و جلالش مو بر تن رست میشد و شیر نجوان  
 از بیم و هراس آن ناخن میگذشتند کثرت نشانه های خوش نگار بالبا سها  
 رنگارنگ زرین کار عساکر جبار دران میدان قیامت آشوب عجب باغ و بهار  
 بچشم نظار گیان می نمود تو گوئی تماشای این باغ و بهار برای دفع خفقان  
 بهیبت زدگان بهترین تدبیر علاج و خوشترین دوا می مفرح مزاج بود از فوط  
 ازدحام افیال کوه تمثال که با هودج های زرین نگار مضع کار جابجا  
 استاده بودند جمله فضای آن خجسته میدان کوهستان زرو گوهر

مورتن است  
 نشان حالت  
 مشغول که در وقت  
 فوت در هر  
 پیاپی نشود

ناخن  
 گشته است  
 از کمال فن  
 فزون در پی  
 گردیدن

بنظر درمی آمد و از هجوم سپان را هوای صبار رفتار که با سازهای مرصع بصد  
 زیبایی و خوشنمائی بهر قدمی دل از دست تماشاگران می ربودند در هر جا  
 طرفه تماشای جلوه گر میشد و فور قطارهای ناقه سواران بالبا سهای رنگین  
 و یراقهای ندرت قرین مجمع لشکر ظفر پیکر ار و نقی دیگر بخشیده بود مرور  
 هزاران هزار سوار سیاهی خوشنما از گردون های دو اسپه و چهار اسپه  
 و جهبان و تامجان و پالکی و نالکی و تخت روان و هوادار و سکه پال  
 جاه و احتشام رکاب نظرافتساب را بهر ساعت آرایشهای نو بنومی افزودند  
 سنان داران و چو بداران با چوب و سنانهای نقره و طلا برآ  
 گرمی هنگامه نمایش و آرایش پس و پیش قطار در قطار استادند  
 ساز نو از ان سحر طراز و سحر طراز ان ساز نو از ان کثرت نو ختن سازهای خوشنوا  
 صلاهی تماشای آن محبسته سرزمین لبانکنان افلاک برین میب دادند  
 غرض با صد چند افرون ترازین ساز و سامان و شوکت و شان که مسلم  
 دوز با نم هزار عجز و تقصیر کی از ده و ده از صد و صد از هزار بشمار آورده  
 تا نیمه جبر گنگ حسب معمول قدیم و دستور صمیم هر دو دوتین بهترین مردم

استقبال آن مهمان بهایون فال بصد فرح و سرور مبنی ظهور رسید  
 چون بر نیمه دریا اجتماع این دو بحر چون عظمت و اجلال بر اقبال کوه تمشال  
 با هر گونه شوکت و فردست داد و نظر محبت هر دو نیز فلک سعادت و  
 اقبال مندی و هر دو اختر زبج دولت و بخت بلندی بروی یکدیگر افتاد  
 میزبان باغ و نشان دست مهمان عزیز خود را بر سم مصافحه برگرفت و بهمان  
 دست گرفتن همه تن بجاذبه لطف و محبتش کشید و به پیروی خود در  
 هودج مرصع زرین جاداد صدای شکلهای سلامی و تنگ باران تقطیم  
 مداح سروری و بلند نامی بسان رعد سعادت ايام بهار فی الفور لطف رسان  
 مسامح اهل روزگار گشت و سواری هر دو سیارگان سپهر دولت و  
 عظمت بهمان کروفر شاهانه و دنگ و دووال خسروانه بنجیم دولت وقبال  
 و مقر جاه و جلال مراجعت فرمود تا میزبان باغ و نشان مهمان اعز  
 خود را بر کزغ و اقبال فرود آورد و آن بارگاه فلک اشتباه را بدین رود  
 مسعود مجمع البحرین و مطلع السعدین گردانید باز شکلهای سلامی غلغله شادکامی  
 در چارسوی جهان انداخت و صیت موافقت هر دو سرکار دولت قرار

دوگ و دووال  
 بنجی جاه و چشم  
 در روزگار

و صاحب موصوف را اجازت سیر و سفر از رگنذر کمال اخلاق و اشتقاق عنایت  
 فرمود بلکه هر گونه اعانت و تائید این سیر و سفر از پیشگاه حضرت سلطانی برای  
 تبتاً هر گونه ساز و سامان راحت و آسانی از رگنذر عنایت موفور بمنصبه ظهور  
 آمد چون این قسم دوره صاحب رزیدنت درین مملکت امری بود عجیب  
 و جدید شکوک و خیالات فاسده و ظنون و توهمات کاسده از بهمان وقت  
 بدلمای عوام مردم راه یافتن گرفت بلکه وساوس و اشتباهات بعضی  
 خواص هم باطراف خلاف میرفت و از آنجا که کارترک سلطنت و جهانبانی  
 امریست که راضی بودن به تنفسی از او امر و احکام آن خارج از دایره عقل و  
 امکان میباشد کدام سلطنت است که به حکمش احد المتخاصمین نافر و ناخوش شود  
 نشود و کدام آیین نظم و حکومت است که به شیوع و نقادش دلمای غرض آشنایان  
 خویشان دار از جانزود کسانیکه باغراض نفسانی یا ظهور بعضی بی اعتدالیها از  
 عمال وزیر با توقیر چیزی خلاف بدل میداشتند پیش آمدن چنین موقع را از  
 مقتنات کبری انکاشته عرضه های نالش بخدمت صاحب رزیدنت به  
 گذرانیدن شروع نمودند و با آنکه گرفتن چنین عرایض صاحب رزیدنت را

خلاف رسم منضبط و آئین قدیم بود ولیکن از بسکه خیال مغزول کنانین  
 وزیر از مدتی بدل جاگیر می ماند و هنوز هیچ تدبیر و چاره درین باره کار نگذاشته  
 بود گرفتن آن عراض صرف بغرض ثبوت نالیاقتی و بدانتظامی وزیر  
 بلاتامل و مبالغات جاز داشت المختصر درین دوره صد باعراض ازین قسم  
 بخدمت صاحب رزیدنت بهادر بگذشت و صاحب موصوف پورٹ  
 آن همه استغاثات و تقاضاها بوقت تفصیل ابلاغ حضور عظمت معمر جناب  
 گورنر جنرل بهادر میگرد و از تفصیل دلیل بدانتظامی ملک و نالیاقتی وزیر  
 حضرت بادشاه معدلت پناه برمی آورد تا آنکه از شکایات متواتره و متوالیه  
 که تسلسل ادران دور هرگز امتناعی و نقطاعی نمیشد گوشهای ارباب صدر  
 ولایت آگنده بود و دیگر کتاب شنیدن حرف و حکایات آن همه شکوه شکایات  
 باقی مانده و از غفلت وزیر با توقیر هیچکدام و کیلی از طرف سرکار دولت قرار  
 آورده در صدر جلیل القدر حاضر نبود که تیر وید و تکذیب آن همه شکایات میآید  
 یکطرفی اندران مابین از طرف این سرکار دولتمدار می پرداخت و اجوبه  
 آن جمله اعتراضهای جاوید نوشته بذر لویه صحائف و اخبار گوشگزاران الهی

عالی آن سلطنت باغ و اقتدار میساخته تا جرم اثر آن همه شکوه و شکایتهای  
 صاحبان رزیدنت چون زنگ تو بر تو بر مریای قلوب ارباب حل و عقد  
 سلطنت علیه برطانیه نشست و صورت ارتباط و اتحادت دیم و عمود و  
 موافقت صمیم هر دو سرکار دولت قرار را که همواره در آن مریای با تاب و صفا  
 لبان صورت آئینه تصویر جاگیه و رونق پذیر می ماند بجلباب احتجاب محبوب  
 و مستور ساخت تا آنکه از کمال دستگی که ازان اخبار پراشتار به ابالی این سلطنت  
 عالی حاصل گردیده آرای ابالی عالی چنان آماده شد که سرشته تنظیم  
 مهام سلطنت او ده را بکف کفایت خود در گیرند چنانچه حکمی درین خصوص بنام  
 نواب گوزر جنرل بهادر نفاذ یافت و میجر جنرل او ژرم صاحب بهادر رزیدنت  
 لکنؤ از برای اجرای همین حکم حسب طلب نواب گوزر جنرل بهادر بکلکتہ فرستید  
 و بسر کردگی افواجیکه برای ضرورت این مهم فرام آمده بود باز پس روانه  
 او ده گردید هواخواهان صمیم و منتسبان قدیم دولت او ده خبر خوش اثر این  
 گردش و انقلاب پر اضطراب بذروه عرض بندگان سکندر شان مره  
 بعد اولی و کره بعد آخری رسانیدند لیکن همه معروضات خیر طلبانه

نمکخواران راستی شعار از هفوات وزیر ناسنجیده کار که با وصف یگانگی از کوه  
 اندیشهها بیگانه افتاده بود و از فطر غلبه خود کامی سراب را آب را  
 سراب می نمود لبان آب زیر گاه با همه برهنه گوئیم با همچنان در پرده احتفا  
 ماند و میجر خزل او طرم با افواج انگریزی چون بلای ناگمانی و قضای آسمانی  
 در رسید خیر طلبان چینی که خبر قریب رسیدن افواج بگوش حقایق نبوتش  
 بندگان سکندر شان رسانیدند حضرت بادشاه استفسار حقیقت ماجرا از وزیر  
 فرمود وزیر همین پایه عرض بندگان سکندر شان رسانید که جماعه لشکریان  
 انگریزی بر حسب بعضی مصالح ملکیه بسوی ملک نیپال مسافران پس مرور جماعه  
 مذکور ازین راه نه محل تردد و اشتباه است بلکه نظر بر وابط اتحاد باد دولت علیه  
 انگلشیه فکر تها ضروریات اکل و شرب از برای آن برگزیده مهمانان مؤمن  
 می باید موافق این عرض حکم رسد سانی بنا خوانده مهمانان فی الفور غرقا  
 بخشید و تمیالش بجز حکم بمنصه ظهور رسید روز یکم میجر خزل او طرم وار و لکن  
 شد وزیر بعد تعجب با استقبالش شتافت و بفر ملاقات حقیقت اراده اش  
 را دریافت بعد در روز خزل ممدوح حاضر بارگاه فلک اشتباه گشت و

۲  
 این سخن  
 مان بیا

پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که تحقیقت برعکس بود بحضور بندگان  
 سکندرشان بگذرانید حضرت بادشاه حجه را بر کمال دیانت و وفا شعاری  
 ولیاقت و خوش کرداری وزیر با توقیر خود آن وقت اطلاع شد اما <sup>تقصیت</sup> او  
 بر کردار نامه او ارش درین وقت هیچ سودی نداشت که هنگام چاره  
 و تدبیر از دست رفته بود و کف هاییکه از نقد فرصت خالی مانده خبر بالید  
 از سر حسرت و افسوس بیچاره او وارنی نمود هر گاه این خبر ملالت اثر  
 اشتمار و انتشار یافت جمله افسران افواج حطفا موج و سایر اراکین  
 خیر طلب سلطنت و منتسبان دولت و تعلقداران و راجگان بلند اراده  
 و رعایا و عاملان عبودیت آماده در نیوقت برای ادای حقوق نگذارای  
 و بجا آوری مراتب عبودیت و جان نثاری کمر بست بر میان جان سپت  
 بر بسته چشم براه ادنی جنبش ابروی حضرت بادشاه بودند ولیکن حضرت  
 بادشاه عادل و نادول از غایت توکل بر افضال شت باری سرشته  
 تحمل و بردباری را از دست حق پرست هرگز نگذشت و نخواست که هزاران  
 هزار نفوس بگینا بان از آب شمشیر تیز و آتش تفنگ شرر زیمفت بیاد رود



و این دو دلیله بدلیعه خداوندی صرف بصرف اتحلاص حقوق ذاتی خودش  
 در نوا ایزدبال و قتال سوخته با خاک سیاه برابر شود پس از آنجا که بحکم  
 تقرب بارگاه خداوندی قدر این ابدال را نیک ترمی شناخت تسلیم و رضا  
 پیش امر خداوند جل و علی فی الفور تم کرد و فرمان قضا جریان برای محبت با این  
 از جدال و قتال و برافکندن مدافع از فراگردون های کوه شکوه  
 و کشادن شمشیر و تفنگ و دیگر اسلحه جنگ بر جمله لشوران لشکر ظفر سیکه  
 و سایر راجگان و مالگزاران و عاملان و تعلقداران نافذ فرمود و همه را از  
 مقابله با دولت علیه انگلشیه بازداشت و سرشسته محبت و وفاق  
 راهرگز آلوده گل ولای سبانت و نفاق نه انگاشت تا آنکه کار فرمایان  
 سرکار و ولتمدارانگریزی دران مملکت وسیع و قلمرو وسیع بی خوف و سبالا  
 و بلا و سوسه فراحت احدی با همه راحت و آسانی مصروف حکمرانی گشتند و  
 از ششم جنوری ۱۷۵۷ م عظم و نسق انگریزی را دران سلطنت کسب سال  
 دیرینه نوال راه سر آغاز بازگردید تو ضیح کلام در بیان کجی ضروری است  
 این مقام مخفی بسیار و که چون سلطنت علیه انگلشیه در حفظ و نگاهداشت

قول و قرار باقصی غایت ممدوح روزگار است از ظهور چنین صورت نقض  
 عهد ازین سرکار دولت قرار چه حیرت و استعجاب که بخاطر هوشمندان  
 جهان راه نیافته و از نیجاست که هر صاحب خردی درین معامله خاصه سر  
 بگریبان تفکر و تحیر فرود آرد و بارها بدل خودی اندیشد که آیا ظهور چنین صورت  
 نقض عهد را از چنان سرکار صادق الاقرار که بحفظ و مراعات عهد و موافقت  
 از جمله سلطنتهای جهان مقصد السبق شهرت و بلند نامی در رفته است چه  
 توجیه و جبهه توان کرد و بکدام محل صحیح و مورد کفایت فرود توان آورد  
 هر چند عقلا را در حل این معامی مشکل مباحث و اقوال بسیار است اما آنچه توجیه  
 و همیشه بخاطر فاتر مولف ریخته اند بیانش آنکه چون در سال یکم از و هشتصد  
 و سی و هفت عیسوی بعد دولت ممد حضرت فرودس منزل  
 محمد علی شاه بادشاه اوده تازه عهدنامه مابین سلطنت علییه گلشنیه  
 و این سرکار گردون افتخار محروم مقرر گردیده بود و صورت ذمه ششم  
 این عهدنامه بدین پنج قسم و مرسم است (بد انتظامی و ظلم فاش اگر بوقت  
 من الاوقات در قلم او اوده علی الترتیب بقسمی رود هر که از آن خطر کامل

باشد سرکار کمپنی انگریز بهادر را اختیار خواهد بود که برای بند و بست تمام  
 یا قدری از ملک اوده ابالی سرکار خود را تا مدتی که مناسب و ضرور نماید  
 مامور و متعین نمایند و درین صورت بعد مقرر گرفتن تمامی مصارف هر قدر  
 زرباقی خواهد ماند داخل خزانه پادشاهی خواهد شد و حساب رست و درست جمع  
 و خرج ملک بجناب پادشاه اوده فمانیده خواهد شد انتهی (فلسه از بسکه  
 بزمان فیض اقران حضرت پادشاه جمجاه صاحبان رزیدنت که مخالفند  
 وزیر سلطنت بر بسته شکوه و شکایتهای خرابی و بد انتظامی این ملک و قریه  
 برگاشتند تحریرات و تقریرات یکطرفی اینان بدل هر خاص و عام دولت  
 علیه انگلشیه کاری کرد و بهمان خیالات پریشان آرای گرامی کار فرمایان  
 آن سلطنت را متوجه تمییل و فحشه شتم عهد نامه ساخت تا مداخلت و انتظام  
 کلی این مملکت تا مدت ضرورت بر خود واجب و لازم انگاشتند آنچه کسیکه  
 از قوت و استقامت عمود و موافق دولت علیه انگلشیه نیک و تقویت  
 و آگهی دارد و وقوع مخالفت عهد و پیمان را از ان سرکار و الاتبار از جمله  
 ممنوعات و مستحیلات می انکار و درین معامله خاصه بهتر ازین توجیهی نتواند اندیشد

لاسیتما و قتیکیه خود عبارت تملطف اشارت اخیر محبت نامه گور ز خیرل بها  
 مشعر صریح و مؤید خاص همین توجیه و جبهه بوده باشد چگونه لیلای معنی صحیحش را  
 از محل مصداق صریح دور و معذور تواند فهمید عبارت تملطف اشارت  
 محبت نامه اینست اگر آن عالیجاه راحت و بهبودی رعایای خود و  
 آسایش و آرام خاطر و سرسبزی آینده خویش و خاندان خویش را غریزانه  
 مخلص از ته دل ملتی این معنی است که آنچه کلمات قرن صلاح میجر خیرل او هم  
 صاحب بهادر بخدمت آن عالیجهاه گذارش نمایند آن را بغور و  
 تامل اصفا فرموده بران زود رضای خود و بطهور خواهند آورد تقنین کلی است  
 که صاحب موصوف هر آنچه برای اقبال آن اریکه آریان خواهند کرد  
 سوای آن سبیل دیگر که ازان ترقی محاصل ملک او ده و مصالح و تطنام  
 دران مملکت حاصل گردد نیست سخنها یکیکه میجر خیرل او هم صاحب بهادر  
 بان اریکه آریان خواهند نمود ازان تحب دید بر بطور و ابط موافقت  
 و موافق با سرکار کپنی انگریز بهادر بچنان شرائط که مانع وقوع دیگر بد  
 در او ده و جامع برقراری حقوق خاندان و پایه سلطنت بادولت و

آن اریکه آرا باشد قادر خواهند بود انتی) اکنون از ارباب علم و دانش  
 خوابان نظر انضمام که منطقی ادراک قیاسیکه از مقدمات و قضایا  
 عبارت عهدنامه و محبت نامه ترتیب داده شکل آن قیاس تصدیق  
 اساس بیدیه تصور بالغ نظر ان صحیح و بین الاتجاج است یا نه معند محبت  
 دیگرم از برای این مدعا آنست که چون بوا دید حالات کلیه و جزئی و ملا حظ  
 نسبت شمس و نهار با بین هر دو سرکار دولت تصدیق قضیه شرطیه  
 ازین نسبت علیه میان هر دو سرکار دولت تصدیق خود ظاهر و آشکار است  
 و ضرورت تسلسل سلطنت او دیه تا بقای دو مملکت علیه برطانیه بکم  
 برهان لای از جمله مسلمات عقلای روزگار مبادی و مقدمات احکام سلمه  
 آن سرکار دولت قرار عکس نقیض مقاصد این سرکار با غرض است  
 چنان توان انکاشت و این قیاس معقول را در ایصال مطلوب مجبول  
 چگونه فضول و نامقبول خیال و احتمال توان کرد حاصل اگر بیدیه غور  
 معانه رود اصل غرض اهل عالی سلطنت علیه انگلشیه بین بود که رفع  
 خرابی و بد نظمی بایک ظهورش درین ملک واقعی و ضروری تصوریده بودند

مقدمات و قضایا  
 عبارت عهدنامه  
 قیاس و جمله آن  
 سطح نظریه  
 یعنی جمله شرطیه  
 آن عبارت از دو جمله  
 یک است که حکم  
 شده است در آن  
 بعد از یک جمله  
 صدق جمله دیگر  
 گویند انکاشت  
 طایفه انکار بود یعنی  
 از انجاب بلوغ کرده  
 فرزند چو است  
 سطح بیان می کند  
 است مابین آن  
 لم دولت مداران  
 در کسند

خواستند و از برای دفع بد انتظامی ملک و برقرار ماندن حقوق این خاندان  
عالیشان و توشیح مراتب سلطنت بادولت و شمت جنود همت اراد  
رانوعی که مناسب مصلحت وقت بنظر در آمد بر آستانند اما مقام  
نهران هزاران هزار افسوس است که بعد ظهور این همه کج رویهای حریخ حقه بازو  
نیز نگهبانهای روزگار فنون ساز بعضی مشیران نامآل اندیش حضرت باد  
عالم پناه رادران هنگام نافر جام که از هجوم غموم خاطر عاشرش تبتت  
و پراگندگی مبتلا بود دیگر نوع صلاحی دادند و بر بنیه نادیدنیانیا سوده خواهان  
آن شدند که حضرت جهان پناهی به تمنای داد خواهی از شهنشاه  
کیوان پایگاه هند و انگلند و دم غرمت بر راه سفر دور و دراز بگذارد  
و بلا ظهور مانعی خوشیستن را از مرگز سلطنت موروثی بیرون کشیده است  
از تعلقات آنجا بکلی بردارد اگر چه این رای نامسزا پذیرای طبع بلبند  
و خاطر صلاح پسند حضرت بادشاه حجه به هرگز نبود اما بگو ناگون سخنها  
اصرار و استبداد طوعا و کرها تعجیل در تمسلیش لازم است اما نه پندارند  
که غلبه خوف و خطر مصائب و سختیهای این سفر سنگ راه غرمت

حضرت بادشاه است حاصل کلام و قذکک مرام اینکه شیران  
 ناعاقبت اندیش عاقبة الام حضرت باشاه حجاب را بگوناگون سخنان  
 اصرار و استبداد بران آوردند که جامی سلطنت موروثی و تحت گاه دولت  
 قدیمه خود را که از سال یکینار و یکصد و سی و دو عهد ریاست نواب  
 برهان الملک بهادر تا پنجم روز ماه رجب سنه یکینار و دو صد و هفتاد  
 و دو موطن و مسکن مالوف این خاندان عظمت نشان صد و چهل ساله  
 بود بیکدم خیر باد گفت و سرشته رضا بدست تقدیر خداوند قدیر در داد  
 وقت بر آمدن حضرت بادشاه از مرکز دولت طرفه آشوب غم الم  
 تمام شهر پاکشت هر کویچه و برزن از هجوم سنزدگان پراه و فغان

بود هر خانه خانه ماتم می نمود لمؤلفه

صبر از دل خلاق رخت بست

هر چشم زگریه جوش خون زد

آشوب قیاسی پیش

هر خانه نشانه بلا گشت

بر غم سفر چو شه کمر بست

طوفان بلاره سکون زد

هنگامه حشر فتنه ز شد

یک شهر بقهر بستلا گشت

سرمایہ عیش رفت بر باد  
 وان شب که شب بلبند اختر  
 شب بود نهر اعنم باغوش  
 پرفتنه شبی چور و محشر  
 شب بود که خال روی زنگی  
 شب بود که ظلمت رخ جہل  
 شب بود که دود آہ نطسوم  
 شب بود که از دہاے خونخوا  
 شب بود که نور چشم غم بود  
 شب بود که مایہ عنم و درد  
 آگاہ زمانہ زین خب گشت  
 ہر کس سخنے براہ میگفت  
 خلقی ز پی وداع سلطان  
 در راہ ہجوم عام گردید

بنیاد امان ز پا در افتاد  
 کرد از پی عنم خود مقرر  
 وز ماتم خورمی سہ پوش  
 بازلف بتان لطمہ ہمسر  
 گیسوی سر سیاہ رنگی  
 زنگ دل طمانناہل  
 ظلمت زدہ تر ز طالع شوم  
 شب بود کہ دیومردم آزار  
 یا ظلمت نختہا بہم بود  
 شہ غزم روانگی دزان کرد  
 وین قصہ تمام شہ گشت  
 افنا نہ غزم شاہ میگفت  
 از خانہ برون شتافت گریان  
 آن مرتبہ از دحام گردید



<p>             از کثرت خلق گشت مسدود              پروانه صفت بشوق شمع              وز شوق نظر بر راه شه کرد              استاد آرزو کے دیدار              بر مقدم شاه دیده بردخت              از منزل خاص روی چون ماه              خم پشت ز غم بجای تسلیم              بیوشش بیک نگاه گشتند              آشوب بجان خلق افتاد              وز هر دهنی فنجان برآمد              از بهر نشارش گهر بود              هر دیده گهر نشاند در راه              گرفت ره دیار معنوم              پامال غم فراق شه ماند           </p>	<p>             کان راه که اوسح طرق بود              بشتافت ز هر کرانه جمع              هر جمع گذر بشاه ره کرد              گرد آمده چون هجوم افکار              از شعله سینه مشعل افروخت              وانگه که نمود شاه روی جاہ              این جمله پس از ادای تسلیم              سرگرم بجا و آه گشتند              شوری میان جنس خلق افتاد              فریاد ز هر زبان برآمد              بر اشک غمی بچشم تر بود              آمد چو برون سواری شاه              شه گرم عنان چو آه مطوم              وان جنس خلق چو نقش پاره ماند           </p>
---	---

شاه در مخفف  
 شاه راه بخت  
 شایع عالم

از رفتن شاه خلق پرورد  
 بس صدمه جان خراش گردید  
 لشکر ز سر یکدشت بگذشت  
 مانند یلان سینه ریشان  
 جمعی چو وحوش دشت پمپا  
 انسی بو وحوش دشت بگرفت  
 هم جمع دگر بشهر ناچار  
 با وحش نفور هم نفس ماند  
 جمعی به ملال غم هم آغوش  
 در برنج جمله خلق بر بست  
 هر لشکری لغرض بجائے  
 هر نوکر شه طپیده در خاک  
 از نان چو آید قطع دیده  
 شه رفت و رعیت وفا کوش

هوش از سر خلق رفت یکسر  
 دلما همه پاش پاش گردید  
 با خاطر شاه منتش گشت  
 چون گله بی شبان پریشان  
 از شهر رسید سوی صحرا  
 با طیر یون گشت بگرفت  
 در ماند برنج و غم گرفتار  
 حیران چو طیور و نفس ماند  
 در گوشه خانه گشت روپوش  
 در خانه با تنزدان نشست  
 سیدشت برنج است بلائے  
 از حسرت رزق جامه زد چاک  
 هم جامه با تمش دریده  
 از خون جگر بیاد می نوش

وز عشرت رفت در خماری

هر غم زده بحال مضطرب

هر خانه زگریه زن و مرد

القصه بلائی فرقت شاه

ماند آن همه شب بصدت تب تاب

هر کس غنیمت مصیبت خویش

در مانده ستوه از تباہی

چون سلق تم فزون ز حد رفت

شده خسته بر بند بودن ریاض

داینم که آنچه از ستم خاست

ز اعمال سیه شدیم مقهور

دور از شه با سخاقت ادیم

الکون که بمانده ایم ناپار

هر چند که ما گنا هر گاریم

جز رنج و تعب ندشت کاری

میکوفت بخص سینه و سر

شد خانه ماقم اندران درد

بود از پی حلق سخت جانگاہ

خلق از غم و درد بیخور و خواب

گر گشته و جان فگار و دریش

میکرد دعا که یا آئی

رزاق مجاز ملک ۱۳۵۳ او در رفت

کز جو فلک بگردش افتاد

از شومی طالع بدیاست

شد ظل حنہ از فرق ما و دو

وز ناز و غم جدا رفت ایم

جز فضل تو کیست یا و رویار

از رحمت تو امید واریم

شهر راز مراد بهره ور کن	برزاری حال نظر کن
کن مرجع حلق باز باش	باز آربلک کامیاب باش

بیان غم و الم آن زمان نحوست تو امان تا چند چون این جویند  
 مختصرم وسعت آن طوبیاری و شمار ندارد ناچار سلسله اصل سخن  
 باز بدست میگیرم اتحاصل حضرت بادشاه حجاجه جمله فواج و رعایا و  
 منتسبان را در همان حالت زبون سجاک و خون طپان و از دیده اشک  
 حسرت نشان بگذاشته رو بسفر دور و دراز نهاد و چون در آن وقت  
 سواری ریل در هندوستان سوامی مابین کلکته و رانی گنج بدگیر پیچ جاها  
 نیافته بود از لکھنؤ تا بنارس برآه خشکی برگرد و نهامی دو سه قطع راه آن  
 سفر مصیبت اثر فرمود پس از بنارس در عین متوج دریا غم و الم  
 که هر آینه پیش سر بفلک میکشید سواری جهاز دخانی متوجه سمت کلکته  
 گردید هر گاه آن مرکب دخانی بلند گاه کلکته فائز شد حضرت بادشاه  
 حجاجه در سواد میانی گوشه مغربی و جنوبی حوالی کلکته بکانه کارکنان  
 شاهی از پیشتر رسیده سرگرم استراحت و ترتیب و تزئینش گردیده بودند

لا  
 استنکاد  
 بکده آفت

با همه عظمت و اقبال نزول اجلال فرمود و بعد شیوع خبر ورود  
 مکرمت آمد حضرت بادشاه حجه بخت و یک ضرب سلامی  
 بندگان حضرت بموجب دستور قدیم سلطنت از قلعه فورث و لیم  
 سرشدرنج ورود بندگان گرامی باین حسرت و ناکامی در آن وقت  
 آن چنان بردلها استیلا یافته بود که صدای هر ضرب سلامی صد تنه  
 بجان ستمخان پیدامی نمود هیبات هیبات شاهی که بکاستان زار  
 لکنو قدمش را از فرش گلمای با آب و رنگ رنگ بود ایدون از  
 نیزنگیهای زمان دوار بخارزار موی کوله لبان سر و فصل خزان  
 پابرجای وحشتکده رنج و آزار است و مای که بیرجای طلانی قیصر باغ و  
 از سیر و تفریح نمی آسود اکنون از گردشهای فلک ناهنجار در سٹیابج  
 نشان تدر و قفس آشیان رشته برپای تنگنای تحمل و اصطبار است

### مؤلف

که بجلکت چنین شاه بگردش آمد  
 متزلزل شد چون ماه بگردش آمد

اختر ملک اوده آه بگردش آمد  
 قطب و لث قرار یکدیگر کشیدت

پیرجا بیخ  
 شاه ستم  
 طعنه  
 تدر و قفس آشیان  
 بیخ بجات تدر یک  
 قفس آشیان  
 در سٹیابج

کو کهنه که در برج شرف بود اسی واک	مثنزل شد و ناگاه بگردش آمد
طالع لکهنو از اوج عروج اقبال	راه گم کرد و خود از راه بگردش آمد
ای فلک است بگو که چه سبب انهمه اوج	اختر آن حسرت و زیجا بگردش آمد

از نقل و حرکت حضرت بادشاه مجباه و خالی ماندن در سلطنت  
 چه نقصانات و خرابی ها که پیش نه آمد غرضمندان خانه خالی میشت  
 بدخل و تصرف بے تکلفانه و رفت و روپ دوستان هیچ تاخیر  
 و تقصیر نمودند تا آنکه از اثاث و اموال عهد سلطنت هر قدر بدار سلطنت  
 جمع بود در غیبت بندگان سکن در شان همه بیاد رفت و بر حنی که همه  
 رکاب فیض انتساب آمد بمصارف سفر انگلستان و بهرسانی  
 سامان ضروریه اقامت کلکته صرف گردید و هم در دست تصرف  
 نمک حرمان رسید پدید است که اگر جنبش از در سلطنت واقع میشد  
 این همه مصارف هرگز روینید داد علاوه برین چون اصل عرض  
 اولیای دولت علیه انگلشیه ختمییل دفعه ششم عهدنامه ۱۸۳۰  
 بود پس در صورت وقوع تمییش مصلحت وقت اقتضا چنان میگردد

که حضرت بادشاه حجاجه دارسلطنت موروثی را هرگز نیکداشت و بدو  
 رونق بخش سرسلطنت مانده نگران حال ملک و ملکبان می بود  
 و بعد ظهور درستی نظم و نسق فکر و تدبیر استرداد ملک حسب تدارک  
 عهدنامه به بین آئین میفرمود پس انتظام جمله مهام سلطنت بنفس  
 خود میسر کرد و طریق نظم و نسق جاری شده را همچنان برای دوام  
 بعمل می آورد این حرکت قسری حضرت پادشاه حجاجه از استقرار  
 چنانکه مزید اسحاق و اصرار شیران ناسنجیده کار بوقوع آمد در امری ضعیف  
 این نحیف ترین صلاح هرگز نبود ازینجاست که چون منشی ظهیرالدین حسب  
 الخطاب به دبیر الانشاحب استشاره بعضی مشیران سلطنت در خصوص  
 نقل و حرکت حضرت بادشاه استفساری ازین دبیرینه خیرخواه بهمان  
 آوان فرموده بودند فقیر بجواب باصوابش همین نوشته بود که قطب  
 از جای خود نمی جنبد لیکن چون قلم دبیر بدیگر عنوان فرستاد  
 تحریر این فقیه درین خصوص اصلا نفعی نداد و صلاح سراپا فلاح  
 بوالا دیدد بر آنیکه بترغیب و تشویق دیگر طریق میگوشتند هرگز تقبل

و پسند نه افتاد و آخر آنچه اقتضای تقدر خداوند قدیر بود پیش آمد بحق  
 ه قضای نبشته نباید سرد و اما از ذات علیا صفات حضرت ملکه  
 رفیع الدرجه شهنشاه بلند پایگاه هندی و انگلند که آفتاب معلت و  
 حق پسندیش کالشمس فی رابعه النهار پر تو فشان عرصه روزگار است توقع  
 کامیابی حضرت بادشاه معدت پناه بیش از بیش دارم و هر آنچه اطاعت  
 و اخلاص دولت علیه برطانیه از حضرت بادشاه معدت پناه و سایر  
 و الیان سلطنت او ده خلفا عن سلف ثابت و تحقق بوده است همانا بنظر  
 حق شناس حضرت شهنشاه کیوان بارگاه بطل و ناشکورش هرگز نمی انجام  
 علاوه برین از اینجا که نجوای غزای ان مع العسیر لیسر اظهور لیسر پس از عسر  
 بهر حال مامول و متیقن حصول می باشد رجای و ائق و امید صادق است  
 که او بجان بافضال بیمال خود رحمی فرموده حضرت پادشاه معدت پناه  
 را از طرف لازم الشرف حضرت شهنشاه کیوان رگانه عطای حق موروثی  
 عنقریب خواهد نواخت و آنچه آرزوی دلی و تمنای قلبی حضرت بادشاه  
 مجاه است زود از زود فائز و کامیاب خواهد فرمود انه قریب مجیب و



بالاجابه خبر و آینه علی کل شیئی سید آری س چنان نماز چنین نیز هم نخواهد آمد

مثنوی عبرت نامه لکونف

<p>کسی را نیابی که ماند بجای جهان برتساری ندارد و آ تنازد که باشد بدانش بزرگ که دارند عقل حقیقت شناس بیک سنگ سخنند بیش کوش که شامش نه بینی شب تیره رو بجز گرد و کلفت نخیند و غبار نه بینی جز از فنا نه تار و مار نه بستند شیر از هفتش بریدند فاش سخن رختن بود گاه کوتاه و گاه دراز گهی شاد دارد که اندوهگین</p>	<p>درین دیر نیرنگ نادیر پای مدارای گیتی بود بیدار بزرگ آشتی های این کهنه گرگ خردمایه داران دانش اساس نیارند در دل سرور و عیش چگای نه بینی پر از رنگ و بوی ازین دشت خونخواره غول زار درین دشت ابر روزگار پریشان بودند نه آبرش بود فطرش فتنه انگختن گهی در شب و گهی بر سراز گهی حطس آرد گهی انگبین</p>
---	--

به نیزنگ عالم اگر بست گری  
 بگیتی کسی پایی بر جای نیست  
 جهان گرنه سیر و فاداشتی  
 بسیار آواز کار و بار پدر  
 چهارفت بروی ز دور سپهر  
 بیوسف گمن گریگ سپنج کبود  
 سپین سرش تاج شاهی نهاد  
 ازان پس که پرورده در مهنان  
 چهارفت بروی ز گردون دون  
 چو در وادی امین آمد سرراز  
 در فضل ایزد بر و باز گشت  
 ز داود یاد آور و داد او  
 چه افتاد او را ز روداد دوسر  
 غم و دردنا ویر پائے جهان

بنا پایداری او پے بری  
 که خود این جهان چو دان نیست  
 محمد بعالم بعت دادشتی  
 غم و محنت روزگار پدر  
 نیا سود از دست چو سپهر  
 بچاه و بزندان چه گرگی نمود  
 بدو چشم یعقوب را نورداد  
 بموسے در است لاکر دواز  
 کشید از خم غم لبی جام خون  
 خداوند بروی نظر کرد باز  
 بتاج رسالت سرفراز گشت  
 بنیدیش روداد و افتاد او  
 ز بون آمد از دست بیدار دوز  
 بیک جو نگیب زند کار آگهان

<p>         نرویدگی ساهی از و خرفناد          نموداری شبهنمی پیش نیست          قتاد از سرش افسر سروری          بکینش قتاد و کین برشاد          نشانی نیابی بحب زمانه          بود نیک فرجام فرجام بین          چه شد در صولت قهرمانی او          ز شان جلاش نشانی نماند          حراوند تاج و گمته بود          جهان را چو امانه خوابید          بیفکنده از سر کلاه می          که از تخت جا کرد بر تخت پوست          که از تخم چنگیز خان بود شاه          کشید از سر و پای او تاج تخت       </p>	<p>         درود و گردون بود گرد باد          کمال و زوالش در می پیش نیست          چو از دست جم گم شد نگاشته          زهر سو بلا سوی او رهنهاد          نظر گر کنی بر جسم و جام او          نه برجم نظر کن نه در جام بین          کجا رفت چنگیز و خانی او          ز تیمور خرد استانی نماند          بدست تر که شاهنشده نهند بود          چو کار جهان نقشش آب دید          فرود آمد از تخت فرماندهی          گرفت از جهان مغز و افکنده پوست          درگرتمش سنان جیشید جا          چو از وی درگرونه گردید بخت       </p>
---	---

چه سختی که از دست دوران کشید  
 دگر بودنا صحنه داوندرا  
 چو رفت از چینش فر فرهای  
 بریده دل از آب و جابه خودش  
 محمد که بود ابن فیروز شاه  
 چو بخت همایون او تیره گشت  
 سپهر زبون در کینش فتاد  
 همایون که هندوستان شاه بود  
 ازان پس که ده سال با عدل و ری  
 سپاه بلا با زهر چار سو  
 سپهرش چنان زار و بیچاره کرد  
 چکویم ز روداد این هر چهار  
 ز دوران کشیدند سختی بے  
 چو صبح سعادت دمیدن گرفت

چه پیمانہ خون ز مرمان کشید  
 که در مصر بوده است فرما زوا  
 رها کرد او رنگ من برماندی  
 شد آواره از تحت گاه خودش  
 بهندوستان وارث تاج و گاه  
 که خیل عنایان بر و چهره گشت  
 ز سر تاج و از کف نگینش فتاد  
 مگر بجز اقبال راما بود  
 بر او رنگ شاهنشاهی شت جای  
 بمهموره دولتش کرد و سو  
 که از مرکز دولت آواره کرد  
 که بودند شاهان و الاتبار  
 که هرگز بساد او به بخت کس  
 بدو با نصرت و زین گرفت

<p> نشستند بر تخت من مانده  بسر هر یکی تاج دولت نهاد  بر او رنگ اقبال یافتند  ملوک ممالک ستان در جهان  بکفت تیغ کشورش داشتند  بچاه پلاس رنگون آمدند  بسر بر هر یک بسوز و گداز  زنو سخت خست مردم گاشت  بدین سپنج بسیار گردید  که بوده است فرمانروائی دکن  جگر خسته محنت و غم گشت  ز نقش و نگار جهان ساده دل  برو کار دشوار آسان بود  بنام و نعیمش چه باله کس </p>	<p> پدید آمده روزگار سینه  کشیدند در بر عروس مراد  دگر با طبل و لوایق شدند  از اینگونه بسیار فرماندهان  که بر خسروی تخت جاداشتند  چو از دست گردون بون آمدند  از آن خسروان تا زمان دراز  چو فضل خدایا و رویار گشت  نه اینگونه یکبار گردید سپنج  چو سلطان جنت مکان بوان  سرور از دن بغمیش کم گشت  ز بند غم و راحت آزاده دل  غم و راحت هر که یکسان بود  ز بیدار گردون چه ناله کس </p>
--	--

نیاید غم و حزنش خردم  
 بسین انقلاب دیار او ده  
 غریب انقلابی که در وی فتاد  
 برین هرزه گردش که گردید پیچ  
 مگر عالمی را بتاراج داد  
 زهی لکهنو شهر میسنو سواد  
 که معموره راحت یک جهان  
 بسی قصر دولت ز پا بگفتند  
 بزرگان دولت دولت سراسر  
 زرو مال چون جن خاک رفت  
 ولی از غم و غصه روزگار  
 که آثار پیشینیان دیده است  
 مراد از پس نامرادی بود  
 خستین سحاب سینه بگری

در آن و درین نیست بیش و کمی  
 پریشانی روزگار او ده  
 نصیب دیار بداندیش بناد  
 بسی دست افشوس لیس چرخ  
 جهانی ز دولت به کسبت فتاد  
 که دست حوادث بتاراج داد  
 بویرانگی کرد در و ناگهان  
 بسی کاخ اقبال از بیخ کند  
 باوارگی برکشا دند پاپی  
 بجا روب غارتگری پاک رفت  
 مگر نشد خاطر شمشیر یا  
 ازین تخلصن بارها چیده است  
 بسپایان اندوه شادی بود  
 سپس از ریاض المل بر خوری

<p>         اگر خسته گردی ز سگیته مرغ          که بی خوردن غوطه با غوطه خوار          کسی را که سر بر فراز خدا          بحشیم عنایت بدو بنگردد          نگردد و گیتی کند از حمت          ز نقصان رساند با وج کمال          براحت رسد هر که رفت درینج          ز دادار دارم امید بهی          سرش را و بدسر فزای بتاج          زیزدان چنین کار دشواریست          بدرگاه پاک خداے قدیر          الهی بحق بنے و علی       </p>	<p>         که راحت بیابی بفرج ما مرغ          نیارد بکفت لولوے شاهوا          بدین و بدولت نواز دست          بگواره مرحمت پرورد          بلندش کند از سپهر بلند          که از کاستن بدرگرد و بلال          که مردم بویرانه یا بسند گنج          که یا بزرگ تاج و تخت شهی          بسا بدگر که او رواج          از ونا امید می نگو کانیست          زبان دعا برکشایمی آیسر          بر آرمی امید که دارد دلجی       </p>
---	--

تو بر شاه دست کرم برشا

ببخشی بدو دست حاجت روا

باب دوم در بیان تشریف بری جناب عالی متعالیه

والده ماجده حضرت بادشاه حمجیه بولایت گلستان

متضمن شرح حالات اجمالی آنجا از کیفیت ملاقات

جناب عالی متعالیه با علیا حضرت ملکه معظمه شهنشاه

خوشید کلاه کشورند و کیفیت کارروائی

مقدمه سلطنت او و احوال مقام جناب عالی

متعالیه و جناب مرزا اسکندر چشمهت بهادری

و دفن گردیدن این هر دو حضرات عالی درجا



بدار سلطنت فرانس بانبدی از کیفیت قلعه‌نی  
 بندگان سکن در شان با یام ندر هندوستان

برناظران گردش دور دوار و واقفان نیرنگیهای روزگار مخفی و  
 محجب مباد که چون حضرت بادشاه جمجاه بعد طی مراسل  
 تحمل آلام و صعوبتهای سفر سحر و برآینچنان زمانیکه گردون دغان  
 هم هنوز با قصای هندوستان جاری نگشته بود رونق افروز  
 دار سلطنت کلکته گردید از کثرت تغیرات آب و هوا و تحمل انواع صدمات  
 و بی‌اعتدالیهای اخراجی از جاده سویت و اعتدال مزاج فیض متزاج  
 راه یافت و منتهی عود امراض قلبی و دماغی نفورت دم رنج فرمودن تا  
 این سرزمین با استقبال خسروهایون فال شتافت لاجرم حکم ضرورت  
 و مضطرار و مزید تاکید اطبای تجربه کار از اراده سفر پیشتر قطع نظر  
 فرمود حضرت جناب عالیته عالیته والده ماجده حضرت بادشاه جمجاه

و حضرات شاهزادگان عالیشان اعیان جناب مرزا محمد حاد علی بهادر  
 مهین پور خلافت و ولیعهد سلطنت و جناب مرزا سکندر حشمت بهادر  
 برادر والا که حضرت که از اول برفاقت حضرت اراده سفر انگلستان  
 داشتند ایدون به نیابت حضرت علم خرم این غرم برافراشتند و  
 بحکم محکم بندگان سکندرشان جهاز میل ولایت برای تشریف بری این  
 هر سه حضرات عالی درجات مع دیگر سائر همراهمان از عمل زنانه و مردانه  
 که متجاوز از صد نفر بودند بکرایه هفتاد هزار روپیه مقرر نموده شد تا هر سه  
 حضرات عالی درجات مع مولومی سیح الدین خان بهادر و کیل حضرت  
 بادشاه جمجاه و دیگر جمله همراهمان رکاب سعادت انتساب سوا  
 جهاز شده با همه غرضشان رگهای سفر انگلستان گردیدند چنانکه آن مرکب  
 مبارک بلنگر گاه سویس رسید و مرکب دخانی خرد دبرای رسانیدن  
 را کبان تا بساحل حب دستور آمده متصل مرکب میل استاد چون انمقام  
 تحت حکومت خدیو مصر است و حسب آئین آن سلطنت تفویض کرن  
 جمله اموال و اسباب بحال و کار گزاران آنجا براس رسانیدن

تالنگاه مقام اسکندریه واجب لازم بود نیلیم و الماس و توکل غنیمت  
 حبشیان همراهی جناب شاهزاده و الا تبار عرض نمودند که مصلحت است  
 چنان می نماید که آنچه جواهرات شاهی برای نذر و اهدا بجزو عظمت  
 علیا حضرت کیوان منزلت ملکه معظمه شهنشاه خورشید کلاه همراه است  
 از صنایع بر آورده با خود نگاها داریم و چنین بضاعت گران بهار را  
 رسانیدن تالنگاه دیگر باعتبار اغیار هرگز نگذاریم آخر چنان کردند و  
 آنهمه جواهر بیش بهار که تخمینا مالیت یک کرور بود از دیگر اسباب بیرون  
 آوردند مقابله که در آن این جواهر نهاده بود نیلیم خواجه سرا گرفت و ظاهرا  
 بسوی حسوختگار خود سپرد هرگاه هر سه حضرات عالی درجات مع سائر  
 همایسان از مرکب کلان مرکب خرد فرود آمدند همینکه مرکب خرد روانه  
 شدن خواست و رسی که علقه اتصال هر دو مرکب بود از میان کشیدند  
 حسوختگار دفعه <sup>شور و فریاد</sup> صیحه بر آورد و نیلیم خواجه سرا دوید و دو سه بم بر سرش زد  
 آخر پس از بخت و تکرار و جنگ و پیکار بیکار معلوم شد که آنهمه جواهرات  
 بیش بها که بخران مملکتی می ارزید از دست حسوختگار بریافتاده است

سبحان الله چنان جواهر پیش بهایسان خرف پاره باسفت بیادفت  
 و بجایش همین حبشیان نافر جام نیل و الماس برای نام بماند تا گفته نشود  
 که نامی هم از جواهر نمانده است طرفه تر اینکه با آنکه آن بدگمان بگم کردن جواهر  
 گران بها گوهر آبروی خود را بیا داده بودند و از سفینه اعتبارتبه طریقت  
 و استخار در افتاده دیگر زری از حضرت ولی نعمت خود در خواستند که  
 غواصان رابته آب فرو نشاندند تحبس جواهرات گم شده خواهیم کرد  
 و آن جواهرات بیا در فته را از ته آب بدست خواهیم آورد چون زرد گیم  
 یافتند سه چهار روز بلنگر گاه سولیس گذرانیده بعد سه چهار روز پنجاب  
 همچنان ناکام و بی نیل مرام بجز دست شانزادگان و الاشان فائز میشوند  
 و معلوم شد که آن همه تحبس جواهرات بته آب جز بادبشت پیوون نبود  
 پانزده روز مقام مصر مورد اجلال حضرات شانزادگان با عز و قبل  
 ماند بعد پانزده روز روانه سمت اسکندریه گردیدند و از اسکندریه  
 بعد بشت روز بر مرکب ولایت سوار شده بمقام سوٹ همطن رسیدند  
 روزیکه آن مرکب مبارک بمقام سوٹ همطن بسنگر انداخت اهل کلستان

به تمنای تقای هیمنت انتمای حضرات شاهزادگان و الاشان  
 و دیدن سواری حضرت جناب عالی<sup>ستعالیه</sup> که پیش ازین هیچ کد ام  
 رئیس باین شوکت و فرگاهی از هندوستان دیار دران مملکت عظمت  
 وقت دار نرسیده بود خصوصاً تشریف بری پرستاران عفت و کرامت  
 نشان حضرت جناب عالی<sup>ستعالیه</sup> دران بلد غریب از اعجاب اعاجیب<sup>ستعالیه</sup>  
 جوق جوق بلنگر گاه هجوم آورده بودند و باشارات و صداهای محبت و  
 التفات عالم عالم مراتب دلسوزی و ممان پذیری باوامی نمودند <sup>ط</sup> میسر بود  
 صاحب که مخلص و خیر خواه سرکار آورده بود در عین هنگام فرود آمدن هر  
 حضرات عالی درجات از مرکب بر مکانی بلند بسر شارع عام استاده<sup>سید علی</sup>  
 با همه ستانت و خوش بیانی با بیان کرد و توصیف حالات هر سه مهاتمان <sup>سده</sup> نور  
 با شرح مراتب عظمت و نبالت خاندانی و عزت و جلالت دودمانی و  
 تفصیل و ابط اختصاص خاص این دودمان فیض نشان از قدیم زمان با<sup>سلطنت</sup>  
 علیه<sup>نخستین</sup> کستان و توضیح آنچه از تائیدات و دوستیهای آن سلطنت<sup>عظمت</sup> با  
 ازین دودمان و الاشان بهر عهد و زمان جلوه ظهور نموده و قدر و قدر بسع التفات

۲  
 سید علی  
 در بیان

جمع جمله حاضران و مجتبعان رسانید تا با استماع آن همه تقریر و پذیر جمله حاضران  
 و مستمعان سرشار باده اعتبار شدند و لغزه های محبت و تعظیم مهمانان با غرور و  
 لب و جوش و خروش میزدند بالاخر همه حضرات عالی درجات بمکانیکه برآید  
 ورود و قیام در آن مقام مقرر کرده شده بود و نزول مهینت شمول آبرویند  
 و تا پانزده روز همین مقام سوٹ بهترین مورد اجلال همایون فال مانند سپس  
 بلندن خاص مکان عالیشان بارلی هوس و وقع نیور و ڈیکر ایگرفت  
 رونق افزوز آن مکان عالیشان گردیدند بعد رسیدن لندن اول ملاقات  
 حضرات شانزادگان بلند مکان با صاحب چیرمن و ڈپٹی چیرمن و دیگر  
 کازنر بایان محکمہ اندیا هوس گردید صاحبان مدوح مراسم ضیافت  
 شانزادگان بلند مقام بزید تکلف و استقامت در محل خاص خود بتقدیر رسانیدند  
 سپس آن میزبانان خود مهمان شانزادگان عالیشان گردیده و بمورد  
 اجلال شانزادگان عالیشان رسیده بمواکلت اطعمه لذت و لطافت آمیز  
 و مکالمت بکلمات مسرت و محبت انگیز حنلی و افریدشتند بعد این هر دو  
 ضیافت سراپا لطافت تازمانی گفتگویی شرایط ملاقات جناب عالی

متعالیه با حضرت ملکه محترمه شهنشاه خورشید کلاه تا چند ماه بیان نمود و  
 بانقضای چند ماه آن همه گفتگو طی گردید تا آنکه بتایخ چهارم ماه جولائی سنه  
 یک هزار و هشتصد و پنجاه و هفت عیسوی مطابق یازدهم شهر ذی قعدہ  
 سنه یک هزار و دویصد و هفتاد و سه بھجری روز شنبه قبل پانزده منٹ  
 از سه ساعت نہاری بقصر عالی شان بکنگم پلیس اجلاس خاص این ملاقات  
 عظمت سمات حسب شرایط مقررہ بغزو احتشام تمام حسن سر انجام یافت  
 شرح آن ملاقات عظمت سمات اینکه قبل از وقت مقرر باب ہوس حسب  
 از طرف انڈیا بورڈ برای استقبال جناب عالیہ متعالیہ در رسید بعد رسیدن  
 صاحب موصوف حضرت جناب عالیہ متعالیہ برگردون چہار اسپہ سوار گردید  
 و ہر دو شاہزادگان و الاشان برگردون چہار اسپہ دیگر سوار شدند و  
 مولوی مسیح الدین خان بہادر وکیل حضرت بادشاہ را ہمراہ گرفتند پشت  
 گردون سواری جناب عالیہ متعالیہ دو کس چو بدار بالبا سہامی مکلف سرخ  
 عصا ہای مرصع زرین بدست گرفتہ استادہ بودند و بعض ملازمان اسپ سوار  
 ہم ہمراہ رکاب سعادت انتساب بلوریز میرفتند گردون حضرات

شاهزادگان و الاشان عقب گردون حضرت جناب عالیّه متعالیه بودشان  
 و تحمل سواری بمعیت این گردون با دیگر گردون های دو سیه ملازمان  
 همراه رکاب سعادت انتساب بهراج زیاده ترمی نمود شاهزادگان  
 و الاشان تا جهای مصع و لباسهای مکلل در انوقت زیب سرو بر  
 باغ و فرداشتند و باله های بیش بهای و جیغه و کلغی های خوشنما سر و سینه  
 و گلور ایشا هانه آرایش برآرسته بودند چینیکه سواری حضرت جناب عالیّه  
 متعالیه بدروازه قصر سلطنت رسید گارد سپاهیان خاص شاهی که  
 بران دروازه عظمت و جلالت اندازه حاضر بودند فی الفور بادای رسم سلام  
 پرداخت گردون های سواری جناب عالیّه متعالیه و هر دو شاهزادگان  
 و الاشان اندرون احاطه آن قصر معلی دخل گردید و حسب امر و اجازت  
 بموقف خاص گردون سواری جناب ملکه محترمه شهنشاه خورشید کلاه  
 رفته استاد دران وقت بجلو خانه آن مکان عالیشان سوای مردم پیر  
 دیگر احدی را بار نبود بجز دستادن سواری حضرت جناب عالیّه  
 متعالیه چهار خاتونان با عظمت و شان مخصوص خاص حضرت ملکه معظمه



برسم استقبال گردون تشریف آوردند یکی ازین چهار خاتونان بجز  
 ویشان از دودمان شاهی ملک بلجیم بود که با جناب ملکه محترمه سلسله قرآنی  
 هم داشت این خاتونان باغ ووشان پس از ادای رسم استقبال حضرت  
 جناب عالیّه متعالیه از گردون فرود آوردند و صین فرود آمدن جناب  
 ممدوحه اهتمام پرده بپزید تا کید منبضه ظهور رسید هر گاه جناب ممدوحه از گردون  
 فرود آمد برقع گران بها از سترپا زیب قامت والا فرموده بود آن هر چهار  
 خاتونان جناب ممدوحه را با حضرات شاهزادگان والا شان اندرون کرده  
 معینه برده بردگلی نشانیدند و خود همچنان استاده مانند آخر با جازت و  
 اصرار جناب عالیّه متعالیه خودشان هم پشت بستند و این کمره خاص یک زن  
 مقربه همراهی جناب ممدوحه نیز اجازت داخل شدن یافته بود تا برای رفع  
 توجش و حصول استیناس تا صین جلوس دران کمره خاص پیش نظر  
 فیض اثر جناب ممدوحه حاضر ماند و باقی سایر ملازمان همراهی رکاب  
 سعادت انتساب که برگردون بامی دیگر رفتند بودند در یک کمره جداگانه  
 با مروجازت منتظران آن ایوان جلوس کردند اصل سبب نشانیدن

جناب ممدوحه در کمره خاص و تاخیر فرمودن بملاقات آن بود که چون  
بلجوق عوارض مزمنه و اقتصای کبرنی صنعت و مخافت کمال دستگیر  
حال کرامت اشتمال جناب ممدوحه می ماند نظر بر آن خود از جانب جناب  
ممدوحه خواهش چنان رفته بود که بعد ترول بایوان عالی شان اولاً  
ساعتی بیک کمره خاص از عقب گردون بر آسوده جمع حواس نموده شرف  
زیارت حضرت ملکه محترمه حاصل خواهیم کرد چنانچه هنگام جلوس جناب  
ممدوحه در آن کمره خاص اول همین پیغام عنایت انضمام از طرف  
لازم الشرف حضرت شهنشاه خورشید کلاه در رسید که تاخیر ملاقات شما  
صرف بموجب خواهش و استدعای شما تجویز فرموده ایم والا اقتصا  
خاطر عاظمه ببولت هرگز چنین نبوده مراعات مراتب پاسداری جناب عالی  
ستعالیه از پیشگاه حضرت شهنشاه خورشید کلاه بدان غایت مبذول گردیده  
که از غایت رعایت تستر و پرده داری جناب ممدوحه برای همراه آوردن  
عالیجناب معالی القاب چشم و چراغ سلطنت پرش آفت و یلیز بهادریین ملاقات  
بجست سمات جناب ممدوحه با آنکه جناب پرش عالی پایگاه ممدوحه هنوز

بسن بلوغ نرسیده بود حضرت شهنشاه خورشید کلاه اولاً ایما و احتراماً جناب مدو  
 طلب فرمود و بدون استرخاص جناب مدو همراه آوردن پرنس عالیجاه بلند پایگاه نیزجو  
 نمود بهمین اثنا که جناب عالیته متعالیه و حضرات شانزادگان والا شان جلوه افروز کرده  
 خاص بودند عالیجناب عالی القاب پرنس لبرٹو مع صاحب جنیسرل تشریف  
 آورده با مولوی سیح الدین خان بهادر وکیل حضرت پادشاه حجاب کرده  
 کمره جداگانه علاوه کمره نشست جناب عالیته متعالیه حاضر بود ملاقات فرمودند  
 و شارالیه ادر کمره خاص ملاقات برده جمله کیفیت نشست و ملاقات  
 و تعیین کرسیهای نشست حسب قرارداد سابق با شفاق و اخلاق متسام  
 تعلیم و تقسیم نمودند سپس لبرعت اذان مکان علیحدده تشریف بردند و یک  
 لیڈمی صاحب از پیشگاه حضرت ملکه مختشتمه برای استقبال جناب عالیته  
 متعالیه در رسید و جناب مدو در رابع هر دو شانزادگان والا شان  
 بکمره خاص ملاقات برد حضرت جناب عالیته متعالیه در آن کمره خاص هم  
 برقع پوش و جنس گردید و بر کرسی که برای اجلاس خاص جناب مدو  
 مقرر کرده شده بودند نشست و هر دو شانزادگان والا تبار بهمین وسیله

استادند و چون حسب قواعد سلطنت حاضر بودند عالیجناب مسترورین همست  
بهادر وزیر با توقیر هند و جناب سر جارج کلارک بهادر سکرتری آن وزیر با توقیر  
و جناب صاحب چیسیرن بهادر یعنی عرض میگفت حضرت شهنشاه خورشید کلاه درین جلسه  
ملاقات از جمله واجبات بود و باریابی مولوی سید سعید الدین خان بهادر وکیل  
بادشاه حجه نیز از قبیل مستحبات بل منقرضات می نمود هر چهار صاحبان  
باجازت حضوری درین جلسه خاص اختصاص یافت پس از جلوس جناب عالی  
متعالیه بر کرسی اندرون آن کمره خاصه حاضر آمدند و پس پشت جناب عالی  
متعالیه که در آن وقت برقع پوش نشسته بود استاده شدند بعد شستن جناب عالی  
متعالیه بر کرسی حضرت ملکه معظمه شهنشاه خورشید کلاه مع جمده شاهزادگان  
خردسال بلند اقبال فکور و انات مانند ماه درخشان با ستاره ها  
نور افشان جلوه افروز گشت و بکرم آنکه ماه تابان را از شب گزیری نمیشد  
آن ماه شبستان سلطنت لباس شبرنگ زیب برودوش عظمت و  
مفاخرت هم آغوش داشت سبحان الله از نمودن رومی چون ماه در لباس  
سپاه در آن وقت اشارتی روشن بود باینکه اگر ظلمت ظلم خاطر را

منوم سازد انیک وجود با وجود ما هتتاب ظلمت زد او نیز نور اقرای شبتان

جهانت الموف

چرازان غم دلت اندوگین است	عنی کان شتمل بر سور و شادیت
که نور ماه تابانش قرین است	پیم تری ازان تاریکی شب

چون آن ماه تابان است و اجلال از مطلع لطف و کرم جلوه گر شد  
جناب عالیہ متعالیہ فی الفور نقاب از چهره مبارک برداشته بقیام تعظیم  
ستقیم گشت حضرت ملکہ محترمہ حسب دستور انگلستان بجز درونق افروزی  
با جناب عالیہ متعالیہ مصافحه فرمود جناب عالیہ متعالیہ در عین مصافحه  
بدستبوسی حضرت ملکہ محترمہ پرداخت سپس با هر دو شانزادگان  
والاشان نیز رسم مصافحه بعمل آمد و شانزادگان والاشان از دور  
باشاره آن دست سر پرست رتقبیل نمودند مولوی سیح الدین خان بہا  
کہ بلحاظ دستر و پرده داری جناب عالیہ متعالیہ از پیش قدمی دران وقت  
معذور بود از دور شانزادگان آدابی بجا آورد و محل خود ستاده ماند حضرت ملکہ  
برکری خاص خود جلوس فرمود و جناب عالیہ متعالیہ رو بروی حضرت

ملکه محترمه بر کرسی خود نشست فضل مابین این هر دو کرسی یک نیم درجه  
 نهایت دو درجه بود هر دو شاهزادگان والا نشان مبین و بسیار جناب عالی  
 متعالیه همچنان استاده مانند و تیز حضرات شاهزادگان والاد و دمان  
 ذکور و اناث علیا حضرت ملکه محترمه عقب کرسی آن حضرت قیام فرمودند  
 حضرت ملکه محترمه بفرجوس سمنیت مانوس مهر از حقّه و بان کراست نشان  
 برداشت و لالی بی بهای کلمات شفقت و عاطفت سمات بدان گوش  
 ارادت نبوش ممان جلیل الشان خود افتادن آغاز نموده فرمود که  
 مابدولت و اقبال از ملاقات بجهت سمات شما بسیار مخطوط شدیم جناب عالی  
 بجواب گزارش نمود که ما از دولت لقامی فیض انتامی حضرت خیالی ممنون  
 گردیدیم باز ارشاد شد که مابدولت و اقبال را امید چنانست که آب هوا  
 این ملک موافق مزاج تلطف مترج شما افتاده باشد ازین طروت پیاخ  
 التماس رفت که هر چند آب و هوای اینجا در اصل موافق مزاج ما نبود اما مین  
 حصول زیارت سر ایا بشارت آنحضرت که غایت متمنای دلی بوده اید  
 خیالی موافق گردید جناب ملکه محترمه با تماع این جوابات نهایت مسرور گشت

سپس یکیک شانزادگان و الاشان را با شارت دست حق پرست خود  
 نشان داد و جناب عالی متعالیه بحق هر یکی از ایشان دعای ترقی عمر و  
 اقبال و ازدیاد مراتب جاه و جلال فرمود اینهمه مکالمه که مابین حضرت <sup>مختومه</sup> ملکه  
 و جناب عالی متعالیه واقع شد جناب سر جابج کلارک عقب کسی جناب عالی استاده حمزه  
 آن میکرد بعد ختم اینهمه کلمات و قشوق جناب عالی متعالیه یک عطر دان مرصع گرانها  
 که بجا آمد و اریعلاق و منسلک و بجزو حضرت ملکه <sup>مختومه</sup> پیش فرمود و در خطه تحریر حضرت  
 پادشاه نیز از دست خود دست مبارک حضرت ملکه <sup>مختومه</sup> تفویض کرد تا  
 بعد عنایت و مسرت حسب مامول مقبول گردیدند چون جمله مراسم ملاقات  
 بلطف و خوبی تمام حسن اختتام یافت حضرت ملکه <sup>مختومه</sup> بر خاست و حضرت  
 شدن خواست و از رگدز کمال اخلاق و کرم تقدیم سلام با شارت سر مبارک  
 بر هر یکی از مهمانان خود فرمود و مرتبه ترتیب را در آن مرعی داشت پاس و  
 مراعات جناب عالی متعالیه از پیشگاه حضرت شهنشاه سجدی مرعی گردیده  
 که چون جناب عالی متعالیه وقت پیش فرمودن عطر دان استاده شد  
 حضرت ملکه <sup>مختومه</sup> همان وقت از قیام منع نمود و فرمود که مابعد ولت و اقبال

را تکلیف شما هرگز گوارای خاطر عاظم نبوده است و نیز بنگام حضرت ارشاد  
 کرد که ضرورت عجلت بتشریف بری اصلانیت ساعتی آسایش گرفت  
 تشریف خوانند بر جناب عالی متعالیه بعد تشریف بری حضرت ملکه محترمه  
 دمی بر آسود و توقف فرمود چون مراجعت خواست وزیر با تو قیصر هند و  
 سر جارج کلارک بهادر و صاحب چینیسرل بهادر جناب ایشان را تا  
 گردون مشایعت رسانیده بکمال تعظیم و تکریم سوار کنانیدند اهتمام  
 پرده داری درین ملاقات از ابتدا تا انتها چنانکه باید و شاید بعمل آید تا آنکه  
 جمله سکان انگلستان بدریافت اهتمام این پرده داری غریق  
 بحب حیرت مانده بودند و می گفتند که از روز آباد شدن خطه گلستان  
 تا این زمان چنین اهتمام پرده داری برای احدی بوقوع نرسیده است  
 بلکه در هیچ عهدی هرگز سموع هم نگردیده این بود بیان کیفیت مفصل ملاقات  
 حضرت ملکه محترمه اما آنچه از تدابیر اصلاح و درستی مقدمه سلطنت حسب  
 قواعد مقرر آن ملک پس از فائز شدن هر سه حضرات عالی درجات در آن  
 ملک مبنی ظهور رسیده شرح مجلس اینک مستر گرگری و مستر اسکیر و باشهران



نامی و گرامی آن ملک اوکیل و قنیل کارروائی مقدمه مقرر فرمودند و در بهرین  
 مراتب و داد و مناصب اتحاد با اکثر عمائد و رؤسای آن مملکت که بلندن خاص  
 یا دیگر قریات بیرونجات سکونت پذیر میباشند نیز مساعی مشکور و نظهور آوردند  
 زنانه درباری برای ملاقات جناب عالی<sup>بیتعالیه</sup> هم در هر <sup>هفته</sup> بوع کمال شکوت  
 و فرمودند داشته بودند که بروز معین بسا خاتون باغ و شان انگلند باریاب  
 خدمت جناب مدوحه میگردیدند و از باغستان اشفاق و اخلاق آن ملکه  
 یگانه آفاق دسته گلنمای مسرت و کامرانی میچیدند کیفیت مقدمه  
 اوده با اکثر اخبارات روزمره آنجا طبع شدن شروع گردیده بود و علاوه این  
 اخبارات بعضی رسائل و کتب بمباحثه خاص این مقدمه طبع کنانیده <sup>تقسیم</sup>  
 فرمودند تا بحث و مذاکره این مقدمه در جمله خواص و عوام آن ملک روز بروز  
 اشتتاری و انتشاری می یافت و بعضی مغرزان که دوست و خیر خواه  
 حضرت بادشاه گردیده بودند در اکثر مجالس و محافل اسپیح این مقدمه <sup>ترک</sup>  
 بیان سفیر نمودند آنچه از بحث و کلام و قیل و قال درین ممت <sup>ر</sup>  
 درج رسائل و اخبارات و اسپیح هامی شد اصل ماده اش همان افادتا

خاصه حضرت پادشاه مجاہد بود که قبل از روانه شدن جناب عالیہ متعالیہ لطف  
 ولایت حکم محکم حضرت والا مرتبت حوالہ قلم و تقویٰ رضی رقم گردیده و آن نسخه  
 رسالہ مبسوط است بچواب کتاب بلوبک کہ از طرف سرکار کمپنی درین مقدمہ  
 مطبوع و شتہر کرده شدہ بود و حضرت بادشاہ جواب باصوابش بارو  
 انگریزی ہر دو بافادت خاص فیض اختصاص تصنیف و تالیف کنایتا  
 بانڈک مایہ فرصت آن جواب باصواب از غایت پسند و اعتبار مشہور  
 چارسوی روزگار گشت و وکلا و باشان انگلستان از ان خطی وافر برداشتند  
 و تمامی مضامین لطافت آگینش را باقتضای غایت پسندیدہ از ہمین ماڈ  
 صورت مقدمہ حسب آئین مقرر خود طیار کردند بعد طیار شدن روداد مقدمہ  
 و طبع و شتہر گردیدن جواب بلوبک با بعضی رسائل دیگر ہمین سبب حشہ  
 خاصہ و حصول ربط و ضبط با اکثر عیاند و رؤسامی آنجا کہ جملہ مدارجش بحدت  
 قریب یک سال بجد استکمال رسیدہ فکر تعیین کد ام ممبر نامور از جملہ ممبران  
 باغوشان محکمہ عالیہ پارلیمنٹ برای کار روانی مقدمہ و ادخال پیشین  
 بجمکہ موصوفہ پیش آمد تا آنکہ جناب سرفٹرامی کیلی را کہ اسوہ ممبران

نامی وزیده دانشوران گرامی بود بگزیدند آن فرزانه یگانه کیست مقتدر  
 پس از آنکه باتفاق آرای جمعی از دانشوران دانشمند پسند گردیده بود  
 بحکم مأمور آن کامن بگذرانید تا غور و التفات درین مقدمه حاصل  
 بنزد تائید شروع گردید کار روانی مقدمه تا اینجا رسیده بود که شعبه سازیه  
 گردون دون وقت سه پر دازیهای زمان بوقلمون نیرنگی تازه بر روی  
 آمد یعنی خبر قیامت آشوب هنگامه غدر هندوستان که سر آغازش از  
 شهر میرٹھه گردیده بود قریح سمع کار فرمایان آن سلطنت دوران عدت کرد  
 ونوبت طغیانی آن طوفان بی پایان بجدی رسید که جمله مشاوران  
 دولت و مدبران امور سلطنت بستن رخنه های این فساد بی بنیاد همه تن  
 مصروف و مشغول گشتند و دیگر سائر مقدمات محکم مشاورت از سنوح  
 این آشوب بحیاب خیر التوا در ماند تا آنکه از کمال اشتعال ناره جنگ و  
 فساد وقت سه انگیزیه های کورنجان بی دانش و داد اهابلی عالی گورنمنت  
 هند حضرت بادشاه حجاب را که از روز رونق افروزی کلکتہ تا زمان  
 شیوع غدر هندوستان صرف بنظر راحت و اصلاح مزاج فیض آن سراج  
 یعنی آرام دادن ۱۲

کس نفاذ کورنمنت  
 یعنی در خواست ۱۲

متقیم این شهر لطافت بهر بود و از همین جا بتائیدات و تدبیرات مقدمه  
 سلطنت صرف اوقات گرامی نمی نمود نظر بنبرد احتیاط و  
 دورانیشی با بمقام فورٹ و بسیم کلکتہ قلعہ نشین و خلوت گزین دانتن  
 واجب و لازم انکاش شدند و بحکم و تجویز نواب مستطاب گورنر جنرل  
 بسا در پلٹن گورہ مع رسالہ سواران و شش ضرب مدافع و یک  
 مرکب جنگی ہمراہ صاحب سکرتر نواب مستطاب ممدوح بطلب و  
 استقبال حضرت پادشاہ حجاہ در رسید میجر ہر رڈ اجنٹ نواب  
 گورنر جنرل بہا در نیز برای پیغام رسانی بحضور فیض معہور حضرت پادشاہ  
 حجاہ ہمراہ آمد ہر گاہ صاحب سکرتر و صاحب اجنٹ با حضرت پادشاہ  
 حجاہ ملاقی شدہ پیغام جناب نواب گورنر جنرل بہا در گزارش نمودند حضرت  
 پادشاہ حجاہ اول از رای صواب اندیش جواب با صواب جملہ و ساوس  
 و اوہام بتقریر و پذیر آن چنان بیان فرمود کہ آن ہر دو افسران با غرورشان  
 سادران تقریر و پذیر ہیچ مقام گنجایش سجت و کلام نماند پس از برآ  
 مزید تصدیق بیان و تشفی حناط اعیان دولت انگلستان دست حق پرست

برحالی که زیب گلوئی حضرت در آن وقت بود نهاد و بجلت شرعی داد  
 تصدیق و توثیق بیان صداقت عنوان خود داد فرستادگان نواب  
 گورنبرل جمله بیان رست و اظهار بی کم و کاست حضرت پادشاه جمجاه  
 اصفا نموده از ته دل به تصدیق پرداختند و بیاسخ عرض نمودند که اگر چه  
 این همه ارشاد و بیان حضرت سرتاسر صحیح و بجاست فاما ابالی گورنبرل  
 عالی نظر به تکلیف موقع وقت و اقتضای مراتب دورانیشی رونق افروز  
 بودن حضرت در قلعه فورٹ ولیم برای روزی چند مناسب بلکه واجب  
 همی انکارند از آنجا که حضرت پادشاه جمجاه راضا جوئی سرکار گورنبرل بهر حال  
 منظور نظر تو و د اثر میباشد بفرستماع جواب صاحب سیکرتین بقبول این مال  
 در داد و برگردون خاصه نواب گورنبرل بهادر که برای حضرت کیوان رفت  
 فرار سیده بود سوار شده فی الفور داخل قلعه گردید صاحب قلعه دار و صفا  
 اجنت بهادر برای حفظ و نگه داشت مراتب اغزاز و امتیاز حضرت همان وقت  
 بزیادت اکید مامور گشتند و نیز حکم شد تا هر قسم ملازمان ضروری حضرت را برآ  
 سرگرم ماندن بخدمات خاصه در حضور فیض سمر همان روز خاصه کردند

و هر کدام ملازم و خدمتگذار یکدیگر خواهند و می از طرف بندگان بسکت در شان  
 دریافتند بطلب احضارشان اتهام تمام بجل آوردند چون خبر توحش اثر قلعه نشین  
 گردیدند حضرت پادشاه حجه بمسافران لندن رسید که مهت جمله منتظمان  
 کار یکبار شکست و از گردش بخت و تقدیر و مشیت خداوند تقدیر سواخ  
 ناگزیر انتقال و ارتحال حضرت جناب عالیته متعالیه و جناب مزار اسکندریه  
 جنیل صاحب بهادر هم همین اثنای پس پیش یکدیگر بظهور رسیده عبرت افرا  
 هر بنا و پیر و برهن جمله کار و ایهای عقل و تدبیر گشت و سوای جناب  
 شاهزاده مزار محمد حامد علی بهادر که خود جناب وی در آن زمان کم سن و  
 نابالغ بود دیگر احدی از اهل خاندان برای کار و ایهای مقدمه سلطنت او و  
 بانگلستان باقی نماند علاوه برین همه خود ملک او ده هم اندران آشوب  
 از سلک مداخلت و خست بسیار سر کار ابد قرار بیرون افتاده بودند پس بوقوع  
 و شیوع این همه آفات و خرابیها که بیکبارگی از هر چهار سو هجوم آورده و کارخانه  
 جمعیت ظاهرو باطن ساعیان مقدمه سلطنت را یک ناگاه در هم و بر هم کرده  
 جمله کار وائی و صورت کذائی مقدمه با همه درستی عنوان همچنان ناتمام و

بنی سرانجام مانند لولوت

<p>از مصالح بود در علمت دریم رخنه پیدا شد ز هر سودر ایل وز سر سخی طلب باز آمدند کی بود نزدیک دانلیان نکو ناشکیبای راجن اطره نداد زانکه خود لا تقنطوا فرموده است تا نگردند از تراخی با ستوه کی بودش ایان عاقل ضطرب گوش کن الصبر فتح الفرج عاقلان گفتند دیر آید دست</p>	<p>بسکه تا خیر اندرین کار عظیم لاجرم ره یافت در وی صخل چاره جویان عاجز و حیران شدند لیک نومیدی ز حق در جستجو کوه تمکین بود شاهنشاه راد بر امید لطف حق قانع نشست خسروان راه همه باید چو کوه از تراخی کار کی گردد خراب در تراخی با میانیش از حرج همت از تاخیر توان شدت است</p>
---	--

از تراخی  
با میانیش  
از حرج

اشد رخت که بدستی کارست همه افتاد و واقعه هوش ربامی انتقال و  
ارتحال جناب عالی متعالیه بودم قرآن جناب عصمت قباب در شهر تیس  
در سلطنت فرانس است با حاطه قبرستانی که حسب اراده واستعدا

سفیر سلطنت روم بهمان قرب ایام وفات این ملکه محبت صفات تقمیر کرده شده  
 بود و اولین قبری که در آن قبرستان واقع گردیده همین قبر جناب عالی متعالیه  
 است یک مسجد هم از برای مسلمانان در وسط صحن آن قبرستان بنا نموده اند  
 مرقد جناب عالی متعالیه قدام این مسجد واقع است و بجانب جناب ممد و شاهزاده  
 والا نشان مزار اسکندر شمت بهادر تیر آسوده و رفیق غربت مادر مهربان بوده است  
 کیفیت دفن آن سرود عالی نشانان اندران بقعه چنین بود که هنگامیکه جناب عالی متعالیه  
 از کمال ازمان و شتداد عوارض صعب بستوه آمد و بار اده حج و زیارت از  
 لندن معاودت فرمود و پاریس رسید واقعه ناگزیر جناب ممد و حکم ازلی  
 و تقدیر لم یزلی همان مکان پیش آمد ملازمان همراهی رکاب آن جناب عصمت  
 فی الفور خبر این واقعه بحضور شاهزادگان والا نشان فرستادند هر گونه صدقه  
 جانگزا ازین خبر هوش ربا بساfran اوده علی الخصوص جناب شاهزاده والا  
 مزار اسکندر شمت بهادر که عاشق صادق مادر گستر بود و کرد سینه قلم صیدبتم  
 از بیان آن چاک میگردد و هر دو شاهزادگان والا نشان مجروح شنیدن این خبر  
 توحش اثر برای تجمیر و دفن جناب سبوره مغفوره روانه فرستادند





و عنخوارشاهزادگان و الایارماند تاریخ های وفات جناب عالیہ متعالیہ بعضی  
ملازمان شاهی ہمراہی کاب آنجناب مغفرت مآب چنین مذکور و مشہورست \*

تاریخ

باجرت الحج والذیة الملک

ثم قد وصلت الی دارالکعبہ  
قال رضوان کب اعظم سیم

اذراهما من بعبی مقبلہ

تاریخ دیگر

مادرشیر و او دہ مہر کلاہ و مہر کا  
وزہمہ خلق ناگمان و نہفت درجا  
داد خدای منعمش اجر و جزای حیاب  
سال مصال او نوشت ملکہ مغفرت مآب

ملکہ کشور آنجناب عالیہ فلک قیاب  
کرد سفر ازینجان آہ ملول خستہ جان  
بود لبوق کعبہ خوش در رہ صبر جبر کش  
خامہ سینہ چاک من باہمہ حسرت و محن

شاهزادگان الاشان بعد از تجہیز و دفن جناب مغفورہ فی القورباستان مرآت  
فرمودند جناب مزار اسکنہ رحمت بہادر را ازین حادثہ رحلت جناب مغفورہ  
آنچنان غم و الم لاحق گردید و بنوعی صدمہ بر قلب رسید کہ ازہا نوقت بتلاک  
علالت سخت گشت و بعرصہ یکماہ ازان صدمہ جانستان از جہان بگذشت

جنازه اش را نیز برای خوابانیدن در پهلوی مادر مهربان بدر سلطنت فرستادند  
 و بعد از حصول اجازت از سفیر با توقیر روم بهران مقبره بجنب قبر جناب  
 مرحومه بجاکش سپردند و فن شانزدهم مرحوم روز هفتم یازدهم از انتقال بوقوع رسید  
 درین روز نیز اکثر عمائد و رؤسای فرانس بسم غجوری و سوگواری فراهم آمد  
 شریک مشایعت جنازه گردیدند حیدر پاشا سفیر سلطنت روم هم اندرین حادثه  
 دوم تا مکانیکه جنازه را از آن برمی داشتند بسم تعزیت رسیده با دایمی حقوق  
 نمودت اسلامی پرداخت فرخ خان سفیر دولت ایران مراسم تعزیت را بواسطه  
 راه و رسم سابق باشانزدگان و الا نشان زیاده تر از همه نمود اساحت چون روز  
 دفن جناب عالی متعالیه لگوک مردم فرانس جناب مرزا سکنده حشمت بهادر را  
 همراه جنازه مادر مرحومه دیده بودند باستماع حادثه مرگ چنین جوان هرزن و مرد  
 کف حسرت می مالید و بی اختیار همی نالید وقت برداشتن این جنازه طرفه میا  
 و آشوبی در آن شهر پابود صورت خیالی جناب شانزدهم مغفور به کسی پیش نظر  
 می نمود و به تصور آن تصویر غیرت ماه بنیر درهای اشک حسرت بی ختسیا  
 شامی کردند جا و هفتم این جنازه از جنازه اول هم زیاده آماده گردید و بوز

وتایخ وفات جناب شاهزاده مرحوم چنین مرقوم است

که از دارا افزون بوده جلالتش	سکند حشمت آن جرنل به ساد
نذیده دیده عالم مشاش	بجو دو بهمت و حشوق و مروت
پس از ماهی ز روز انتقالش	درین کز عنینم جانگاه ماد
جهان شد تیره ز اندوه و بلاش	بصد حسرت ازین عالم سفر کرد
غم دیگر شده تایخ ساش	بران یک غم غمش چون دیگر افزود

۴۲  
۱۲

جناب شاهزاده مرزا محمد حامد علی بهادر بعد دفن عم محترم خود ببلندن باز پس رسید

وزمانی به بیسرو سامانی در انجا بگذرانید آخر باشتیاق قدسوسی حضرت بادشاه جمجاه

در جهان حالت ناکامی و بی سرانجامی از انجا بازگشت چون درین سفر بچید و مر و ایات

و ذهاب جمله منتسبان و متوسلان بان هم غنیمت و جماعت کثیر و سایر مصارف ضروری

مقدمه جلیله زیاده از ده لک روپیه زر نقد حضرت بادشاه جمجاه صرف گردید و بعد

بیرون تشریف آوردن حضرت بادشاه جمجاه از قلعه لک با روپیه بخرد و تعمیر مکانات

و باغات و آراستی و درستی دیگر انواع لوازم و ضروریات بصرف رسید

بعد از آن تا این زمان تدبیر سرانجام مقدمه ناتمام صورت نسبت چه پدید

که سرانجام چنین مقدمه شرک بدون صرف لکوک روپیه دیگر چگونه  
 بطور بیسیوت این است سبب اول سکوت و صموت بندگان  
 سکنرشان تا این زمان از سعی و تدابیر مقدمه فاما سبب دوم  
 که اصل سبب است بیانش اینکه حضرت بادشاه حجه بعد زوال عهد  
 سرکار کپنی بدل فیض منزل چنان اندیشید که چون جمله معرکه آرائی با  
 بمقابله سرکار کپنی بود حال که ملک بلا واسطه بجزه انتظام فیض نظام حضرت  
 ملکه معظمه شهنشاه بلند پایگاه در آمد آید و ن ضرورت استغاثه حیثیت ات  
 خجسته صفات حضرت شهنشاه گیتی پناه خود معدلت کوش و حق نیوش  
 است به بین معدلت و حق پسندیش تقدیر ادبکف جو یامی داد از خود خواهد  
 فطر اعتماد و اعتقاد حضرت پادشاه حجه بر مرام و تفضلات حضرت ملکه  
 زیاده ازان است که شرح و بیانش توان سپرد این بود کیفیت سفر و کات  
 و شرح حال مقدمه سلطنت که بسبیل اجمال و اختصار گوشگزار  
 استمعان والا تبار نموده آمد و بر خاتمه همین بیان باب دوم

این کتاب هم ختم گردید

باب سوم و شرح حالات برآمدن بندگان اراد بان  
 از قلعه و انداختن طرح اقامت بجوالمی کلکته و کیوف  
 کارروایهای کارگزاران آن وقت و ذکر بواجب  
 حضور این خیمه خواه بلااشتباه بسرکارشاهی  
 با کیفیت کارگزاری و ترقیات خودم درین سرکار  
 فیض آثار بهین پرورش قدردانی حضرت ظل آله

چنینکه طوفان غدر از چارسوی این چاروانگ جهان حوادث بنیان  
 منتفی گردید و کشتی اندیشه حکام دریا دل ازان تلاطم چارموجه چارطوفان  
 نجات یافته بجودی جمعیت و اطمینان فرسیدند بران امور سلطنت علییه

چهار دانگ جهان ملاد  
 از بندستان ۱۱ طع  
 چارموجه بکعبه کربلا ۱۱ طع  
 چارطوفان عبارات  
 از طوفان آب و باد  
 طوفان آتش و طوفان بخت  
 که با هم سابقه بخت است  
 حضرت نوح و است حضرت  
 خود داست حضرت ابراهیم  
 است حضرت صالح علیهم السلام  
 تا نازل شده بود و ذکر نایب  
 علیه چاروانگ بختی جل جلاله  
 دروس و جوار و در بنام  
 انجمن است ۱۱ طع  
 که چارکشتی حضرت نوح  
 بران کشتی انداخته

برطانیه دیگر احتیاج قلعه نشین داشتن حضرت پادشاه مجاهد ندیده این  
 مهر سپهر دولت و اقبال را برای جلوه افروزی پنجم جبه و جلال مخص نمود  
 خواستند حضرت پادشاه مجاهد بجز دریافت رضامندی اعیان آند دولت  
 باند صورت همچون ماهی که از حجاب سحاب برآید از برج قلعه به بیت الشرف  
 نزل گاه خاص عظمت اختصاص جلوه افروز گشت و چون از انعام مدخل  
 و از دیا و مصارف لکوک روپیه که از روز گذشتن در سلطنت تا این زمان  
 هم در ضروریات خاصه و هم در کارروائیهای مقدمه سلطنت و مصارف  
 سفر مسافران ولایت صرف گردیده تنگی وزیر باری روز بروز زیاد تر  
 می افروزد گرفتن وظیفه معینه لک روپیه نیز از گورنمنت عالی درین وقت  
 بناچار اختیار فرمود و از آنجا که بدون کامیابی تشریف بری بدار اختلافت  
 عظمی پسند خاطر عاظم بنندگان سکندرشان هرگز نبوده اند این فرودگاه  
 مقام کارتون ریچ کلکته را کام و ناکام تا حصول مرام بدارالقیام برگزید  
 ابالی گورنمنت عالی ایوان عالیشان فرودگاه سابق حضرت را با دیگر دو تا  
 قصر عالی به همین حوالی خرید نموده به بنندگان سکندرشان اهدا فرمودند

حضرت پادشاه حجه درین هر سه ایوان عالیشان که در وسط بساطین و  
احاطه های کلان واقع است طرح اقامت فیض استقامت انداخت  
و خریدن اسباب شیشه آلات و فروش و دیگر ساز و سامان شایان  
سلطانی هر سه ایوان عالیشان را به تحمل و چشم تمام برآر است و چون  
گنجایش جماعت و کتفه و همراهیان و متوسلان درین سه ایوان ممکن نبود  
برای خرید و تعمیر دیگر قصور و ایوانات بکارکنان در دولت بلند صولت  
امر فرمود به درین اثنا نشی صفر علی نام شخص کشمیری تزا که آدم بس تیز  
و چالاک بود بحضور فیض معروض رسائی پیدا کرد و مورد انظار الطاف و  
مراحم خاصه گردید و بکارهای خاصه تعمیر ابنیه عالییه و تزیین و ترتیب بستن  
و قصور رفعت و عظمت معروض بواسطه تقرب خاص غراختصاص یافت  
چون ستاره اقبالش در آن وقت رو به ترقیات روز به داشته در  
اندک مدتی آنچه ان غزت و افتخار و مرتبت و اقتدار در بار حضرت  
پادشاه حجه حاصل کرد که بظهور و فور حمت و غایت عنایت مخاطب  
بخطاب لسان اساطان محمود الدوله نشی محمد صفر علیخان بهادر گشت



و بکترک زمانی محیط جمله کلیات و جزئیات سرکار شاهی گردید و تمام امکان  
 متوسلان و منتسبان خاص خود را بر اکثر کارخانجات و کارهای این سرکار  
 دولت قرار برگماشت هرقت در زر و جواهر و نوٹ با و سباب و آلات  
 نقره و طلا که همراه رکاب فیض انتساب آمده بود اغلب اکثرش از دست  
 بهین محمودالدوله منشی محمد صفر علی خان صرف می گردید و مبلغ لک روپیه  
 زر میوه خوری حضرت که ماه ب ماه از سرکار گورنمنٹ عالی میرسید علاؤدین  
 مصارف بجد و عد بود با اینهمه سائر کارگذاران و محمودالدوله سرآمدشان را  
 برینهمه منافع بجد و صدقاعت و اکتفا اصلانند بلکه تمامی اموال بجد و  
 عمد سلطنت را بدو چار سال صرف کنانیده طح سر آغاز استقرض پس بر کار  
 دولت قسدهار شاهی انداختند و بضرورت و بلا ضرورت در هر سال  
 و ماه بلکه روز بروز حضرت بادشاه حجاجه را مقروض و مدیون تر میسازند  
 چینیکه از دیاد چنین قرضه های بیشمار را روز بازار بود شمار نفوذ انقاس  
 منشی صفر علی خان در همین فکر و تدبیر از دیاد منافع بجد و عد سرآمد حضرت  
 بادشاه حجاجه براه مراسم خسروانه طالب علی دامادش را پس از رحلت و

لا  
 از سید محمد علی صاحب  
 این منظر حضرت بادشاه  
 حجاجه

در حضور فیض معهور طلب فرموده بجای آن از جهان رفت مامور و سرفراز  
 فرمودن خوست بیگن چون کوبک طاشش بگردش ادبار نگونسار میت  
 بر ارشاد فیض بنیاد حضرت کار بند نگردیده راه انکار و مخالفت پیود و با عوا  
 ناسزای غرضگویان از اطاعت لی انعم و اولی الامر ابایی کلی نمود و بالاخر  
 با اعتماد بی بنیاد اکثری از حسابات و اسناد ساخته خسر خود دعوی قرض  
 چهل و دو لک روپیه نسبت بندگان سکن در شان بدلت بست چها  
 پرگنه پیش کرد چون دست تدارک محکمه عدالت از سامانی تاد امان حضرت  
 بادشاه کوتاهه افتاده بود اطلاعنامه دوران نالش بذریعہ صاحب جناب  
 نواب گورنر خیرل بهادر در حضور بادشاه جمجاه حاضر شد و بفرورسید  
 حضرت بادشاه را فکر تقرر وکیل و مختار معتمد برای تکفل کار روانی مقدمه  
 پیش آمد و از بسکه راقم سطور نسبت نکواری قدیم بسر کار دولت قرار  
 مستحق بوده چه بعد دولت مهاد و رنگ نشینی حضرت حسلد منزل  
 نصیر الدین حیدر بادشاه و زمان گورنری عالیجناب نواب گورنر خیرل  
 لارڈ بنگ بهادر حنیکیه مولوی کریم حسین خان بهادر بر عهده سفارت سلطنت اوده

بدربار گورنری شرف اعزاز داشته خاکسار بر عهده نیابت سفارت آن  
 سلطنت باغوشوکت مامور و بوقت نائب سفیر مشهورین جمهوری بود و حسب  
 ابالی عالی دولت بلند صولت سلطنت علیه برطانیه نظر کمال حفظ مراتب  
 سلطنت اوده قدر و منزلتم اندران آوان بیش از پیش مرعی میداشتند  
 گویا آغاز نشوونمای اعزاز و وجاهتم بحضور حکام بلند مقام سلطنت علیه بر  
 از همان عهده جلیله خدمت خریله گردیده بود و گویند از آن به بسا  
 عهده بامی اجل و اعزاز از سر کار و الاتبار شرف اقتضایا قلم حضرت  
 بادشاه حجه نظر بر حقوق خدمت و قدامت این دیرینه نگذار و جان نشا  
 سر کار خود فرموده همین منتسب خاص و متوسل با اخلاص را برای سرخجام  
 کار و بار برگزید و از راه لطف و کرم حردا و ندان به تشریف حکم طلب  
 بنواخت هر چند زین بیشتر هم هنگام ورود موکب اقبال در کلکته حکم طلب  
 این سراپا ادب شرف نفاذ بخشیده بود لیکن بوجوه و عوائل بسیار  
 در آنوقت از راه مجبوری باریاب حضوری نشده بودم ایدون که بار  
 دوم حکم طلبم از رگدز بنده پروری غرامضایافت فی الفور حاضر بارگاه

فیض کارگاه گردیدم و به هدایت زبانی سندگان دارا دربان بر جمله  
مکونات ضمیر بضیای نظیر و ارسیدم و از آنجا که سرانجام این مهم مهم کاری  
سترگ بود و سعی و تدبیرش در محل سکونت یا مکان آفس مقرره بدست  
کارروائی سائر مقدمات و کالت خیالی شکل بلکه قریب بحال می نمود بحکم  
هدایت ششم سندگان شاهی طرح تقریر اجلاس خود برای افکار و تدابیر مقدمه  
به یکی از ایوانات شاهی انداختم و از جمله مقدمات دیگر قطع نظر کرده همین  
خود را برای سرخجام همین مرام مخصوص و پابند ساختم تا از قرب  
دربار شاهی سهولتی در کشف و تحقیق جمله حالات و حل سائر اشکالات حاصل  
باشد و هنگام صرف همت تحقیق حقیق غم هیچ انتظاری و انتشاری خاطر فارم  
را نخواست حضرت بادشاه جمجاه پوادید چنین تمیل حکم جلیل آنقدر بذل الطفت  
و عنایت شایانه بر حال فدویت اشمال خیر خواه بلا اشتباه خود فرمود  
که بظهور و فور عنایت شاهی و کمال عواطف حضرت ظل الهی عنان توجه  
خود را از دیگر جمله تعلقات با کلی بگستم و کمر همت خود بسرخجام احکام شاهی چسبیدم  
بر بسته هشت و نه ساعت کامل هر روز تحقیق و استکشاف حالات

وصل غوامض و اشکالات همین کار اہم و مهم اتم مصروف و مشغوف میماندم  
 و ہر آنچہ دقت و اشکال را بدریافت و و اشکافت و دقائق و حقائق این  
 مقدمہ پیشم آمد در تمام عمر خودم گاہی بیخ مقدمہ چنین دقت و اشکال را منگیر  
 حال نشدہ بود تا زمرہ بر فو عقل و دانش و کمال ملکہ حفظ و استحضار حضرت شہر با  
 ذمی وقار کہ بغور دریافت تردد و انتشار این ناتوان زار قفل گنجینہ آن را از ہنر  
 فریب و بان را با دنی جنبش کلید ہدایت و انامل فکر و درایت برکشود و حقیقت  
 طلسم بی بنیاد منگہ امان بدہنا دشمن عدل و داد را بیک نقش اسرار تعلیم و ارشاد  
 فیض بنیاد و امان نمود آخر چون با فکر بسیار و روح و کما و شہای سجد و شمار و ہدایت  
 جلیلا شہر یار تدبیر و مساعی خود را بہنتا رسانیدم حقائق و دقائق مقدمہ کشف  
 شدن شروع گردید و بہ قراین صریح و تخمین صحیح خود نیکو دریاستم کہ ہر قدر  
 از نقد و جنس و جواہرات و نوٹھای پر پیسیری و غیرہ از دار السلطنت ہمراہ رگا  
 حضرت قدر قدرت آمدہ بود و نیز ہر قدر زربابت و بہ مقررہ میوہ خوری از  
 گورنٹ انگریزی بوصول نخب امید کار گزاران برینہ دولت سجد و عد  
 اختیار کلی یافته آنچه خواستند کردند و این جملہ خراین و اموال زاید از حوصلہ

وهم و خیال را بلا خوف و محابا بتصرف مالکانه خود در آوردند محمود الدوله  
 منشی صفدر علی خان یادگیر هر سیکه درین سرکار دولت قرار عروج و اختیار  
 یافت در حالت محتاجی محض آمد و بروز کی چند وزمان لیسیر صاحب نقود و  
 اموال کثیر گردید پس اگر غبن و تصرفات بیجا بنحز این و اموال شاهی بشکردند  
 این همه قدرت و متول لکوک روپیه از ایشان هر کی را بدینگونه چگونه حاصل  
 میگشت همانا خزانه حضرت بادشاه جمجاه هر دم خالی میگردد و خانه خود پرترا ایشان  
 برین پایه فرونی مایه فرار میدند و باخر سرکار شاهی رازیر بار حسابات بی صل  
 لکوک روپیه گردانیدند پس اینهمه دیون ذکی حضرت بادشاه جمجاه سربانی  
 بیش نیست خود غرضان آن سراب حشیمه آب بنموده اند و اگر بچشم غور  
 نگریسته شود این چشمه سراب بر آن تشنه کامان وادی خود مرادی  
 حقیقت چشمه آب است که سیرانی کام مرادم خود ازان یقینی اندیشیدند و چون  
 ایشان بد بار دربار حضرت محیط کلی بودند به بجز افکار و تدابیر بر آوردن گوهرها  
 مراد خود غرضانه هر دم شناسنا و ریهای نمودند تصور اندیش ایشان تصویر  
 این سر چشمه خیالی را با بیاری رشحات قلم خنت یار و اقتدار نبوعی آب بتا

داده مناظر و مرایای اصلی نمای افراد حساب مصنوع جهت نمایش و آرایش  
 آن نوعی پیش چشم نظارگیان نهاده که بیاد می لنگر غوصان سحر آند  
 تدقیق پیشه هم از نقل تا اصل فرقی نمی نماید و این چشمه سراب غیر از چشمه آب  
 بنظر بینندگان نمی آید پس چنین سحر سامری را جز بصای موشی شکستن دشوا  
 و از چنین دمدنه جنی خبر نقش مهر سلیمان و ارستن خیلی دوز کار است چون  
 حقیقت کلی این مقدمه در لوح دلم بو توفق تمام ارتسام یافت و لوا مع آگاهی  
 کماهی آن در ساحت خاطر موبه نیکو تر یافت اول فکر تحقیق کیفیت ویت  
 جمع و مدخل سر کار شاهی که خود از دفتر این سر کار انکشاف کما بیغی آن  
 نمیشد کردم و تفصیل آن بسته بسته چه از لکهنو چه بذریعه دفتر تری چه  
 بواسطه بعضی ننگواران و واقف کاران سر کار شاهی بدست آوردم پس  
 به ترتیب و فراهمی حسابات پیش نموده محمودالدوله آنجمنانی و دیگر جمله کار گزاران  
 سلطانی پرداخته پی حقیقت جمله مخارج و مصارف هم بر دم هر گاه بنه  
 حقائق و دقائق و صنوف غوامض و کیوف و رسیدم کار گزاران دست  
 بیت الانشای سلطانی را بتفریق و تحقیق جمله حسابات نقود و اجناس و عمارت

واصل و سود آن با تحقیقات شایان بزرگیتا کیدر بگماشتم و خود به ترتیب و  
 گردآوری کاغذات جناب عوی مقدمه مصروف و مشغول گشته بر جمیع مضامین  
 معروضات مدعی و مضامین دستخطهای حضرت بادشاه همجمله نظر غائر انداخته  
 و کمر همت بر تحریر مباحثات ضروریه چند بسته بکلی خود را سرگرم رسم و تنظیم  
 ساختم مباحثه اول در ثبوت اختیارات محمودالدوله بدلائل قویه و براین  
 جلیه مباحثه دوم در تحقیق معانی دستخطهای شاهی و سبانی ارشادات حضرت  
 ظل آلی مباحثه سوم در اثبات اینکه حسابات گذرانیده محمودالدوله سنجیده  
 و فهمیده نشده است اسناد و احکامی که دلائل ثبوت مدعیات مندرجین سهر  
 مباحث بوده محمودالدوله بوساطت و اتفاق دیگر بعضی اهل کار ذمی اختیار  
 وقت از دفتر شاهی یکسر بدر ساخته بود فاما بسیاری ازان حکم و تدابیر بهم رسانیم  
 تا درین مباحثات برای اکثر مدعیات بکار آمد و پس از تحریر مباحثات تکلیف  
 رقمهای وصولی محمودالدوله بخدمت فور بکار بردم و همینکه جواب دعوی از طرف  
 حضرت بادشاه همجمله داخل شد است و چهار پرکنه گردید لکن کوشش خود  
 مقدمه از اجلاس صدر این اعلیٰ برداشته با اجلاس مستر بقو صاحب حج عدالت



ضلع مذکور آوردم هنگام رو بکاری سی و شش سوالات از جانب و کلامی مدعی  
 تجویز گردید تا از ذات خاص بنندگان معالی اطلب جواب هر یکی از آن پردازند  
 مدعیان باخفای آن همه سوالات کوششهای فراوان بجاری بکار برده بودند  
 که احدی بران اطلاع نیافت و لاف سوالات مصمغ و مختموم بذریعہ کرنیل سرپرست  
 صاحب اجنٹ بہادر فائز بحضور بنندگان اقدس و عالی گردید پس در اب  
 شاهی و محاط مراتب آداب حضرت ظل الہی احدی از و کلا و کونسلیان مدعی  
 برای عرض سوالات و طرح و متوجح حاضر حضور فیض معمور شدن نتوانست  
 فقط صاحب اجنٹ بہادر و مولوی فتح علی میر منشی شان بر آن نوشتن جوابات  
 حضرت سلطان سکندر شان ہر روز حاضر حضور پر نور میگرددیدند فاما حضرت سلطان  
 عطار قلم بالغ رقم را در آن تحریر و دستگیر احتیاجی بطرف هیچ محروم و میر نبوده بلکه  
 بہ نفس نفیس خود جوابات جملہ سوالات تحریر میفرمود و بی تامل و اندیشہ  
 حل سائر اسکالات سالکان و معترضان می نمود این جملہ تحریر جوابات  
 در حضور فیض معمور حضرت قدر قدرت نہ روز کامل منعقد گردیدہ درین  
 هنگام ہر تمام تخلیہ تام بجہ غایت مرعی و ملحوظ می ماند تا آنکہ سوا منصرم الدو

منشی سید محمد حسین خان بهادر که شخص ذمین و فہم و لیسق و چالاک و  
 دولت خواہ بلا اشتباہ حضرت ظل اللہ است دیگر احدی از باریابان  
 خاص غرت اختصاص بحضوری در محل اجلاس خاص حضرت شہر یازمین  
 ہرگز دخل و بارہی یافت سبب حضوری منصرم الدولہ بہادر ہم در آن وقت  
 آن بودہ کہ چون جلسہ طولانی صحبت تخلیہ منعقد می شد و صاحب اجنبٹ  
 بہادر و میر منشی شان از خصائص مزاج و عادات حضرت ظل اللہ  
 واقفیت و آگاہی نداشتند راقم سطور حاضر باشی یک شخص ہوشیار و  
 واقفکار برای حفظ و نگہداشت مراتب رحمت و نوشنودی مزاج فیض تہراج  
 بندگان سکندر شان و بند و سبت بعض حوائج اتفاقیہ و کار ہا کہ  
 ضروریہ صاحب اجنبٹ بہادر واجب و لازم دیدہ منصرم الدولہ بہادر  
 را بحضوری در آن جلسہ خاص برگزیدہ بود سبحان اللہ و کلا و کونسیان  
 جانب مخالف دقیقہ از دقالت حکمت و تدبیر خود در تحریر سوالات  
 نگذاشتہ بودند و بہر سوالی بسادہ قائل و غوامض بہر مغالطہ وہی و  
 عاقل و سیری با پنهان داشتہ اما چون ذات فیض آیات حضرت

مجسم عقل و فطانت و مؤید با فضال ایزد بهیال است جواب هر سوالی  
 به است و استعجالاً نوعی حواله قلم فیض رقم میفرمود که سینندگان حیران  
 میشدند و چنان معلوم میشد که گویا حضرت بد قائل و غوامض و حکم و تدبیر  
 و کلا و کولسیان از اول پی برده جواب هر سوالی بعد تحقیق و تمییز  
 کولسیان جانب خود محفوظ و از بر فرموده بود احق اگر از کولسی کامل فن  
 هم بدان نوع سوالات دقیق مبتنی بر انواع مغالطه‌های و عاقل فریبی با  
 پرسیده و جواب با صواب هر کی بلا مهلت تفکر و تدبیر خواسته می شد  
 ممکن نبود که راه سدا از مغالطه‌های عقل فریب بهر جا غلط نمیکرد و لیکن با فم  
 بر کمال عقل حسداد دشمن و نکته ایجا دور هر فن یگانه است تا که تیرن  
 توفیق ایزد ذوالجلال و تائید بخت و اقبال هیچ مقامی در مدینه و فریب  
 مغالطه دیان نخورده و با این همه قدم اظهار و بیان را در هیچ جا خبر بر آتی و  
 درستی نه سپرده بعد طی این همه مراحل نوبت بگرفتن اظهار نشی محمد طالب وارش  
 و مختار ورثه محمود الدوله آنجهانی رسید و ده روز کامل حاکم عدالت را  
 باستفسار و تحریر اظهارات نامبرده و دیگر گواها نش و هم بره و قبح و شباهت

و مناظره با دکلا و کولسلیمان گنبدشت درین عرصه بعدالت جمله کار و بار  
دیگر یکسر مسدود ماند و هجوم و ازدحام تماشا یان بجد می شد که چنین  
اجتماع و ازدحام جوق جوق مردم از هر فریق و طبقه برای تماشای مقدره  
دیگر گستره اتفاق افتاده باشد از نصب نیمه با و گرد آمدن فروشندگان  
انواع و اقسام خوردنیها که سبب کثرت مردم در حوالی ایوان عدالت  
روداده تو گوئی او باشد بود لبام مردم صرف برای سیر و تماشای آن باشه  
بهر روز سیر سیدند و از ساعت ده تا شام نه گام گوناگون گلهای تماشایش  
میچیدند درین عرض مدت بمباحثه و مناظره از طرفین دقیقه از دقیقه  
نامرعی نماند و از کولسلیمان و دکلا که طرفین احدی نبود که سخن مدعا  
خود را ممالکن بر کرسی اعلی مدارج استدلال نه نشاند خلاصه مرام و مقصود  
مدارج اختتام آن همه رود قبح و بخت و تکرار از جانبین همین بود که مدعا  
بسناد و دلائل و دستخطی خاص کرامت اختصاص بندگان دارا در بنا  
اشبات انیمینی منجوست که جمله حساب و کتاب محمود والدوله آنجهانی پس از  
تحقیق و تبیح و سنجیدن و نمیدن فرین بدستخط فیض منط حضرت

اداره منجی از دعا  
از جانبی بید  
سومین

گردیده است و قسطنطینکه بمحمود الدوله وصول میشد بطور قسطنطینی برای ادا  
 همین قرضه سنجیده نمیده مقرر بود و جواب باصوابش از طرف رستم آثم  
 اینکه حساب یک جز یا یک روزه هم هیچگاه دیده و نمیده نشده است چون  
 محمود الدوله بسرکار دولت مدارشاهی محیط هر جزو کل بود و بهر کار و کارخانه  
 دخل و اختیار بطور مالکانه حاصل شد خود او حساب دار بود و خود صاحب  
 ذمی است یا از غایت محیط گردیدن بهر جزو کل در جمله کارهای جزئی و کلی  
 بدخل و اختیار خود بهر آنچه میخواست می نمود و از اینجا است که بفرط حصول اختیار  
 وقت را بقلب به لقب لسان السلطان گشته بود و غرض خود صاحب  
 دستخط بود و خود کارخانه دار خود محاسب خود محاسبه نم نمود و حساب نگار  
 خود منشی خود محرر خود حاکم دفتر و اخبار خود دیوان خود مختار خود تاجر خود  
 خریدار خود صاحب تحویل خود فسر جمله اهل کاران طبلین با جمله آن چالاک یگانه  
 از کمال چالاک و بیباکی خود را بسرکار دولت قرار حضرت ظل الهی نمونه از  
 مصداقات سئو و حدت وجود ساخته بود و از پرده کار ساز بهیامی تقلد  
 خود بهر چه میخواست می نمود آنچه از دستخط با فرین بقلم خاص فیض اختصاص

گردیده همه باعتبار و اختیارش بود تا حاصل چون بحث و تکرار از طرفین  
 بانتهای غایت رسید و سلسله مباحثه و رو بکاری بجمع الوجوه ختم گردید  
 حاکم عدالت جمله فقر اسناد و دلائل مدخله طرفین در تحلیله بنحویں و تفصیله  
 تمامت دیدن و فهمیدن آغاز نهاد و دو ماه کامل مصروف و مشغوف همین  
 مطالعه و تحقیق و تنقیح بود آخر حکم فمانیدن حساب و کتاب صادر شد بود  
 و از آنجا که غلغله مقروضی سرکار شاهی و بکین نشسته بودن دیگر اکثر مدعیان  
 قرضه برای استغاثه و اثبات دیون خود با بر بندگان حضرت ظل الله  
 از گرمی هنگامه این نالشی بس مشهور بین اجمهور گردیده بود و همدرین اثنا  
 خریطه محبت نامه از طرف لازم الشرف جناب معالی القاب لارڈ لارشی  
 بهادر و سیراے و گورنر جنرل هند بنام نامی اعلیٰ حضرت سپهر صولت  
 بدین خلاصه مضمون مصلحت مشغون فرارسید که مخلص طلاع شده است  
 که آن رونق بخش سریشوکت آن وقت در دیون کثیر و افزون شده اند  
 که ادایش از حیث امکان بیرونست اگر بعرصه ششماه انتظام محاسن  
 و ادای دین واجب خود نخواهند ساخت اول مارچ ۱۸۶۸ عیسوی

کشتنری از طرف گورنمنت برای انتظام این امر مقرر خواهد گردید پنجاه هزار  
 روپیه ماه بجا از زر میوه خوری وضع خواهد گردید پور و دین محبت نام  
 تردد و انتشار جدید با ولیای دولت حضرت بادشاه حجه ساه رونو  
 و مدعیان قرضه به صد و چهلین محبت نامه و تجویز مهلت هجده ششماه که برای  
 انتظام مهام جمله دیون و حساب منمی لکوک روپیه مقرر گردیده بدلهای خلی مسر و  
 گشتند و بییقین دانستند که قرضه ادعائیه ناجائزه مایان اکنون خواه نخوا  
 واجب الا دادا گردیده و زمان وصول و حصول آن تیر قریب تر رسیده  
 اینهمه خیالات دشمن کامی با تاسمع کرامت جمع حضرت بادشاه حجه ساه  
 تیر رسانیدند و خاطر فیض مظاہر اعلی حضرت را از ان انتشار بر انتشار اقرؤ  
 وجه تردد و تفکر با که رونه نموده راقم آثم در ان وقت غیر از تدبیر و مسر انجام  
 مقدمه دائره دیگر هیچ کاری و خست یاری لیسر کار شاهی حاصل نداشت  
 بلکه بشمار ابالی این سر کار دولتمدار هم محسوب نبود لیکن بدریافت کلا  
 و ملال خاطر دریا مفاط حضرت سحت سر اسیمه و پریشان گردید و  
 بدون عرض و اطلاع به بندگان هالیون با صاحب اجنت بهادر

ملاقی شده بگفتگو و مشاورت درین معامله خاصه پرده خست و حقیقت  
 بی اصلی قرضه بای مشهور بوجه حسن حالی خاطر صاحب ممدوح خست  
 و صاحب ممدوح را برای عرض مراتب تشفی خاطر بجنور بندگان ارادین  
 تفهیات شایان نمود تا پرچه پیام محبت و اخلاص ارتسام شکرین  
 و در بجهت مکر از طرف صاحب ممدوح فراسید و مشعر مراتب تسکین و  
 خاطر جمعی با بدین مضمون طمانینت مشحون گردید که حضرت اقدس و اعلی  
 باطمینان جنس طر عا ط حساب فنی اهل کاران و کار گزاران خود فرمایند  
 و مقصود گویند عالی چنین نبوده است که بدون تدارک و تحقیق کامل  
 ادای قرضه با سه مدعیان بجز داد و اعوا و اظهارشان نموده آید بعد از  
 اینچنین تسریات صاحب اجنبط بهادر حضرت بادشاه حکمت  
 بنام رستم آثم نافذ فرمود نقل آن کمنامه کرامت ختامه است  
 نقل کمنامه علیه بر تمامی اقصی و ادانی در بار در بار  
 فلک آفت بار سر کار با وقار و سائر واقف کاران هر همصار و دیار  
 عموماً و پشندگان و بیوپاریان و بازاریان شهر کلکتہ خصوصاً



كالشمس في رابعة النهار ظاهر و آشكار است كه حضور را درين شهر و ديوار  
 زينه از هيچگونه معامله داد و ستد از نقد و اجناس با مهاجنان و يوپاريان  
 في حين من الاحيان نمانده و نيست و اصلا حضور را ديون يك حسبه  
 و قرض در يك خرمهره كدامي مهاجن و تاجر و يوپاري نبودند و <sup>نستند</sup>  
 و هرگز نزد احدي از اين فرقه كدامي متك و دليلي دستخط حضور  
 و يا در هي و كها ته و روزنامه چه نام و صحیح مابدولت و اقبال بر كدامي  
 نقد و جنس نيست و نخواهد بود و حضور به نفس نفيس گاهي از احدي اينها  
 معامله بيع و شرا را جز نداشتند و انديك كه كسي را حضور خود بار ندادند  
 الا بمرم هرگونه محفوظ از ديون و قرضه قليل و كثير باز از محال است  
 كه تنفسي از مهاجن و يوپاري درين خصوص سندی و دليلي از دستخط  
 و مهر حضور بنام خود پيش نمايد البته معامله داد و ستد حضور و اجرا  
 جميع كار و بار از نقد و جنس با اهالي و كار گزاران ملازم خود بوده است  
 كه بحكم حضور و هم نخواهد خود با هرگونه كار و بار نموده اند و مينمايند و عيوض  
 از نقد و جنس از سر كار حضور يافته اند و مي يابند ليكن تا حال تحقيق و نتيج

و انفصال حسابات اهلکاران و ملازمان خود نفرموده ایم و وقتاً فوقتاً  
 که درین خصوص متوجه و موکد شدیم بعضی به لطائف بحیل در فرمائیدن حساب  
 اغماض صریح نموده اند و بهمین وجوه اریکه آرامی حشمت و اقبال و ساده پیرا  
 جاه و جلال جناب معالی القاب نائب اسطنت گورنر جنرل بهادر  
 دام شوکتہ را چنان سموع شده که حضور مدیون کثیر اند که ادایش از حد  
 امکان بندگان سلطانی بیرونست حالانکه این خبر سر اسر در وقوع غلط است  
 و بر محفوظ بودن از دیون بازار تمامی اهل بازار گواه و صاحب جنبت  
 گورنر جنرل بهادر آگاه اند اما آنچه معاملات فیما بین آقا و ملازم از قبیل  
 محاسبه داری و محاسبه فتمی مثل شک و تردد گردیده آن همه بوجه عدم  
 حسابات اهلکاران خود است لاجرم مزید رفت سلطانی و وفور تفضلات  
 خسروانی آن خیر اندیش و فاکیش معتمد اخذست و افرال اعتبار را برای تفهیم  
 و تنقیح و تحقیق و تصفیه حسابات خانگی ماضی و مستقبل و حال متعلقه جمله اهلکاران  
 و ملازمان خود محاسب مقرر فرموده حکم محکم شرف نفاذ می یابد که بکمال  
 دیانت و امانت و راستی چنانکه سمیه رضیه اوست بنظر واجبی و تحقیق و عبور

و فکر حقیق و دقیق جمله حسابات اهلکاران حضور از مال موجودات و نشان  
 گرفتن مفقودات و دیدن رسیدات و دریافتن دیگر حالات و  
 تحقیق قیمت و اجبی و محب اگر رفتن وصول نقد و جنس و تعیین مقدار  
 یافتنی و غیر واجبی و فاضلات و باقیات و فساد هر آنچه النسب واجب  
 باشد فیصله نموده عرضه دارند که درین خصوص لطفیه اش و تجویزش  
 و تحقیقش و تنقیحش هر آئینه و هر گونه پسند و منظور حضور خواهد بود و دیگر  
 امور هم هر چه مستحسن دانسته باشند عرضه داشته باشند که ازان موجب  
 منفعت سرکار مابد و کلت و قبال گردیده باشد درین باب تا کید داشته  
 حسب حکم معالی العمل آرند و انجام این کام باسع از مننه نمایند فقط  
 هر گاه این حکمنامه مرحمت و کرامت ختامه بنام این جان نثار  
 عبودیت شفا غر اصدا رخ بشید فی الفور نقل آن بذریعہ پرچہ پیغام  
 عنایت ارستام روانه خدمت صاحب اجنٹ بهادر کنانیدم و از برای  
 تعمیل و سرمان جلیل کمر همت بر تحقیق حقیق حسابات جمله قرضخواهان چست  
 بر بستم مہدین آشنا باشتم تا اخبار کثرت مقروضی بندگان سکندرشان

قانونی بنظر حفاظت و حرمت بندگان دارا در بان متضمن است  
 رجوع مقدمات دیون حضرت سلطانی بعدالت با دیوانی  
 باجلاس کونسل نواب مستطاب علی القاب و ایسرای و گوزنزل  
 هند جاری گردید و چون اندرین حین از سیعاد مہلت ششماہ من رجوع  
 محبت نامہ مجوزہ اول صرف مدت چهارماہ باقی مانده بود و حکم ضرورت  
 تقاضای آن داشت کہ بہین خبر و قلیل زمان تصفیہ جملہ حسابات لکوک پتہ  
 کردہ آید عجلت و سگر می بسر انجام این مرام زیادہ از حد و عد نمود  
 تا بہین مدت اقل بہ تحقیق حقیق در محاسبہ و مواجہہ سائر مدعیان دیون  
 را با انواع وجوہ و دلائل از سر خیالات لاطائل باز گردانیدم و بریت  
 نامہ با از دعوی بیجا یک سلم از ان جملہ کسان بنویسانیدم آنانکہ بشن  
 بریت نامہ ہا تقاعد و انکار نمودند لاجرم حسب ارشاد فیض بنیاد بندگان  
 در تصفیہ حسابات آنہا صاحب اجنت بہادر را نیز شریک و معین خود  
 کردم و کوششہا و اوان بکار بردم تا بعد از حذف و اسقاط بسیاری از شش  
 وز و ایدہ ہر آنچه فیصلہ نمودم مقبول و پسند نظر بلند حضرت شہر یار ذمی قبا

و آقای نامدارم گشت و الحمد لله ثم الحمد لله که مقارن انفضال و  
 انتقام این جمله مقدمات و مهمام مقدمه سترگ نالش و ریشه محمودالدوله نیز  
 سب خواش و مرام بانجام رسید و موذای غزای و بحق الله الحق  
 و بطل الباطل حسن و جوی در دیده عبرت بینان بلند نظر جلوه گر گردید

آمد اینک ندیس پرده لقت در بر و	لله الحمد هر آنچه که خاطر می خواست
--------------------------------	------------------------------------

انفضال بیجا این دو نام را شکر گزارم و برین اقبال عدو مال حضرت  
 بادشاه حجه نازشاه فروان دارم که لوا مع انفضال و رشحات  
 نوال او سجانة بضمن تائید محرم تابانی ذره بی نور و ضیاء بطرفه نور و ضیا  
 بنواخت و لطیفیل بارش کرم بر بحر روانی قطره بی بهار آبروی گوهر بی بها  
 مغز و بهر همد ساخت نخل تمنای دلم لفقوای غزای من کل خاکتیه  
 زو جان شکر مراد و کامیا بیاداده مساعی جمیله هر روز و ششم هم بحضور معتمود  
 شاهی و هم بوالا دید سرکار دولت مدارانگیزی مقبول و مشکور اقتاده  
 حضرت بادشاه حجه در جلدوی این خدمت با عطاای منصب والا  
 مدارالمهامی خاص خود مع خطاب استطاب وزیر السلطان نواب

سید محمد امیر علیخان بهادر و خلعت پیش بهای نسبت و یک پارچه  
 مع اسپ و فیل و غیره لوازم معموله وزارت و فرمان ماطنت  
 عنوان متضمن غایت عنایت رقمزده دست خاص فیض اختصاص فریق  
 اعزاز و فتح نام را از حقیقت خاک باوج افلاک رسانید و همچنین بخوا  
 مستطاب معالی القاب لارڈ لارنس گورنر جنرل و امیر ک کشور هند نیز  
 نظر بر تو واحد و اتحادیکه ما بین سرکار دولت مترا گورنمنٹ برطانیه  
 و دودمان و الاشان سلطنت علیّه اودیه از قدیم الایام بر لب و ضبط تمام  
 مؤید و شدید است ازین کار گذاری خاص باقصی غایت خوشنود  
 گردیده بعنایت خلعت گران متدریازده پارچه مع سز نکونامی  
 مراتب فخر و عتبارم را از اثرش تا اثر یا بلند گردانید  
 تا اینجا که ذکر کرده شد کیفیت اجمالی همان یک صفت در سترگ بود که باعث  
 طلب و تقرر بدربار فیض آثار حضرت اقدس و اعلی گردیده و تا ما  
 بعد از تقرر ما ایندم دیگر بسا خدمات بزرگ و مهمات سترگ پیش آمد  
 که بسبب آنجا و بجا آوری هر یکی سرمایه مفاخرت و نکونامی حاصل کردیم

و گوهر کتیامی مسرت و رضای سرکار دولت متدرشاهی از ته قمر  
 هر مدعا بغواصی فکر و تدبیر رسا بدست آوردم از انجمله است تقریر در سه  
 برای تعلیم و تربیت شاهزادگان و الاشان که بافضال ایزد بهمال از  
 سالها سال جاریست و تعلیم و تربیت شاهزادگان و الاشان در آن زمان  
 با همه توجه و اهتمام حسن سرانجام می یابد و از انجمله است اجرای رسم  
 ملاقات حضرت بادشاه جمجاه بانواب مستطاب معالی القاب گوزر  
 خبرل و یسرای کشور هند که از زمان رونق افروزی حضرت سلاطنته  
 کلکته تا حین پدید آمدن دخل خنت یارم لبر کار دولت قرارشاهی  
 این رسم قدیم و شیوه صمیم یکسر مسدود مانده بود و الحمد لله و البته که حسن  
 این همچیز آن باب فرامانده باز باز گردید و از سر نو نوبت تجدید و استیلا  
 دیرینه مراسم محبت هر دو سرکار دولت قرار رسید و صورت باز شدن  
 این در بسته چنین بطهور پیوسته اولاً جناب سر ریچرڈ ٹیل صاحب  
 لفتنٹ گوزر حال که سابق بعبده ممبر کونسل نواب گوزر خبرل بهادر  
 سرفراز بود و قصد زیارت حضرت بادشاه جمجاه فرمود پس ملاقات

حضرت بانواب مستطاب لارڈ لارنس صاحب بہادر گورنر جنرل  
 و ویسرای ہند قرار و استقرار یافت و روز مقررہ ملاقات صاحب  
 اجنٹ بہادر باد و صاحب مصاحب نواب مستطاب ممدوح برائے  
 استقبال حشر و ہمایون فال فرارسیدند بعد رسیدن شان حضرت بادشاہ  
 ججہاہ برگردون خاص چہار اسپہ سوار گردید و این خیر خواہ خاص فدویت  
 اختصاص نیز ہمدان گردون ہمراہ رکاب فیض انتساب سوار شد  
 دو کس از مقربان شاہی در خلف و دو کس در قدام بمقام کوچ بکین نشستند  
 ہر گاہ سواری حضرت با یوان عالیشان گورنری متصل زینہ خاص رسید  
 صاحب سکرتری اعظم بایک مصاحب نواب مستطاب گورنر جنرل بہادر  
 تازینہ ایوان استقبال حشر و ہمایون فال کردند و حضرت کیوان بستر  
 را با ہمہ تعظیم و تکریم اندرون آن ایوان عالیشان بردند و از بالای زینہ  
 خود نواب مستطاب ممدوح ادای رسم استقبال میمان با غر و جلال فرمود  
 و بفور مصافحہ و معافقہ کہ از سر کمال جوش موافقت و تحسار دست اند  
 در کمرہ کلان ایوان اجلاس تشریف بردہ بر کر سیہامی زرین مقابل یکدیگر



جلوس فرمودند چون نواب مستطاب لارڈ لارنس بهادر در روز بان  
 نیکو حرف میزد باب گفتگوهای مراتب اظهار و محبت و ذوق و شوق  
 از طرفین تا دیر مفتوح ماند و از آن مکالمه شیر و شکر زیر محبت و اتحاد آینه  
 مسرت و احتیاطهای کامل بهر دو طرف حاصل گشت وقت حضرت  
 رسم ضیافت عطر و پان عمل آمد و صاحب اجنٹ بهادر تا دو لستر  
 سلطانی و دیگر صاحبان نواب مستطاب تا قلعه فورٹ ولیم همراه رکاب  
 فیض انتساب حضرت برسم مشایعت آمدند بعد دو روز نواب مستطاب  
 گورنر خیرل بهادر قصد ملاقات باز دید حضرت فرمود ایوان عالی شان  
 نوز منزل را بحکم بنندگان سکندر شان خاصه از برای جلسه ملاقات نواب  
 مستطاب ممدوح برآر استند و شانزادگان و الاشان تا پل خضر نور استقبالی  
 نمودند چینیکه سواری نواب مستطاب بمنزل مقصود رسید اولاً این  
 پیچ میرزا گاردون سواری حاضر آمده عالیجناب نواب مستطاب ممدوح  
 را از گردون فرود آورد سپس خود حضرت بادشاه حجه اقدم استقیم جا  
 محبت براه استقبال نواب همایون فال سود و مصافحه محبت و محبتی

بانواب مستطاب سنی الالقاب نمود و اندرون ایوان نور منزل جلالت  
 هر دو نیز سپهر دولت و اقتبال با همه غرور و جلال بوقوع آمد و پس از  
 مکالمات دوستانه رسم اهدای پارو و عطر و پان مؤدی گشت و کشتیها  
 میوه و غیره بنظر محبت اثر میزبان عالیشان بگذشت سرور موفور این  
 ملاقات نوعیکه بجناب مستطاب معالی القاب و حضرت بادشاه جمجاه  
 حاصل گردیده شش خارج از حد تحریر و تقریر است پس چون عهد گوزنی  
 جناب مستطاب لارڈ میوه با در رسید ملاقات حضرت بادشاه جمجاه  
 بانواب مستطاب لارڈ میوه با در هم بهمان طریقہ ایتمه ایاب و ذهاب  
 از هر دو طرف لازم الشرف بمنصه ظهور آمد و از آنجمله است که قطعه نو  
 نواب نگار مخلصا قیمتی پنجاه هزار روپیه تغلب و تصرف بعضی ملازمان  
 درآمده بود آن قطعه کم شده رسعی و تدبیر خود از قبض و تصرف آنها  
 برآورده داخل خزانه خاصه بندگان سکندرشان کردم و از آنجمله است  
 که دست بند مرصع بندگان سکندرشان در خزانه گورنمنت بکدام سبب  
 از عرصه دو از ده سال مفوض مانده نسیا منسیا گردیده بود این پان

سلسله خیرخواهی حضرت ظل الهی نشانش دریافت و برآه تحصیلش ثبوت  
تامنی الفورا آن متاع بنا مخانه ذمبول و جنمول را بهر ساینده و حاضر حضور  
بادشاه حجه گره دانید و از انجمله است که کار گزاران سابق با وجود  
جاری ماندن سلسله تقسیم تنخواه ماه بانه یکماه تنخواه جمله ملازمان بتغلب  
خورده و برده بندگان حضرت را بناحق مقروض پنج بانه هزار روپیه  
بابت تنخواه یک ماه وامی نمودند و همواره مدعی باقی ماندن تنخواه یکماه  
می بودند این خیرخواه بلا اشتباه بر حقیقت حال مطلع گردیده آن  
حرف دعوی غلط را بکزنک تحقیق حقیق بزود و جمله تصرف ناروا  
مدعیان را دفع نمود و از انجمله است که ناالشهای قرضه بر بیگمات  
معظمت اکثر دائر عدالت میگردید و بهر زمان زیر باری و بدنامی با  
از ان بظهور رسید اتر نظام ادای آن همه دیون بسعی تدریج منکوح صورت  
بست و با حسن وجهی بان رفع جمله زیر باری و بدنامی با بظهور پیوست  
و از انجمله است که عماراتی که کار گزاران سابق با وصف گرفتن  
لکوک روپیه محض ناقص تعمیر کرده بودند و از سستی بنا آنهمه عمارت با

باندک مدتی بشکسته و اکثر سقفها از آن با فرش زمین بهم پیوسته بود  
 سایر عمارات شکسته را بکم خسرو و الا تبار از سر نو طیار کناسیدم و  
 از آنجمله است که دستور قدیم زرافشان و مطلقاً بودن محبت نامحبات  
 عالیجناب نواب گورنر خیرل بهادر بنام نامی بندگان سکندرشان  
 از چند سال موقوف شده بود باز جاری گردید و نیز از طرف لازم الشرف  
 علیاحضرت ملکه معظمه با تقابها نامه بنام نامی حضرت بادشاه حجه بعد از  
 قرون و از منته بعیده زبان مدارالمهامی و کار گذاریم فراسید و از آنجمله است  
 که مقدمه نالش ماشاء اللہ خان مدعی که از دیرگاه دائر عدالت بود و راقم  
 به تدارک و تدبیر آن ضمناً با تدارک و تدبیر مقدمه سترگ کوشش شامی نمود  
 بعدم ثبوت دعوی ناتمام بانترام در پیوست و از آنجمله است  
 که و رای مقدمه مذکوره دیگر اکثر مقدمات قرضه که تقدادش بپست بشت  
 میرسد در محکمه جات اجنطی و گورنطی بنام نامی حضرت دایر گردیده آنهمه  
 مدعیان را نیز با قبالی شاهی و افضال الہی نهریت با دادم و از آنجمله است  
 که چون اکثر بنات عظمت و عفت آیات حضرت درین وقت بسن بلوغ

فراسیدند و سرانجام ازدواج هر یکی بدون زربنوعی متصور نبود و گویمنٹ  
 عالی حسب تحریر اقامت توجیهی اندرین خصوص مبدول داشت و در هر عقد  
 ازدواج حکم اعطای مبلغی معین جاری فرمود ایدون وقت پیش شدن  
 هر یک تقریب آن زر مقرر از سرکار دولت قرار گویمنٹ عالی بخصر حضرت  
 بادشاه ججاه میرسد و صرف کار خیر میگردد و غرض همچنین عبرت ده کار شود  
 که پیش آمد ازین اقبال شاهی و تائید افضالی آئی بناخن سعی و تدبیرش  
 فی الفور بکشادم اینست شرح محل کار گزار بیایم درین سرکار فیض آمانار  
 که بقاضای موقع ضرورت بطور اندکی از بسیار و شتی از خروار حواله قائم شکسته هم کرده  
 و انشاء الله مستعان تازنده ام نطق جان نشاری و کار گذاری بر میان  
 جان خود حسیت بر بسته خواهم داشت و تا دم و اسپین خود دقیقه از دقالت  
 خیر خواهی آقا و ولی انعم بوقتی از اوقات و حالتی از حالات نخواهم گذشت

له  
 مخفی بدارد این فرمان  
 تفضلات نشان از  
 اول تا آخر فرست  
 و فایده خاص و عبارت  
 فصاحت و بلاغت  
 اختصاص بندگان  
 سکندر نشان است  
 که یک طلبه خاصه از  
 اول تا آخر بجاست تمام  
 زینت ارت ختم شده  
 بودند

تفضل فرمان تفضلات نشان بندگان سکندر نشان

اعلان حکم محکم بلاغت و فصاحت توام قضا شیم قدر علم دافع رنج و غم

قاطع جسم الم دور دارد و هم باعث لطف و کرم خندان ساز چشم هم  
 لبر زین جام جم بنام نامی و فاکیش خاص خیر اندیش با اخلاص ستوده صفا  
 مجمع کمالات مغر دار سخن سخندان هر آنجن سر اسر تر قیجواه عقیدت مند  
 بلا اشتباه آستانه بوس ابواب قصور جهان پناهی مقدمه حیوش و  
 نائب ظل الهی سیف مسلول بت بادشاهی رمح مصقول معرکه دشمن کاہی  
 مریدم شد پرست کار گزار سعادت سرشت فرزندان حبیب دلبند جگر پیوند  
 مدد و معاون آل قرایوسفیه بدلائل و برہانیہ قندیل حرم منصوریه روشن کن  
 فتیله صباح مزار صفدریه محافظانہ و خاندان شجاعیہ هموزن تر تہ اصغیہ  
 غازی دین و ملت محمدیہ ناصر و نصیر طریق امجدیہ غیر طلب دولت و احدیہ  
 اختصاص گزین موجد قوانین و آئین قمر الدین مہر مرخ برین پر اعتبار  
 صاحب وقار خوش کردار ہدم شہر یار وزیر السلطان منشی امیر چرخان بہا  
 بی بہادر از آنجا کہ حق جل شانہ و عم نوالہ سبب کائنات را با وصف یگانگیست  
 خویش بہ بیدار نظام انبیا و مرسلان پس و پیش آفریدہ و دیدہ ذرہ دست  
 خاص کبریا می ندیدہ ہمچنین شاہان پاکدم و سلاطین چشم فرمازوا

جهان و جهانیان را بوساطت و معیت و زرامی پر تدبیر و مستقیمان با توفیق  
 گذاشتند و خود آوازه نیکنامی متکاثره و تملذ ذرعت و بلندی متوازه  
 برداشتند حاصل کلام و خلاصه مرام آنکه در سالهای ماضی بسبب آبرو  
 کارهای خانه سلطانی چه هجوم تصادم و افکار و مورچه بندی شیاطین  
 ناکرده کار بر سلیمان صادق الاقرار که عاقد حال بندگان خاقانی و اعدا  
 قاننی نگشته و قلوب و جان عالم و عالیان ازین باد سموم و مصر صرموم  
 و نار آتش غموم پرشته اظهر من الشمس و الاقمار من الالمس کاشمش فی انهار  
 طالعته و الصاعقه من الفواد لامعه اول طلسمخانه و سر ابدی و رسته نشی صفا  
 آنجهانی ثانی ابنوه حسابداران و همی و گمانی ثالث اطلاع و خبر وحشت اثر  
 مقرری کمیشنر سیر کار حضور رابع اشتها را برای قانون جدید انگلیزی برآ  
 اعلام هر نزدیک و دور خاص ظهور نالیش نه یک دو بمقام کوه شعله  
 بلکه سبت و هشت کس خیالی سادش و نور عیار و گرد ملال بدل محبت  
 گورمنت اعنی سرکار عالی سابع خرابی در امور خانگی شاهی شامس کونکی  
 و نالایقی کارندگان سابق ملازم ظل الی احمد رنده و البته که کسین تدا

بهادر نامبرده شعله با حیطی سطحی و دیگران موهومی که از شومی بختامی تجربه کاران  
 سرفلک کشیده و حجاب چرخ دریده بودند از لطمه شراب هدایت خاص عالم پنا  
 و طرق نمائی و راه بری پر اختصاص نورشید و آخر کلاهی و فراهی لوازمات  
 و بیدار مغزی بنوم کلمات خاموش و چون سارق شب گرد و پوش گشته  
 مثل ریگ بیابان از تقاطر سحاب عقول وزیر و سلطان و انصاف عادلان  
 و حق پردهی حاکمان فروخته کلاً و تله هر آنچه سعی و کوشش فراوان  
 درین مقدمات وزیر السلطان بهادر بعمل آورده قطره از ابر مدار و برگی از گلشن  
 همیشه بهار بحساب مبنی آید صد تحسین و آفرین شایبش برای نوله ربایان جوان  
 حضرت ظل سبحانی و شهد نو شان لیل الدجاء تنهائی و عکساران خلیفه الرحمان  
 سرا و علانیاً جبراً و خفیاً حاضر و غایب بخواب و بیداری چنین شاید انداز  
 زمام کمیت قلم را در عرصه انا فتحنا لک فتحاً مبیناً معطوف ساختم و شهب کلک  
 اظهار را بچو لا نگاه همین آیه وافی هدایه که تاریخ فتح مقدمه معلومه است تیر تا تم  
 این ایما و کنایه از کتاب کلام خدا بنا بر فتح مقدمه ورثه صدر انجمنی است چون  
 مویذ من اللذی هم انیم تاسید زردانی است پس ملبس خامه ابر شاحسار بیان



و تینیت نغمه سنج نمودم و نوای مطرب را از قول ربانی نیز بلوک صد  
 مضامین از خیال خود به پرده دل ربودم و هم از فطره خاک و بیباکی بچنگ  
 نثر بذاچنگ و زخمه زدم و تا رطوبه معانی را چون نششامی شاهان گیانی بسز ختمه  
 زدم و سبغات شکر بر گاه و هب اعطایا مع خیرات و مبرات و نذر و نیاز  
 بی حرص و آزاد ساختم و قمار شادی و مبارکبادی از اینسان و جلیسان و  
 زهره جینان خویش بستم صورتی محبوب دلپذیر جلوه گاه مشاطه بنظیر  
 ساطع شد و دلم از تجلی انوار آلی برق قاطع شد همه تن را سپرد وزیر سلطان  
 بهادر ساختم و از هیولایش بهره چه ساختم کار و روح ساختم حالام از کد امی بخشش  
 گاهی دریغی نیست رگ جان خضم دولتین مالیتین بگدازد این آن تغذیت  
 آه آه را بنجاک سپردم و دوا و دوا را بجایش مقرر نموده باسمان بختمین بردم

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالسُّؤْمِ وَاللَّوْمِ ۝

مصدره نیز دهم شوال المکرم ۱۰۵۰ هجری مکتوبه قلم و عبارت سلطان عالم  
 المشتهر به جان عالم الملقب به ابو منصور الموسوم به واجد علی شاه اوده <sup>التخلص</sup>  
 به اتمر المحاطب به بادشاه عادل المرقوم بقیصر زمان المعروف به سکندر جاه

المسوع به ناصر الدین اصفیاح محمد ولد امجد ۵۵

نقل خط مستر ڈبلو اسٹن کار صنا سکرگز مینٹ

فارن ڈیپارٹمنٹ

نشئی صاحب شفق بسیار مہربان دوستان سلامت بعد شرح اشتیاق

ملاقات مسرت آیات مشہود خاطر محبت مظاہر سیدار د کہ چون آن مہربان

در انتظام امور حضرت بادشاہ اودہ و فور مساعی و محنت فہمہ تن صرف توجہ

و بہت بکار بردہ خدمتہای پسندیدہ بہا متر دیانت و فطانت بروک

ظہور در آورده اند و این معنی موجب غایت رضامندی و خرسندی جناب

نواب مستطاب معالی القاب نائب اسطنت و گورنر جنرل بہادر دام قبلا

گردیدہ لہذا حسب احکم و ایما می نواب صاحب مدوح بمقابلہ این خدمت

رضختی از خلعت فاخرہ برای آن مہربان تجویز و مرحمت گشتہ ہمراہ رقمیہ ہذا

سمت ارسال می پذیرد و بذریعہ این رقمیہ و ادتجسین سپاس بر گزارد زیادہ چہ ہذا

المرقوم الراجوری ۶۹ شہ ۶

باب چهارم متبنی بر ذکر برخی از کلام فیض نظام حضرت

قدرت سراسر است و کلام بنام

این شریف بیان همیگز کوتاه سان با پاره

از انتخابات کلام بعضی اساتذہ بلند نام

بر خاطر خاطر سخن شناسان والا که نکته رسان بلند نظر مخفی و محتجب با  
 که اگر چه خواهش دلی را تم آتم آن بود که اندک اندک نمونه های هر قسم کلام  
 فیض نظام حضرت را از تصانیف خاص بلاغت اختصاص بر پیده  
 درین باب چهارم یکجا جمع سازم و از هر چینی تانی گلی بدست آورده نغز  
 گلدسته برای تماشای نظار گیان گلزار همیشه بهار سخن سپرد از م تا دیده  
 بلند نظران را از ان گلدسته خلاصه صد هزار بهار قوت بصارتی بقیر اید

و شام عالی و ماغان را از ان عطر مجبوعه معطر سازد و باغ روزگار تازه نضارتی  
 حاصل آید اما چون از کثرت تصانیف حضرت با انواع علوم و فنون ترتیب  
 غریب چنین منتخبات بی جمع و تالیف کتابی ضخیم و مجلدی بس ضخیم با همه اختصاصاً  
 و اقتصار هم سخت دشوار و خارج از خیر اختیار بود و ناچار از چنین خیال حاصل  
 بازمانده بفرجای ما لایذک کله لائیک کله صرف بر سطرهای چند از ان کلام  
 فیض نظام قناعت و اکتفای و رزم الحق مین و تبرکی که برای سخن ناتمام  
 خود از درج کلام فیض نظام خواسته بودم حصولش بدین دوسه حرف نیز که  
 همانا حزر جان سخنورش میتواند گفت متصور و مطالعان سخنم را ازین چند  
 سطور دلکش و جانفزای تشویق بطرف استفاده از تصنیفات خاص  
 فیض اختصاص وسیلی کافی و رهنمائی وافی پیش نظر

انتخاب از ویباچه کتاب مباحثه بین انفس و اعصاب

محمد حضرت باری عزاسمه

بنام خداوند جان آفرین

فرزنده اوج چرخ برین

بر آرنده کوه و صحرا و آب	در آرنده نافه مشکنا ب
نضارت ده گلشن و جهان	عیان در نهان و نهان عیان
فلک ساز غبر از زمین ساز چرخ	سکوت و خموشی هم آواز چرخ
گران ساز پست و بلبند حجر	مسیا کن برگ و بارش
بنایش ده شمس و بدر منیر	صفای ده تار پود حیدر
مجلی کن زهره و مشتری	تماشاده روی خشک و تری
محبت ده قلب عاشق بعشق	زیاده کن جلب عاشق بعشق
سزاوار حمد از زمین و زمان	تو محبوب احمد شدی در جهان
محمّد حبیب از براسے تو شد	که محمود هر یک اداے تو شد
تو از نام خود یاد کردی و را	محمد شده احمد و مصطفی
بذات تو کس نیست عاشق شریک	توئی خالق و حده لا شریک
کسی نیست خذات تو تزد تو	همه جا توئی هر چه خواسته بگو

در لغت حضرت سرور کائنات منقر موجودات

## صلوات الله عليه وسلم

سز دگرش نامی محمد کنم	مناسب که تعریف جیب کنم
رسول کریم و شفیع امم	سپس رخ رفت شه ذمی هم
جیب خدا باعث کاف نون	ترحم کن حال نیک و زبون
سرتاج اقبال لطف را	تجلی ده آیه انما
سزاوار لغت گران نیکبخت	مطالانمائے سرتاج و تحت
بنی کریم و رسول خدا	در بی بسا لعل فرق ہدا
رسالت مآب و سرپرست دین	زیر خالصت سر عرش برین
سرمنبر نور اشرف ز نور	ز انجیل و تورات و فرقان بؤ
مخاطب بلو لاک حبس لبتین	سر مرسلان زمان و زمین
مُصقل نامی دل مشرکان	مصفا کن گرد روی بتان
یگانہ در تاج منسرق ز من	رخ تیغ وحدت بہار چین
جمال سر پر دو عالم ادیب	خداوند ارض و سما و شطیب

غبارِ قدمهای آن شاهِ دین  
 پی عاصیان باعثِ مغفرت  
 جهان سایه از مهر الطاف او  
 یم و قلزم و نهر و چاه و بحاب  
 ندارم بغیر از توای دادرس  
 همین با عصیان بفرق نیست  
 نجی رحیمی بدو آن گذر  
 بساطم ز تحتِ سلیمان نما  
 ز قیصر فزون ساز قصر مرا  
 بقبر و به برنج بر روز قیام  
 اگر چه نیم قابلِ قصر خلد  
 به محشر نگذار ایسان من  
 چه باشد به بخشی اگر مشت خاک  
 خموش خست را شد دعا کارگر

پی آتش هست عرش برین  
 خدیو جهاندار ضیغم صفت  
 بخلد برین صیت انصاف او  
 همه از سر دست او فیضیاب  
 نظر کن بفریادِ خست و بس  
 سر سو و نسیان بفرق نیست  
 شود جنت و خلد بهرم مقرر  
 خنای یدم رشک مرجان بنا  
 نیاید برم گاه دستِ عونا  
 شفاعت بکن ای شایسته نیکنام  
 مگر جان به تن مایل قصر خلد  
 رود در کشاکش نه این جان من  
 زیاده هوس نیست روحی فداک  
 سومی منتبت رخ نما کن نظر

در منقبت حضرت امیر المومنین و تامل المشکرین علی

ابن ابی طالب علی السلام

<p>تولای شیر خدا هست نور وصی نبی شاه دلدل سوار امیر امم شاه روحانیان مشبک کن سدا سکن دی خلیفه ز رحمن سرتخت و تاج خطا ظل سبحان امین جهان صنم در صنم کش عیان سازدین جمال ابیطالب و با تراب دهن انگبین نام یسوب دین گل گلشن غنومهن سیر</p>	<p>پی شیعیان است حور و مقصود بنام خدا خاص کرد گام وزیر کرم آفتاب جهان جهاندار اشجع سر سروری امیر عرب حسر و خوش مزاج برای درش مهر و سپاسان غضنفر علی مر تضا راز دین زمین عرضگو در سوال جواب سراج المنیر سیر سلین پی کشت سپید ابطیر</p>
---	---



<p>امام و وصی و خطیب رسول  حکیم مرصیان بغض و ستم  نذیب مطلا دل موئین  بدنیا ننگبید انصاف او  که او هست ممدوح افلاکیان  بر افلاک اسپد افلاکیان  بوحدهت بکثرت بعیش و طرب  منم شیعه خاص روحی فداک</p>	<p>احی بهراحمه حبیب رسول  طیب دل درو مندان غم  مقدس معشای مشرف بدین  مرادات عالم ز الطاف او  شنایش چگونه رود بر زبان  امیر امم شافع خاکیان  بجواب و بیداری روز و شب  نیم یک نفس غافل از یاد پاک</p>
--	---

سوال نفس معراج جهانی برای حبیب یزدانی حنا تم البینین و  
اشرف المرسلین که حسب عقاید حقه امامیه اثنا عشریه و هم در فرق اسلام  
با همین جسد عنصری به محل و مقام خود ثابت و متحقق شده لاریب فی  
که آن حضرت از زمین مکه تا بنزل قباب قوسین او ادنی رفت و همان  
شب بازگشت بلکه از بعض روایات استفا میشود که در آن مقدار زمان  
آمد و رفت فرمود که هنوز بستر مبارکش گرم و زنجیر در حرکت بوده است

و با اینهمه هر مقام را از مقامات بهشت و حجم مخصوصیات تمام ملاحظه کرد پس  
 درین مدت و زمان قلیل یا در یک شب وجود و وقوع چنین حرکت  
 فی نفسه چگونه ممکن الوقوع است و محال نیست چه قدرت الهی یا ظهور معجزه حضرت  
 رسالت پناهی متعلق بحال نبی باشد مثل اینکه تعلق گیرد قدرت الهی یا معجزه  
 رسالت پناهی با اینکه شتر از روزنه سوزن بیرون آید بدون اینکه شتر خرد شود  
 یا روزن سوزن بزرگ بهر کیف جهت امکان چنین حرکت دلیلی از عقل سلیم مطلوب  
**جواب عقل** مخفی نماند که چنین حرکت فی نفسه ممکن و در بعضی اجسام ممکن است  
 ثابت است پس وجود آن در همه اجسام بقدرت الهی ممکن خواهد بود چه  
 ثابت شده بجای خود که جمله اجسام در حقیقت جسمیت خود متماثل همدگر اند  
 پس ما اولاً درین مقام ثابت میکنم جواز وقوع چنین حرکت در عالم کون  
 برای بعضی اجسام و نقل مینمایم بعضی از دلائل را که در تفسیر کبیر مرقوم است تا  
 احدی از عقلاهی حکما را چاره خیرت سلیم امکان نباشد هر چند بعضی از ان  
 دلائل متعلق بعلوم طبیعی است مگر را قلم آن را با چنان بیان سلیس و سهل و سجا  
 می نگارم که انشاء الله تعالی عام فهم و قریب الفهوم جمیع قسم مردم باشد

دلیل اول اینکه فلک عظیم که مافوق جمله افلاک است بحکم خالق خلق  
 بصورت آسیا سیگرد و در یک شب و روز یعنی سبت و شش ساعت  
 که شش پاس میشود یک دوره تمام میکند پس ظاهر است که در  
 چهار ساعت مسافت ششم حصه دوره قطع خواهد کرد و از علم هست  
 بدلیل و برهان ثابت گشته که ششم حصه دوره اش تقریباً برابر است  
 با بعدی که از مرکز ارض تا فلک عظیم باشد پس اگر جسمی از اجسام از رو  
 زمین بسوی آسمان حرکت کند و حرکتش در سرعت هر آینه برابر حرکت  
 فلک عظیم باشد آن جسم در چهار ساعت البته بفلك عظیم تواند رسید  
 فتم الدلیل حالیا منصفان الضافات نمایند و داد دهند که یک در شان

او حق عزوجل فرموده باشد لَوْ لَأَكَّ لَمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ لَأَكَّ  
 یعنی اگر نبودی تو ای محمد صلی الله علیه و آله خلق فرمودن تو منطوری نبودی  
 پیدا نمیکردم افلاک را اگر چنین کس عظیم المنزله که اشرف المرسلین است  
 در یک شب معراج سیر و حرکت مثل فلک عظیم نماید چه طور بتبعه  
 و بعید و محال و ممتنع خواهد گردید دلیل دوم آنکه قرص آفتاب که

حسب تحقیقات حقیق از باب علوم مہیت از کرہ زمین ہفت لک حصہ  
 زائد و بزرگ است و این معنی در علم مہیت ثابت کرده اند و ما مشاہدہ  
 میکنم ہر صبح کہ ہمینکہ یک جزو قرص آفتاب نمایان شد بانکہ زمان  
 تمام قرص آن از افق برمی آید و بلبت دیگر دو پس بینید کہ سرعت  
 حرکت آفتاب یکجا انجامد کہ با این ہمہ بزرگی و کلانی جسم طالع و نمایان <sup>میشود</sup>  
 در چند سحطات و آنات بعد تمام شدن این دلیل ثانی میگویم از اینجا  
 کالشمس فی السہار واضح و آشکار شد کہ وجود چنین حرکت فی نفسہ متنع  
 و محال نیست و نور محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ کہ شرفهای او بر آفتاب  
 چه بر تمامہ مکونات عالم مانند نور برشواہق طور ثابت است پس چگونه  
 چنین سیر و حرکت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ با این جسد عنصری یعنی  
 رفتنش از زمین مکہ تا فلک عظم در یک شب خلاف عقل و مستبعد  
 عن الفہم تواند بود دلیل ثالث اینکہ اکثر ارباب ملل و نحل قائل اند کہ ہم  
 جهانی بودن وجود ابلیس مسلم شدہ است اینکہ از شرق تا غرب  
 بیک ساعت میرود بنا بر القار و ساوس در قلوب بنی آدم پس ہر گاہ

چنین حرکت برای ابلیس سلم شود پس وای بر عقلی که در تسلیم آن  
 متامل شود جهت بهترین خلق خدا و فضلترین رسل و انبیا مخفی بنام  
 بعد بیان این دلائل ثلاثه بعقل سلیم خود را قلم می نگارد و جواب نفس  
 سید بربایین که او تعالی شان در وقت طلب فرمودن حبیب خود  
 بمعراج آسمانی و رسانیدنش بعرش برین و مشرف گردانیدنش  
 بقرب خویشتن اگر عالم را از جمیع تغییرات و تصرفات تامدت ایاب  
 و ذهاب اوساکن و معطل فرموده باشد و در انظار خلائق و ملکوات عالم  
 هیچ تغییر و نقصی را بطهور و وضوح نرسانیده باشد چنانچه  
 تا زمان خوابیدن اصحاب کف که مدت صد سال کما بیش در  
 دره کوه خواب ندیده چگونگی تغییر و نقصی را در حال نداشتند  
 بوقوع نیامد اگر هم برین قیاس درین مدت اسرای حبیب نزدانی  
 بمعراج آسمانی تغییر و نقصی را در جمیع احوال خلائق و اوضاع  
 زمان و زمانیان و گردش و انقلاب سپهر و ستارگان بوقوع نیامد  
 چگونه عقل عاقل از تجویز آن انکار و ابا تواند کرد و هم از نیجاست که در انکار

این منکر جواب بنیال و خاطر مگذشته که شاید وقوع معراج در کیا  
 قدر بوده باشد مگر چون برین معنی دلیلی نقل هم ضروری بود در کتب سید  
 تقص و تلاش گردید تا این که در حدیقه سلطانی تصنیف علیین مکان  
 سید العلی اعلی اللہ مقامه در جلد نبوت بمقام مجزه معراج دیدم  
 که از بعض روایات وقوع معراج در شب است در ثابته می نمایند  
 و پر ظاهر که از سوره قدر بهتر بودن لیله القدر از هزار شب پیداست  
 پس ثابت می شود که زمانه هزار شب و روز برای معراج حضرت رسانا  
 منتقضی شد و سکون و قرار زمان و زمانیان از تغیر و انحراف و  
 تعطیل از سزا و جزا گردید و این نیز یکی از معجزه خیر الانبیا باشد

و شب معراج بهتر از هزار شب شد

انتخاب از قضایه مبارک تصنیف مینف

حضرت اقدس و علی در مدح علی علیه السلام

انمی ات ایشتم گم شته زمین آسمان

چون شود حمد خداوند جهان از من بیان

بعد حمدش لغت احمد گشته بر فن رضی  
 بر نیاید و صفت یک شمه از کلاک سن  
 مطلع درو او کردم بیان اید و ستان  
 مالکتیج پیمبر سگم روز جزا  
 مطلع مهر فلک روشن کن مصباح دین  
 خویش احمد زوج زهر ابو الحسن شیر خدا  
 عالم علم قضا و مالک روزت  
 مرجع شمس و بلال و کوه و صحرا و فلک  
 ناسخ ادیان باطل حاکم حکم لطیف  
 ابن عم احمد و مسند نشین تحت پاک  
 قازم چو دو سخا در یامی ز خا عطا  
 آسمان علم و همت آفتاب بر ضیا  
 در شجاعت رخسار و در ستانت کیه تا  
 همصیفر مصطفی او جانشین قضا

کرد و حصه قمر بر آسمان شاه شهان  
 گر بهم سپند از هم این لبان این بان  
 از پی تعظیم خم شد آسمان مثل کمان  
 مفتی شرع منور قاضی بهر انس و جان  
 حامی دین و عالم شارع دین جهان  
 ذوالفقار و زبان معرکه شاه نشان  
 مخزن اسرار دنیا منبع پیر و جوان  
 معدن علم و حیا و بهر احمد از دان  
 نکته سنج و نکته فهم و نکته بین نکته دان  
 تاجدار و تاج بخش و حاکم و شاه شهان  
 تاجدار لافتی روشن کن نام جهان  
 گو کب انا فتحنا ساطع نور جهان  
 یادگار مصطفی در رزم چون شیر زبان  
 طوطی شیرین لبان و بلبل نوبستان

قاطع بازوی حیرت فرشته نو ملک

شد فسانه در جهان آن برش تیغ و سنان

چون بنیاد جهان این فردا احترام یادگار

لا اثمی الا علی لاسیف الا ذو الفقار

رساله نافع تصنیف مینف بندگان قیصرشان موم

به نضاح خسته

سرد قدر انشای جهان نظم و نسق کون و مکان دبیرست که بیک شاه

باعث ایجاب دینی جان و خلقت انسان گردیده بساط ارض چون

بساط سلیمان بسید منوره معبود است که بندگان راسالک ملک

محیط فرموده معشوقیت که کاشانه هجر را بگلجه و سل سبدل خسته

استاد است که طفل غنچه را چمنستان و حدایت از لطمه گل پرده است

شفیقیت که بجا عنایات و الطاف را در ریگستان تشنه لبان

چون انهار جبال لباس روانیت پوشانیده صرافیت که زر گل است

نخراشجار از محاکم قابلیت جوشانیده ادیبیت که ناهمان مکتب ضلالت

را خلعت زد کاداده نظریفیت که لطیفه سخنان انجمن گدتی را نوصدق و صفا



داده و تحفه درودها معدود پیشکش ختم الرسل ببل باغ گل اشرف الاله  
 گوهر درج سخاگان نبوت در دریای رسالت معجز بیان سیف زبان  
 باد می راه بدان عند کیب گاشن ایمان و اقیق اسرار خفی محسوس  
 لم یزلی خاتم النبیین ناسخ ادیان و سنن جمله مرسلین محمد مصطفیٰ صلی الله  
 علیه و آله و سلم با بقیعت وصی مختار کارخانه قضا و قدر وزیر خیر ایش  
 جانشین مصطفیٰ ولیعهد اعنی حضرت علی مرتضیٰ شیر خدا ابن عم رسول هر دو  
 لازمه اعتقاد است شیر که در نیتان جلادت ننگ استینش بر معاندان  
 رابی کشش ذوالفقار بلع نمودی شاهنشاهی که تحت طاق کسری را  
 بیک چوبه تیر مژگان خلع فرمودی علیه السلام و الف الف تحیة  
 و السلام بر اولاد امجدش تا قایم آل محمد باد ع از محمد تمام حم دست  
 ایمان یاد داره اما بعد بنده خاکسار بقید ارتش پامی اهل عالم  
 علی ابن الاحب ملقب بسطان عالم شاه اوده المتخلص به استر  
 تراب اقدام موئین خاک راه صاحبان یقین بهرا نچه در عالم یاس  
 و قید و هراس که از شومی بخت نارسیده بجای سیاهی آب دیده هر

در فرط بیقراری و محالت آه و زاری که نصیب دشمنان باد یعنی در  
 زندان فرنگستان که موسوم بقبله فورث ولیم کلکته است هر قدر  
 تحفه که برای مبتدیان نزد خود داشت بی تکلف از نوک خامه سخت  
 امید از طالبان این فن مبارک چنانست که عیوب رتسم المحرف  
 را از خلعت اصلاح بپوشانند و بر تارک این نواداماد سخن چینه نماند  
 بدوزانند و التماس تعان و این را منقسم بچهار فصل نموده  
 فصاحت نخست که نام نهادم فصل اول در آداب آن که خردان  
 را از بزرگان باید فصل دوم در آداب مجلس شاهان فصل سوم  
 در تادیب زن و فرزندان فصل چهارم در آداب تخیل  
 هم صحبتان فصل اول در آدابیکه خردان را از بزرگان باید  
 اول صورت آفرین خردان را از برای چنین آفریده که بزرگان  
 از آنان همیشه شونند چرا که اگر خردان نبودندی نشان بزرگی بکس  
 معلوم نمیشد پس خردان را باید که از بزرگان کمتر نشسته باشند  
 تا در چشم ایشان عزیزتر شوند و چون ذات او تعالی از همه بزرگتر است

حد شناختگی خود هم جاری فرموده بجان الله و محمد آنامی باید که وقت  
 ملاقات خردمی از بزرگ سبقت بسلام نماید بحسب سن انشاء الله تعالی  
 چه خوش باشد که شخصی در مجلس بزرگان رفته بی سلام نشیند و شخصی دیگر  
 آمده بالای اینها سلام نماید خالی از کراهت نیست والله اعلم دوم  
 اگر جامه کثیف داشته باشد و در بزرگ نشیند چرا که در مذہب بزرگان  
 خردوان را تعلیم میکنند و بیشک جامه چرک آلوده موجب تنبیه خواهد گردید  
 سوم بی باید که خردمی روی بزرگ کمره غمزه و عشوه بلب بیارد  
 چرا که موجب توہین اوست و بر بزرگی که سامع آن کلام خواهد بود عار  
 نیست الا در غیبت او ضحک خواهد ساخت چهارم لب بلب و خشن و  
 از دندان گزیدن مانع کلام روزمره خواهد بود و موجب انگشت نمائی  
 بزرگ است و اگر از چنین حالت بر خود چپ و اطهار شکوہ و شکایت  
 نماید عجب نیست چہسم بی محابہ بدرخائے بزرگ مرو که او را از تو باکی نیست  
 مگر ترا زوی احتیاجی فصل دوم در آداب مجلس شایان تاج بند قضا  
 قدر سلسله حاکمان را بر سر و زنت عدل و داد منوط و مربوط نموده و اینها

را برای عدالت آفریده مالک الرقاب الاثم گردانیده که شمه از سیت  
 خویش بر عالمیان آشکارا گردود اللهم خطبا اولی باید که چون بدر بارشاهان  
 رود بیم برآید و امید بر بیم مقدم داشته باشد و احتیاط نماید که ایشان  
 بر احوال ماضی و حال او آگاهی نیابند چرا که اگر چنین باشد روزی بر آ  
 رو بکاری هم مقرر است دوم ازینها با کماط بودن انسب و اولی و این  
 فرقه با کسی کماط نمی نماید سوم در نشه شراب حد الامکان با اینها صحبت  
 مکن چهارم دخل در مقدمات مالی و ملکی و دیوانی ایشان مده که روزی  
 بشکجه گرفتار خواهی شد پنجم بزن اینها نگاه مکن اگر چه جور هم باشد  
 چرا که بی قصور هم دخل بیلخانه خواهد کرد و باز تا مدت العمر مهربان نخواهد کرد  
 ششم در احکام ایشان تامل جائز مدار که این طائفه آشنای حکم خود  
 میباشد و در دشمنان چون زبان در دهان بگنجد پیش این نسبت  
 دروغ را کار مکن که بعد تحقیقات سزاوار عقوبت خواهی شد مصرعه  
 لمولف ای پسر بر خوان زن این چند **فصل سوم در یاد زبان و فرزندان**  
 آفریدگار عالم زنان و فرزندان را مثل بگ و بار ساخته هر شجر بی که برگ و بار

خود بد دارد هیچ در چشم خلایق مغرور و خوشتر نخواهد شد و زود باشد که  
 از بیخ و بن کندیده شود اول زنان و پسران را چنان تعلیم نماید که بعد  
 از او بر جاده اش ستقیم باشند و دوم فکر قوت زنان و فرزندان بر فکر  
 سعیشت خویش مقدم دارد سوم پیش فرزندان زنان را زیاده نخواهد  
 که باعث اتری و بربادی و بد وضعی پسندان است چهارم زنان را  
 مساوی الحال دارد و فرزندان را مثل دیگر فرزندان نباشد که از زن یا  
 فرزندی که را بنوازد و دیگری را حقیر شمارد که موجب خانه بربادی و خصومت  
 و دشمنی است پنجم فرزندان را نگذارد که از کسب هنر خالی باشند و  
 هر کدام هنر که راغب باشند از تحصیلش منع نفرماید چرا که آنچه از دل خارج  
 بر دل ریزد ششم بر اقوال و افعال زنان گاهی اعتبار نه نموده باشد  
 آن گوی که عظیم فصل چهارم در آداب تخلیه با  
 هم صحبتان و درین فصل پنج تخلیه میباشد اول تخلیه با زنان دوم تخلیه  
 با دشمنان سوم خلوت به پسران چهارم تخلیه به پسران پنجم تخلیه  
 با دوستان تخلیه زنان خلوتی عجیب است و در آن پنج فن است

فن اول خود را خوشبو نماید فن دوم شانه کشیده باشد فن سوم جامه  
 پاک و پاکیزه بوده باشد فن چهارم از غضب خالی باشد فن پنجم  
 بوی دهن صاف باشد و پنج هنر در تخلیه باد شاهان زیباست هنر اول  
 کلام خود را مقدم بر کلام شاه نه نماید هنر دوم موافق مزاج شاه کلام نماید  
 هنر سوم ذکر کلامی شکست شکر و فوج او بر لب نیارد هنر چهارم قصه  
 ظلم و سیاست حضورش نخواهد هنر پنجم در سعی نمودن احدی اگر چه عزیز خود  
 هم باشد احترام از واجب داند و چهار تعلیم در خلوت پسران باید تعلیم اولی  
 در دست داشته باشد تعلیم دوم در آداب آموزانیدن تندی نماید  
 تعلیم سوم اگر فرضاً چهار یا سه پسر اند محبت یکسان دارد تعلیم چهارم عیب  
 آنها را بر رو نگذارد و پنج قاعده در خلوت پسران باید قاعده اول آنچه  
 نصیحت شنود خاموش باشد قاعده دوم جواب بگردد مختصر و مفید  
 قاعده سوم حتی الوسع از صلاح پدری انکار ننماید قاعده چهارم حسن  
 خود را پدید اطهار نکند قاعده پنجم چیزی از پدر در خانه پوشیده نداشته باشد  
 سوای کلام و تخلیه بازن خود و هفت طریق در خلوت دوستان باید

طریقه اول آنکه طبیعت خود را از جانب دست صاف داشته باشد طریقه دوم  
 تا وقتی که دوست تکلم باشد قصد دیگر کار نکند طریقه سوم صین بر بین  
 نباشد طریقه چهارم مال خود را از دوست در خلوت غزینه نماید طریقه  
 پنجم اگر دوست صادق الولاست برگفته او اعتماد نماید و الا فلا طریقه ششم  
 نکت چینی در وقت تکلم نماید طریقه هفتم گفتگوی میان نیارد  
 که موجب شرم و غضب دوست باشد

منتخب از کتاب الاجواب موسوم به عشقنامه مبارک

تصنیف منیف بندگان اقدس و اصلی در مدح عشق

کرون پس از حمد خدا کرم	خیر و تیر و غفور و رحیم
پس از حمد نعمت محمد کرون	شنا خوانی آل احمد کرون
و ه احمد جو محبوب التذکر	و ه حق سے توتوق اوس آگاہ ہر
اگر عشق ہوتا نہ مطلوب حق	تو ہوتے پمیر نہ محبوب حق

<p>         نہوتے کبھی طور پر عشق کلیم          یہ غم کے کشتے ہیں سب عشق کے          یہ ہر جان ہر ذرہ کائنات          کہیں شعلہ شعلہ طور ہے          چمن میں ہر گل انجمن میں چراغ          کہیں برق آواز بلبل ہو یہ          تو پھر پائے مجنون کی زنجیر ہو          دم تیشہ کو کہن ہے کبھی          صدف میں گہ لعل ہو سنگ میں          فلک پر جو پونچا ستارہ ہوا          کبھی آئینہ بزم محبوب میں          بیابان میں آیا تو آہو ہوا          کبھی گردش چشم گرداب ہو          کبھی زلف شاہد میں شانہ ہوا       </p>	<p>         دکھاتا نہ جلوہ جو سن قدیم          غرض ماہرے ہیں عجب عشق کے          نہیں اس سے خالی کوئی ذبیحیات          کہیں شمع خورشید کا نور ہو          سرشک آنکھ میں ہو یہ سینہ میں داغ          کہیں جہان خرمین گل ہے یہ          جو لیلیٰ کی زلف گرگہری ہو          شرر زیر و حنا طر شکن ہو کبھی          نمان رنگ اسکا ہو ہر رنگ میں          کہیں سنگ میں تو شرارہ ہوا          کبھی مردک چشم مطلوبتین          جو آنکھوں میں پونچا تو جادو ہوا          کبھی گیسو موجب آب ہو          کبھی تیر عیشم کائنات ہوا       </p>
--	---



غرض رونق ہر مکان عشق ہر	زمین عشق ہر آسمان عشق ہر
ہر اک بوستان میں ہی ہر شجر	ہر اک نخل میں ہر پتہ تازہ مثر
موافق بہت جسکی بقدر ہر	وہ اس میوے سے چاشنی گریز

## بیان حال آتش محل از تیار سی روشنی و قصہ غیرہ

نیا ساقیا آج سامان ہو	وہ مونس شرابون کی جو جان ہو
بدل پے پرائے سو ہوں جو ظرف	نکر صرفہ آنا نہیں ایمین صرف
بہار آئی کافر کہ ہر دھیان ہر	عجب تو بھی سیدھا مسلمان ہر
مئی ناب خم میں کمر تک نہیں	بہار آئی سر پر خبر تک نہیں
سبو ہوں نئے اور ساغر نئے	کہ آتے ہیں یاں ماہ پیکر نئے
قدح نوش سرت شیرین زبان	ہوا چاہتے ہیں ترے میہان
خبر تجب کو امی بیروت نہیں	ابھی تک بستھے فکر دعوت نہیں
نہ شرمندگی پیش احباب کھینچ	نئے ظرف لا بادہ ناب کھینچ
یہ انصاف کرتا ہوں تیرے سپرد	اگر صاف دینا او نہیں مج کو درد

جو ہون ایک جگہ سے بھی کامیاب  
 ہو نصف جب ماہ شعبان تمام  
 ہوئی قصر خاقان میں مجلس کی توبہ  
 عجب قصر عالی لطافت سرشت  
 سراسر تھا پیراستہ صحن قصر  
 صفا تو امان صحن دستور خلد  
 وہ آئینہ جسکو حلب باج دے  
 یہ لہر ز صدق و صفا ہر روش  
 روش کے کنارے وہ گلبن عیان  
 وہ پھیلی ہوئی بوی گلہامی باغ  
 جو گل تھا وہ تھا حاضر و تاجہ  
 ہوئی زریب نہر لطافت سرشت  
 عجب زریب و سکی عجب زرق برق  
 دھری تھین جو گرد اس کے منگیا

کہوں قصہ گرم با آب و تاب  
 وہ تھا روز مولود شاہ نام  
 جو طیار یان تھین ہ سب لفریب  
 بعینہ وہ گلزار باغ بہشت  
 عجب باغ آراستہ صحن قصر  
 دل عارف و سینہ حور خلد  
 جو چاہے سکند بھی منہ دیکھے  
 صفائے کیا جنکو خود پرورش  
 کہ خود بلبل او پیر تھی حور جنان  
 کہ جس سے معطر سراسر دماغ  
 کہ لب تہ گلچین تھے خد تنگذا  
 کہ شیرین وہ چشمہ تھا نہ بہشت  
 کہ تھا بحر حیرت میں تسنیم غرق  
 چراغان میں آب بقا تھا عیان

<p>ستاروں میں تھا چشمہ آفتاب  مکان سب وہ گویا طلب ہو گیا  وہ گلشن بھی صحرا سے امین ہوا  وہ آنکھیں تماشائیوں کی تھیں جمع  جدھر دیکھے عالم نور تھا  تو ہو صورت شمع روشن زبان  حنابستہ ہو جب یہ پائی نظر  زمین پر شفق کا گذار ہوا  کہ جسے مکان آئینہ خانہ تھا  تو خود اپنے ہوتے تھے شوق کمال  حسینوں سے خالی بنیں یہ جہان  ہماری سی یان صورتیں ہن نہرا  تصاویر شاہانِ عالی ہوتا  کھڑے رہ گئے لگ کے دیوار سے</p>	<p>عجب نہر جسکے کنارے حباب  کنول نصب شیشے کے تھے بجایا  کنول جیٹہ ہر ایک روشن ہوا  درختان نہ تھی ہر جگہ ایک شمع  عیان ہر طرف جلوہ طور تھا  کرون روشنی زبرم کی گریبان  وہ فرش سقر لاطے تازہ تر  کما جسکو حاصل نظر آرا ہوا  صفا کا ہر آئینہ پیمانہ تھا  حسین دیکھتے تھے جو اونہیں جمال  مگر ساتھ اوسکے یہ آتا تھا دھیان  جو کیلتا ہی تو ذات پروردگار  کہیں چپ دیوار پر پانچ چار  یہ حیران ہو کے زیب دربار</p>
--	---

زجاجی شجر جاجا سبز پوش	سنان ہستی تھے جلوہ فروش
کسی سمت مردنگ کی تھی قطا	کہ جسے ہوئی زیب سوی نہرا
کہیں خوشما جھاڑ بلور کے	لٹکتے تھے خوشے وہ انگور کے
کسی سمت مطرب تھے نمبر را	معنی کسی سمت گرم غنا
جو سازندے تھے اور کرتے تھے	وہ ساتی تھے گویا کہ ساغر بہت
دو پٹے گے اور کھسکی کلین	چمکتی تھیں گلزارین بلبین
عجب لذت ایسے تھے	کہ ہر سمت طوطی شکر زیب تھے
مخا ہونین جسد مگے تو نے	ہمارا بھی طوطی لگا بولنے
کہیں قصر خاقان مین میندہ میر	چمک او کی خوشید روشن ستیر
ظروف خوش اسلوب سیم و طلا	کہ رکھتے تھے شمس و قمر کی رینا
وہ چینی ویشے کے خوش رنگ	کہ تھا جنکو تنویر اجسم پرف
غدا مین لطیف او مین تھین جاسا	کسی سمت گلستا خوشما

تا اینجا نقل پارہ از انتخاب کلام فیض نظام حضرت بود چون تصانیف  
حضرت در علوم و فنون کثرتی تمام داشته است درج انتخاب ہر یک

از ان درین مختصر غیر متصور است از ایجابی انتخاب هر یکی نام چند رساله  
 و دیوان و کتاب را بطریق فهرست بر می نگارم تا مشتاقان علوم از  
 هر نامی نشانی بدست آرند و اگر شوق رهبری کند اصل تصانیف منیف  
 بنندگان اقدس را بدست آورده فائده بازان بردارند

## تفصیل اسما و این مختصرین

شروع فیض	قرمضمون	سخن شرف
----------	---------	---------

گلدسته عاشقان	اختر ملک	نظم ناموس
---------------	----------	-----------

اما دیگر تصانیف لطیف در انواع علوم و فنون پس از جمله آنست رساله  
 نافعه عجیبه متضمن نواید غریبه موسوم به ایمان در بیان مصائب الهیت  
 عظام بطور مرثیه و سلام + و از جمله آنست نسخه بدیهه جمعیت بخش خواطر عالی  
 المسمی به دفتر پریشان در ذکر مصائب امام همام علیهم السلام  
 و از جمله آنست مجموعه جامعه نوحه و سلام متضمن بیانهاست پر اثر الما تقب

بمقتل معتبر و از جمله آنست ترجمه بلوغ کتاب حله حیدری که بنام  
 به نسبت حیدری مشهور و متخرمی باشد و از جمله آنست  
 مجموعه قصائد فرزند مشهور به قصابید مبارک و از جمله آنست  
 مشنوی همیشل و یکتا که به حزن خستری معروف است و  
 از جمله آنست رساله اسمی به جوهر عروض و از جمله آنست  
 رساله اسمی به ارشاد خاقانی که حضرت سلطان ملک الکلام  
 در شرح رساله عروض و قافیة مولف شیخ سالدین فقیر تخریر فرموده  
 و بطل توجه و التفات شاهانه فخر و مباحات تالیف فقیر باقصی

مراتب افزوده +

و همچنین دیگر باقصانین حضرت در علوم و فنون موجود که  
 تفصیلاتش درین وجیزه تخریر گنجایش پذیر نیست

نقل پاره از کلام نامتسام این مرتبم

مخفی مسباد که اگر چه کلام نامتسام را شایانی آن نبود که در محل ذکر نمونه از

کلام فیض نظام و منتخبات دیگر اساتذہ بلند نام باندراج و اندراج  
مخصوص نموده آید اما چون کلام ناتمام نیز در مرتبه نقص بحقیقت از جمله  
منتخبات است ذکرش در جمله منتخبات بدین نظر بهتر متصور تا این باب  
کتاب که بذکر منتخبات مخصوص است از ذکر منتخبات مستم نقص هم نمی  
نباشد و نیز چون هر سن و خوبی را از مقابلہ بازشتی و معیوبی افزایش  
قدرو بها ضرور است لهذا در کلام ناتمام خود را با منتخبات جنس علی  
باعث فرید آرایش آن همه سخنانی بلند و حرفهای دل پسند

همه انکارم +

## قصیده در مدح بندگان سکندرشان

زیبای چتر فریبت اورنگ صفدری

موی تو سنبل چمن ناز پرور

نطق تو فرد دست خلق پیری

ای خسرو یگانه اقلیم سروری

ای روتیو بهار گلستان لیری

بوی تو نکست گل گلزار سلطنت

با خاندان مرتضوی انتساب است  
 در خطبه شمر بركات است نام تو  
 زین رو دعویم همیشهست مخصوص صدق  
 هر صبح بر در تو شتابد کسب فیض  
 پی میرد بمنزل مقصود از دورت  
 چون ذره چشم حسن بخورشید رویتو  
 یا بوج فکر راه نذار و بملک دل  
 بهر سیکه بست با خلاص تو مگر  
 از رای شاه صرفه برد فکر فیلیوت  
 یکدانه گوهری ل ناکام عالمی  
 رایت ز عرش و آسمانم ز آسمان  
 قلب سیکه دم ز خلوس تو میزند  
 جنگ نشاط و کوس بسالت که زد چنان  
 بانگ استانه تو از عاقبت

افضل ازین چه فضل که از نسل حیدر  
 تا روی با خلوص مجرب آموری  
 گر گویمت که زینت محراب و مبری  
 سلطان خاوری چو گدایان هر که  
 آنرا که کرد طالع بیدار رهبری  
 روی ترا بر و نظر ذره پروری  
 تا شد حصار جود تو شد سکندری  
 بر بند آسمان که حسیت یاوری  
 ابطل معجزات کند که فسو نگری  
 از ابر فیض در صدق سینه پروری  
 نان حکم تو غلط کند احکام اقری  
 کامل عیار تر بود از زر جعفری  
 تا گشت رایت سلطان خاوری  
 کیوان نیارود که زندان مبری



گیرد چو برق راه عدم عمر خصم دون  
 گردوز نقش نعل زمین چرخ پر بلال  
 آرد سریر دولت جسم را بزیر پا  
 صبر و قناعت کرم در جم و خلق و جز  
 نور جمال بسوهره گریه هر کمال  
 کیوان محل بلال رکاب آفتاب حیر  
 یکف ه جاندهشت چشم تو از ازل  
 لطق تو دم ز نذر دم محب منسج  
 آن است پایه که نمی تاج بر سرش  
 آنرا که سر سجده خاک درت نهاد  
 مضمون کارنامه زرم تو خصم را  
 تا فرض شد ولای تو بر جمله سنین  
 ای بادشاه صورت و بدین کمال  
 اگر بگذرد چشم قبول تو لطم من

تا تیغ برق بارقه در جلوه آوری  
 هر جا که بر سمنند فلک سیر بگری  
 دست تو بر سر کی کند سای گسری  
 کس را بدین صفات بنویست همی  
 سیامی روشن آینه نیک مخفی  
 گردون سیر خسرو بهرام لشکری  
 گنج و سپاه و جاه و جمال سکندری  
 چو تو بر آوری نفس فیض گسری  
 جوید ز سروران جهان جو برتری  
 حاجت نماند با عمل کمبیاگری  
 در دقیر حواس پدید آرد ابتری  
 البته بعضی تو نبود کمز کافری  
 از هر چه در گمان خود آرم برتری  
 فرق کینه بگذرد از چرخ چنبری

<p>خسرو گم شناس بود پاک جوهری          تو کم نمی ز سنج و من هم ز انوری          با این زبان سحر بیان ناظم دری          ز انور که خسروی بدیار سخنوری          با حضرتش کسیکه زندلاوت شاعری          کی بشتنوم منانه افنون سامی          تا دوره که چرخ زند چرخ چنبری          خسرو اگر به تربیتیم کرد در هببری</p>	<p>در عالم است این مثل کهنه بزبان          خواهم ز بندل تو صلح حساب اول          از تیره خاک هند کم آید چو من دگر          لیکن به بنده حاجت صلاح کلاکت          پوچست نزد مرد سخن سنج بی سخن          دارم حدیث معجزه موسوی بگوش          با او چو جام عشرت جم ساغوش بدو          داغ کرده بکلیت معانی برم آید</p>
---	---

غزل بر مطلع بندگان قیصرشان که با وصف متروک بودن اشتغال  
 شعر و سخن و عدم لبضاعت و استطاعت درین فن محض بتبضع  
 حکم محکم بندگان سکندرشان اتفاق تحریر و تسلطش اقامده

مطلع بندگان سمایون

<p>بصد ترکیب بندش ساختم کلماتی مضمون را</p>	<p>پیرم لای دل نخل بند بید محبسون را</p>
---	--

## غزل

<p> مہارنا تو لیلیٰ سپردم دستِ مجنونِ ا  چو لیلیٰ دید با زلفِ پریشانِ بیدِ مجنونِ ا  کہ بر چند زباغِ فکر خود گلمایِ مضمونِ ا  فقد از موجِ ہزارِ نخمِ دریا آبِ جیونِ ا  بکامِ بیدلانِ زیدِ قضا این جامِ رچونِ ا  چو شیرین یادِ کردی تیشہ فریادِ مفتونِ ا  شنو از ہاتھیِ افسانہ لیلیٰ و مجنونِ ا  دہد آئینہ حیرتِ بکفِ عقلِ فلاطونِ ا  کہ اعجازِ عصا باطل کن تا شیرِ افسونِ ا  بسمِ قاتلِ مفعیٰ چہ نسبتِ خدا فیونِ ا  چرا دستِ قضا گر دندہ دارِ چرخِ گردونِ ا </p>	<p> دل از جا بردم و دادم بکفِ عشقِ جگرخونِ ا  پریشانِ کردگی سومی پریشانِ حالتِ مجنونِ ا  کنند نظارہ رنگینیِ گلستاہِ نظمِ ا  بگردابیِ فتد کہ عکسِ چشمِ حیرتِ افرایمِ ا  نہ بینی از شفقِ گلستاہِ سِرخِ مینا  لبِ ہر جوہرِ آبِ چشمِ صد جوہرِ آردی  لبِ ہر کسِ نیا رودستانِ دردِ سنجیدنِ ا  حریمِ عشقِ محرمِ نیاید کسِ اسرارش  پیشِ قاتلِ شطوبنیِ زندگیِ لافِ موزونِ ا  ز طعنِ نیزہ باشد جانگزا تر طعنہ دشمن  تغیر گر نباشد مقتضا حکمتِ زردان </p>
<p>امیر افتد چو بر بنِ چشمِ لطفِ حضرتِ جنت</p>	

نخواهم بر سر خود سایه مرغ همایون را

## غزلِ دیگر

ارم در دیده من خار باشد	که چشم طالب دیدار باشد
بلائی عشق را آسان بگیر	اگر اندک و گر بسیار باشد
چه ناله بیدلی از تنگی دل	که دلدارش پی آزار باشد
بود مخمور چشم مست ساقی	اگر دیوانه گریه شیار باشد
چو افتد بیدلی را کار بادل	ز کار دو جهان بیکار باشد
نخواهم دولتی جز طلعت یار	که پیشم دولت بیدار باشد
چه پرسی حال دور افتاده از یار	که باغم سازد و لاچار باشد
شب دوری که تنها زار نام	غم دوری مرا غمخوار باشد
بود آسان تر از جان در گذشتن	ز جانان در گذرد شوار باشد
چه دوز از مشرب مابت پرستان	اگر در گردم ز نار باشد

ز هر فکر است امیر امروز آزاد

که صید دام زلف یار باشد

منتخب از نسخه ماقم نامه که به فراق مجبوبه گفته شده

مد آه ماست گوئی بد بسم التدا  
نیست و بیاید شرح غم جانگاہ ما

در حدیث غم سر آغاز سخن شد آه ما  
جای حمد حق خبر تر جاع با صد درد دل

ترجمه بند ایضا از نسخه ماقم نامه

لاله را خون بدل دماغ جگر شد پیدا  
وین فغان از لب هر برگ شجر شد پیدا

بیتوای گل کجمن رنگه گر شد پیدا  
زرگس از بحر تو بادیده تر شد پیدا

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد  
روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

سنبلیله از درد تو چون بار پیچ و تابست  
بلبل از شوق تو گویان دل بیتابست

از غمت دیده زرگس شب بیخوابست  
دل هر غنچه بسودا تو خون ناپاست

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد

روی گل سیرندیدیم و بهار آخر شد

دیده ام بتیو تماشا می چنین تواند

هر ورق با کف افسوسن چشم ماند

هر شکر اول من نخکد ما تم داند

هر لوان سنج گبوش این سخنم منخواند

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد

روی گل سیرندیدیم و بهار آخر شد

وحشت خاطر من بتیو چنانست امروز

ناوکی بجز تو صرف دل و جانست امروز

که فزونی تر ز حد شرح و بیانست امروز

جان دل صرف همین آه و فغانست امروز

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد

روی گل سیرندیدیم و بهار آخر شد

حیرتم هست ازین گردش چرخ گردان

نه می مطرب ساقی نه بهار و بستان

که بیک چشم زدن رنگ نگر کرد عیان

دفعه گشت در گون همه ساز و سامان

حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد

روی گل سیرندیدیم و بهار آخر شد

داد بر باد فلک سنبلی بچان ترا

کرد پایمال قصا سر و خرامان ترا

ساختن پرده خزان جمله گلستان ترا		هست این نوحه بلب بلبلان ترا	
من بیاد تو فراموش نمودم خود را		وز غم دهر سبکدوش نمودم خود را	
بیخبر از خرد و هوش نمودم خود را		گرم این ناله بصد جوش نمودم خود را	
حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد		روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد	
یا در روزیکه نمیداشتم از خنجر بر		روز و شب جلوه او بودم در این نظر	
کار با زلف و خش شبت دلم شام و سحر		تاب یک لحظه فراقش زمر بودم دیگر	
حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد		روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد	
امی امیر انیمه از زدن چیران میند		قصه کوتاه کن از حرف و سخن این بربند	
نالایات آتش اندوه بجایانها فلکند		بعد ازین خواندن این بیت بهر مقام	
حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد			

روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد

نقل بعضی تاریخهای عمارات و تصنیفات خاصه

بندگان سکن در شان که حکم فیض شمیم حضرت

حواله قاشکسته رقم گردیده + قطعه تاریخ نور منزل

بود و اجد علی سلطان عالم	جهان داری که باشد جان علم
در خشان گوهر عمان عالم	فروزان اختر بروج خلافت
سر و سر ذنت در شاهان عالم	تیکمیل فضایل جوهر سرد
جمالش نیز تابان عالم	کمالش بر پهن فضل ما هست
دو امی در دینی در مان عالم	ندارد و خلب پنجش اوس
برآمد جوهر از کان عالم	بچندین گردش با نظم گردون
نه بستی لب دل نالان عالم	ندادمی گر صلا سے خرمی با



<p>بود تا خوانِ نعمتِ خوانِ عالم  سنینِ عمر بی پایانِ عالم  که روشن شد بدو چشمانِ عالم  لبِ لطق سخنِ سخنانِ عالم  بگو عشتراکه سلطانِ عالم</p>	<p>جهانی بهره یابد از نوازش  بود از مبلغی عمرش نصابی  بنا فرمود کاخ نور منزل  چه ایوانی که در وصفش فرسبت  سروشم گفت تاریخ بنایش</p>
<p>قطعه تاریخ بنگاره دیگر بقرب همان قصر النور</p>	
<p>که شو قم ریخت طسح این بنا  سبارک منزلی عشرت سرا  غبارش چشم دل را تو تیار  که در گوشتم غیب آمدند  زا نوارش کند کسب ضیاء  چوماه از آفتاب نور آید  خدایش جاودان بچشد بقا</p>	<p>هزار و دویست و هشتاد و شش بود  همایون کوشکی زیبا مکانه  هوایش در تن بیجان روانی  پس از تعمیر بودم فکر تاریخ  که این کوشک بقرب نور منزل  مگر از نور منزل فیض یابد  فروغ آمد از آن روز سال تاریخ</p>

## دیگر قطعه تاریخ بنگاله جنتی

خدیو باذل و سلطان عادل	چو قصر نور منزل را بنا کرد
پس هزار رفعت آن داغ بردل	بقرب آن مکان کاخ دیگر ساخت
قلم را در مدحش پای در گل	جهان داوود فرغش نام نهاد
که سازد پر توش چون ماه کامل	بزدیک فروغ آریست کاخی
همی گفتا بگو خشنده منزل	ز بافت خود استم سال بنایش

قطعه تاریخ کتاب ناجو مولف خاص

فیض اختصاصندگان سکن در شان

که وصفش زینت گوش و زینت	همایون خسروی داوود صوتی
که بر حنار نوز رنگ شکست	بوسیقی کتابی کرد تالیف
که باشد دلبر شیار و همست	به ناجو نامزد کردش ازین رو

<p>که چینی لعبتی از پرده بر حسب          در و م ناخن اندیش می خست          چوپکانیکه گیرد جای برشت          که تاریخ لطیفی دست دادست</p>	<p>نه تالیفی است در تالیف اصوات          ب فکر سال تالیفش به سمبست          که از هاتف رسید این نغمه در گوش          بگیر از غیرت نورس عداوش</p> <p style="text-align: right;">۱۹ - ۲۶</p>
--	--

## ایضا

شبی گفتم ظهوری را که بر تو فضل من این بس  
 که ممد و ممد ز ممد و ممد تو آمد فضل و نفس  
 بگفتا کیست ممد و ممد تو گفت ممد شک ممد و ممد  
 شه و جد علی سلطان عالم حشر و اقدس  
 بگفتا نورس ممد و ممد من هم دیده گاه  
 بگفتم نام نا جورا مگر نشنیده از بس  
 بگفتا وصف آن گفتم به از تالیف ممد و ممد  
 بگفتا سال تاریخش بگفتم غیرت نورس

قطعه تاریخ کتاب ایمان تصنیف بندگان

سکن در شان

<p>که صیت کمالات او چارست          سلامی که ذکر مصائب دروست          چه متعز سخن کبرش پیده ز پوست          گلستان این غم پراز رنگ و بوست          که تابانغ عالم بود در نموست          که تکمیل ایمان مومن بدوست          بر ساقی گو شرم آبروست          ز صبر دل دوست در هجر دوست</p>	<p>چو شد طبع این نقر دیوان شاه          چه دیوان که مجموعه از سلام          بشرح غم و درد آل نبی          ز عرش برین تا به فرش زمین          چه نخلی بود ما تم بلبیت          غم ابلبیت اصل ایمان بود          ز آب سرشک غمش روز شتر          بود ضبط این درد دشوار تر</p>
--	--

ز بافت بگو شمر رسید این ندا  
 غم و درد دل سال تاریخ اوست

# قطعه تاریخ تعمیر شاه نزل سبک

خدیو دادگر و جد علی شاه	که بازوی جهانگیرش قوی باد
ازین نو ساخت دولتخانه او	جهان کنه راز رسد نوی باد
نصیب خاک بوسانِ حریش	نعیم دینی و هم دنیوی باد
سریر دولتش از لطف نیردان	مزمین از جلوسش ثمانوی باد
حریش مجمع ارباب دانش	چو در با حنند یونغر نوی باد
بد آنجا سیکه اندیشد بد او	بکنج نیستی نو بنویسند نوی باد
ز بافت خواستم سال بشین	بگفتا عیشگاه خسروی باد

۱۲۸۹ هـ

## ایضا قطعه دیگر

بنا فرمود چون واجد علی شاه	خدیو پاک دین سلطان عادل
مکانی دلکشائی جانفرازی	همایون قصر شاهنشاه مترل
زهی کاشانه مینوشانی	نگارین چون قصور شهر بابل

نماید غرق بحر در دو غم را	در دولت سرایش روی ساحل
شد این مصراع و لکش سال تایخ	همایون قصر شاهنشاه عادل ۱۲۸۹ هـ

## قصیده صنعت مسجع در مدح حضرت شهریار گردون قاقا

تخل بن انتظار کام دل آورد با	در چمن روزگار دم زده فضل به با
فضل بهاری که داد برگ برد می بیبا	خار بن از پاققا و ملک آن تار و با
کنه درخت امید نبر شد و قد کشید	گوش جهانزار رسید مرده فضل به با
زان بکف من ققا و تازه بر باد	باغ مرالشود آداب و سوا به با
زهره بگریشت بر لب شاه دی است	بو قلمون نقش لبست تا دره روزگار
بزم همایون شاه باغ ارم جلوه گاه	جلوه کند در نگاه قدرت پروردگار
شاه سکن در سر ریاد شنه جم نظیر	تا جور با جبگیر کام ده و کارگار
می برد از بزرگانه بزم ارم بوی شاه	باد سحر هر چگاه نفخه نافه تبار
مردمک مهر و ماه یافته نور نگاه	یسمنت بزم شاه خرمی روزگار
نغمه بلبلین باغ گل کند از صوت زبا	دو دو کند تر و دماغ گل مداز نوک خار

خاک دوش فی اشل سر سیم امل  
 از در این آفتاب شاه و گل کانی  
 سخت گران هر چه بود نرم سبک نمود  
 حرف ثنا در نگاه گوهر روشن چو ماه  
 ازیم جودش جهان گرنشود تروبان  
 او قند از رنگ و بوی بگدازد درو  
 هر که در شب باز ماند و دل بکاشد سنا  
 بیخ غلط کرده راه برد او عذرخوا  
 جودش نشسته می فیض ده عالمی  
 یا بد ازین آب جو باغ جهان سنگت  
 دور میش کرد طی دفتر دوران و  
 گرم خوشی جزو کل لاله بکف جامل  
 با کف جودش اگر بذر ندوزد نظر  
 از کف بزل گران بخت درین خاکدان

پشت پناه دول دبدبه شهریار  
 یاس نه بیند خواب دیده امیدار  
 ناخن او بر کشد عقده دشوار کار  
 دقرا و صاف شاه درج در شاه هوا  
 در شکم خاکیان باز نگیر دستار  
 نخل امید عدو گر چه دهد برگ و بار  
 در دل عاشق نماند حسرت دیدار یا  
 پیروز قمار شاه گردش لیل و نهار  
 می چه می قلزمی آنکه ندارد دکنار  
 تازه دگر آبرو آمده بر روی کار  
 قفل بیست می خنده صبح بسا  
 شبنم رخسار گل آینه روی یار  
 سبز نگردد دگر کاشته بذر کار  
 آبروی بحر و کان دست دل شهریار

ایزدش از عدل بود داد لباس و جود  
 داد او نوشیروان دشتی رودر زمان  
 گزره رهروان سنگ نخیزدرون  
 تا که زد روزمان خلق بود در امان  
 گلشن هر دو رنگی بازو آب رنگ  
 زخم زبون ادمن تا نشود خنده ز  
 برق نگه بر عدو پاک بسوزد چو مو  
 زو سپهر انداختند هوش و خرد بستند  
 ابرکشش بیدریغ بر همه بار و چو بیغ  
 وصف شه از چون منی اند از حرمنی  
 اختر و حیح بلند مجر شاه سپند  
 تننگه گرد و افگند او را بر و  
 گرچه بسی ره سپرد پای محبت فترد  
 پیش ازین از هوس چند بر آرمش

داد و دوشستان رو بود خلق شمار و دنا  
 بار و گر این زمان شاه نمود آشکار  
 از کف سنگ نشان سنگ شو و سنگا  
 عدل خدیو جهان آمده روین حصا  
 بخیه گراید خدنگ مهره شود ز هر بار  
 خشک کند خون بتن آهومی مشک تار  
 طرفه که در عهد او نور کند کارنا  
 سوی عدم تا خند رستم و سفندیا  
 گرم کند زاب تیغ موکه کارزار  
 نکته و پر فنی ناورد اندر شما  
 تاز سازند گزند حادثه منت سنا  
 بابک پشمان او سر که شد از غبا  
 راه بجای نبرد کلک ستایش نگار  
 به که خموشیم و بس تا نشوم شرمسار



ایضاً	
درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت	شبهه که بنابر با تو ختم همه رفت آرام تن و مونس جا نم بودی
درودی	
وز تن نفسی مانده برون خواهد شد غم زبان بودم که حال چون خواهد شد	درودی است و از زمانه خون خواهد شد ترسم نه ازان که سرنگون خواهد شد
وله	
خون دل من که لاله می روید ازو فی گشت هزار ناله می روید ازو	آب چشم که تراله می روید ازو در خاک بشویش استخوانم دردی
شیدامول و منشار او فیتور سکریت این چند	
اشعار از دست	
شانه را دست عادتش لب تو دراز	ای بروی تو گرد آینه چشم نیا

گر بصر او فتاند دشت پر سنبل کند

و در بر یارخ بشوید خارهای گل کند

زلف او را رفته جان گفتم و گشتم خجل

زانکه نمینی چو زلفش پیش پا افتاده

خامت

احمد لله والمنة که چارمی باب این کتاب هم با تمام رسید و تسلسل  
 افکار نامه نگار بکرم و افضال بهیالش پایان شایان پذیرفت هر چند  
 درین باب که نامزد با انتخاب کلام اساتذہ بلند نام است درج انتخابات  
 بنوعیکه می بایست بسبب قلت فرصت از کثرت علائق گوناگون  
 صورت نه بسته اما درین ضیق وقت اگر گلی هم بجای گاستانی  
 برای اشعار در نظر اولی الا بصار بهم رسانیده آمد همانا بختش می انجامم  
 و برین توفیق آن یگانه خداوند صد هزار شکر بجای آرم

لمؤلف

جلوه حسن سر انجام نمایان آمد

لقد الحمد که این نامه پایان آمد

شکر صد شکر که از لطف خداوندانام  
 حیدرنامه که در ذکر شه آفاق است  
 حیدرنامه که دستور کمال است همه  
 فضل این نامه ز ادراک خرد کی دوست  
 اسحق این نامه ممدوح و شهیر آفاق  
 هست مقبول ملی حسن قبولش است  
 بیشک این قراد و صاحب پاک که  
 باشد اندر نگه غور من انگاه پسند  
 یارب این حسرت و بیجا جهان آرا باد  
 وین گزین بار که شاه جهان آرا  
 یارب از بهر نبی عربی شاه رسل  
 از برای حسن و بهر سینه اکر  
 از پی باقر معصوم که شاه دین است  
 از پی موسی کاظم شه با عفو و حلیم

یافت این نامه کنون ز یو حسن اتانام  
 طرفه مجموعہ حسن عمل و اخلاق است  
 مخبر از هر شرف غر و جلال است همه  
 شرف ذکر عیان از شرف نذکوست  
 کاشف تر کمالات شه خوش اخلاق  
 که دهمین قبول شه والا شست  
 گشت مرغوب پسند همه آفاق مگر  
 که شود در نظر حسرت و بیجا پسند  
 بجهان تا که جهانست جهان آرا باد  
 دایما دار پی خلق ملاذ و بلجا  
 وز پی حیدر کرار سر و افسر گل  
 وز پی حضرت سبحان امام فخر  
 وز پی جعفر صادق که پناه دین است  
 بهر موسی رضا هادی راه تسلیم

بطفیل تقی آن سرور اهل تقوی  
 بطفیل حسن عسکری عالیشان  
 یارب از بهر همه عمرت پاک نبوی  
 اینمزه دولت و ملکیت ما را بود  
 غایت مقصود امی عقد کشایم

وز برای تقی آنقبله ارباب سفا  
 وز پی مهدی دین حجت قائم جهان  
 دارم از رحمت و انصاف تو ای سیدی  
 باز خواهم زد در فضل تو ای بی دود  
 قادر بر در فضل تو دو عالم نیست

هرازل ابکت شاه عمان با سپا  
 هراسیدی بدل خسرو ما هست برآ

بیان سبب اتمام برقصیده منتقبت حضرت

امام الانس و اجمان علیه افضل الصلوات و التسلیمات

من العزیز المنان

چون این خاکسار ذره بمقدار عقیدتی و محبتی خاص با جناب ولایت  
 شاه خمیر کشا امام برد و کس را دارد و بسرا انجام جمله مقاصد و مهمام







